تصویر ابو عبد الرحمن الکردي

لا اله الا الله

روح زندگی

چاپ سوم
ویرایش جدید







تالیف: محمد قطب

ترجمه: جهانگیر ولدبیگی

«لا اله الا الله»

روح زنــدگی

تألیف: محمد قطب

ترجمه: جهانگیر ولدبیگی

قطب، محمد Qutb, muhammad
لا اله الا الله، روح زندگی / مؤلف؛ محمد قطب. مترجم؛ جهانگیر ولدبیگی. تهران: احسان، ۱۳۸۲.
۲۳۹ ص.
ISBN 964-356-188-7
چاپ سوم، ۱۳۸۶
عنوان اصلی: لا اله الا الله؛ عقیدة و شریعة و منهاج حیاة.
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. تهلیل. الف. ولدبیگی، جهانگیر، ۱۳۵۰ ـ مترجم. ب. عنوان.
۲۰۴۱ ل ۶ ق /۱۰۱/۵ BP ۲۹۷/۱۸
۱۳۸۲
کتابخانه ملی ایران
م ۸۲-۹۵۱۹

● «لا اله الا الله» روح زندگی

تألیف: محمد قطب
مترجم: جهانگیر ولدبیگی
نوبت و سال چاپ: سوم، ۱۳۸۶
تیــراژ: ۲۰۰۰
قیمت: 40000
شابک: ۷-۱۸۸-۳۵۶-۹۶۴

■ مرکز پخش: سنندج، پاساژ عزتی، طبقه‌ی اول، کتابسرای پێشه‌وا (پیشوا).
تلفن: ۲۲۵۴۰۷۰-۰۸۷۱ ـ ۰۹۱۸۸۷۱۹۴۱۸

«فهرست مطالب»

عنوان | صفحه

تقدیم به او:

او که چون درّی در «درّستان» هستی چشم به جهان گشود. زیست، امّا نه چون هر زیستنی. رفت امّا نه چون هر رفتنی.

او که راه ولایت ولیّش را در پیش گرفت و موحّدانه «ولی الله» گشت و تا آخرین لحظات حیات مبارکش «یار» دین و «مسبِّح» پروردگارش بود، و سرانجام بدانچه که خواست باکمال عزّت دست یافت.

استادی که جایگاه و محبّتش در قلبم چنان است که مگر عاشقان راستین طول تاریخ آن را درک کنند.

و به:

پدر بزرگوار و محبوبم که چشم از دیدارش چندان سیراب نشد و رفت.

او که تنها آرزویش سیر در صراط مستقیم خداوندی خود و فرزندانش بود.

«درود بر آن‌ها، آنگاه که آمدند و آنگاه که رفتند و آنگاه که زنده خواهند شد».

مقدمه‌ی مؤلف

«به نام خداوند مهربان مهرورز»

پیش از این، بارها و بارها در زمینه‌ی «لا اله الا الله» مطالبی را نوشته‌ام. در این باره نوشته‌ام که:

مدلول واقعی خداوند از این جمله چیست؟

نسل‌های تربیت یافته‌ی مدرسه‌ی رسول خداﷺ، چگونه مفهوم واقعی این جمله را درک کردند؟

مفهوم این جمله در طی نسل‌های بعدی، چگونه و به چه کیفیتی بیان شد که نسل‌های متأخر تنها درکی که از آن دارند گفتنش با زبان است؟

و این که راه و روش برگرداندن معنا و مفهوم واقعی و شامل و کامل این جمله چیست، تا امّت اسلامی با چنان برگشتی، به حقیقت و واقعیت اصیل اسلامی خود پی برده و اهداف رسالت‌هایی راکه خداوند پیامبران را به منظور تحقق آن مبعوث کرد، محقق شوند و با این کار وعده‌های الهی جامه‌ی عمل بپوشانند؟

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ لَوْ ءَامَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ. مِنْهُمُ ٱلْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ ٱلْفَاسِقُونَ﴾ (آل عمران؛ ۱۱۰)

«شما[ای پیروان محمد] بهترین امّتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید [مادام که] امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید، و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند برای ایشان بهتر است، از آنان کسانی هستند مؤمن و بیشترشان فاسقند».

﴿وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَ يَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيكُمْ شهيداً﴾ (بقره؛ ۱۴۳)

«بی‌گمان شما را ملت میانه روی قرار دادیم، تا گواهانی بر مردم باشید و پیغمبر نیز بر شما گواه باشد».

﴿وَعَدَ اللهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِـى الْأَرْضِ كَـمَا

ٱسْتَخْلَفَ ٱلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ ٱلَّذِى ٱرْتَضىٰ لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِى لاَيُشْرِكُونَ بِى شَيْئاً﴾ (نور؛ ۵۵)

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آن‌ها را قطعاً جایگزین در زمین خواهد کرد، همانگونه که پیشینیان را جایگزین قبل از خود کرده است. همچنین آیین ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً پابرجا خواهد ساخت، و نیز خوف آنان را به امن مبدل می‌سازد [آنچنان که بدون دغدغه] مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند».

پیش از این در کتاب‌هایی چون «هل نحل مسلمون»، «واقعنا المعاصر»، مطالبی را در این زمینه نوشته‌ام.اما همچنان علاقه‌مندم در این زمینه مطالب بیشتری را بنویسم و بگویم؛ زیرا همه‌ی مطالب نوشته شده، تمام آن چیزی نیست که درباره‌ی مدلول و مقتضیّات «لا اله الا الله»، در صدد بیانش بوده‌ام و گمان نمی‌کنم این چند صفحه نیز تمام آن چیزی باشد که شایسته‌ی گفتن و نوشتن در این زمینه باشد.

باب سخن در این زمینه همچنان باز است و تا ابد نیز برای هر آن‌که خداوند او را به تفکّر و سخن گفتن در این موضوع بسیار مهم توفیق دهد، باز خواهد ماند.

در این چند صفحه (در این کتاب) به نکات بسیار مهمی که قبلاً کمتر مورد توجه قرار گرفته می‌پردازم و بیشتر جوانبی را بررسی خواهم کرد که قبلاً بیان نکرده‌ام.

آن‌چه مرا به دوباره نوشتن مطالبی در این زمینه واداشت، موضع بسیاری از داعیان دین و جوانان شتابزده و علاوه بر این موضع بی‌دینانی بود که تظاهر به مسلمانی و دفاع از حقوق مسلمانان می‌کنند اما در خلال این دفاع افکاری را رواج می‌دهند که سبب گمراهی مردم می‌شود و آن‌ها را بیشتر و بیشتر از مسیر اصیل اسلامی خود دور می‌گرداند.

[حقیقت این است که] علمانیون هرگاه بخواهند خود را مسلمان نشان دهند، موضعشان روشن و مشخص است؛ خواه آن‌هایی که بخواهند دین را در مسایل اعتقادی محض محدود کنند، یا آن‌هایی که به ناچار اجازه می‌دهند که برخی از شعایر تعبّدی، در کنار اعتقادات درونی، در محدوده‌ای مشخص، انجام گیرد، به

شرطی که به امور زندگی، به ویژه سیاسی، سرایت نکند؛ زیرا سیاست اساسی‌ترین چیزی است که باید با دین فاصله داشته باشد تا از افراط گرایی (بنیاد گرایی) و اصولی که خداوند نازل فرموده تا بندگانش بدان‌ها ملتزم باشند، جلوگیری به عمل آید.

اما بسیاری از داعیان و به ویژه جوانان شتابزده، سرگرم منازعه و مبارزه‌ی فکری بین خود و لائیک شده‌اند به‌گونه‌ای که بیش از حد به مسئله‌ی حاکمیت دین توجه دارند گویی که تنها چیزی که جوامع بشری در مسیر اسلامی شدن از آن بی‌بهره‌اند همین مسئله است. حتی بسیاری از آنان دین را تنها و تنها منحصر به تطبیق و اجرا شدن حدودات آن می‌دانند و به وسعت و شمولیت آن در مسایل دیگر توجه نمی‌کنند. همین دید باعث شده است که چنین معتقد باشند که مردم به مجرد تطبیق حدودات شرعی وظایف خود را به انجام رسانده و با این کار در یک زندگی کاملاً اسلامی به سر می‌برند، گرچه جوانب دیگر زندگی بر اساس و در چارچوبی حرکت کند که امروز قرار دارد. یا چنین معتقدند که با اصلاحات جزئی که رنگ و بوی اسلامی داشته باشد، جامعه به سرعت به سمت و سویی گرایش پیدا می‌کند که حاکمیت از آنِ اعتقادات و عبادات آنان است. به عبارت دیگر چنین جوانانی به مسئله‌ی شرک در زمینه‌ی قانون‌گذاری بسیار اهمیت می‌دهند و به سادگی از کنار شرک در زمینه‌های عبادی و اعتقادی می‌گذرند، در حالی که تمام این مسائل سه‌گانه (اعتقادی، عبادی، تشریعی) با تمام جزئیاتشان در مفهوم «لا اله الا الله» گرد آمده و مشکلات و خلل موجود در زندگی مسلمانان امروزی به همین مسئله برمی‌گردد.

اهمیت دادن به جبنه‌ای از جوانب امر [دین] در میان جامعه‌ی اسلامی بر هیچ مفکّر و مصلحی پوشیده نیست. این نوع توجه امری بشری است که از طرف برخی از داعیان و مفکّرین بدون هیچ هدفی (غیر عمد) صورت گرفته است. علت چنین امری تنها و تنها به مشکلاتی برمی‌گردد که آن‌ها در خود با آن روبرو بوده و بیشتر از سایر مشکلات جلب توجه کرده است. آن‌ها در صدد حل آن مشکلات و دعوت مردم به سوی اوامر خداوند بوده‌اند، در نتیجه بیش از موارد دیگر به آن اهمیت داده‌اند؛ مثلاً: ابن تیمیه رحمه الله بر مسئله‌ی «صفات خدا» تأکید بسیار می‌ورزید؛ زیرا

بسیاری در این زمینه دچار انحرام شده و مشکل عصر او به شما می‌آمد، اما با این وجود از قسمت‌های دیگر غافل نبود و در کتاب‌ها و فتاوایش به آن‌ها پرداخته است.

شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه الله بیشتر به مسئله‌ی قبور و ضرایح تأکید ورزیده؛ زیرا بحران عصرش بود، اما با این وجود درکتابهایش به مسایل دیگری نیز پرداخته و حق آن‌ها را اداء کرده است.

سید قطب رحمه الله نیز بیشتر بر مسئله‌ی حاکمیت دین بر جامعه اهتمام ورزید؛ زیرا بحران و مشکل اصلی عصرش بود. اما با این وجود حق مسایل دیگر را به ویژه در تفسیر «فی ظلال» و کتاب‌های «خصائص التصور الاسلامی» و «مقومات التصور الاسلامی»ی خود، ادا کرده است و...

امّا کسانی که از افکار چنین بزرگانی تلمّذ کردند، از روش آن‌ها غافل شدند. بسیاری از شاگردان ابن تیمیه رحمه الله، تنها به مسئله‌ی صفات پرداخته، گویی که عقیده تنها عبارت است از صفات خدا و بحث در این زمینه. بسیاری از شاگردان ابن عبدالوهاب رحمه الله، تنها به مسئله‌ی قبور و شرک در این زمینه پرداخته، گویی که شرک تنها عبارت است از این مسئله. بسیاری از شاگردان سید قطب رحمه الله نیز بر مسئله‌ی حاکمیت دین پرداخته، گویی که اصل دین این است و بس.

اصل این است که شاگردان این بزرگواران باید به جوانب مختلف افکار استادانشان توجه کنند و تنها به آن جنبه از جوانب امر دین اکتفا نکنند که در زمان آن بزرگواران مشکل اصلی به شمار می‌آمد [زیرا زمان در حال تغییر و تحول].



آن‌چه مدنظر است و در صدد ارائه‌ی آن در این چند صفحه می‌باشم عبارت است از: عدم انحصار «لااله الا الله» در مسایلی که تاکنون به آن‌ها عادت کرده‌ایم؛ این مسایل خواه مسایلی اعتقادی باشند یا شعایر عبادی و یا تحکیم قوانین دین بر ادارات و...

با تمام اهمیتی که خداوند به این سه مسئله می‌دهد و نقض آن‌ها یا یکی از آن‌ها را نقض در اصل «لا اله الا الله» می‌شمارد، می‌خواهم بگویم: این جمله در بردارنده‌ی تمام جوانب زندگی است؛ کوچک یا بزرگ، نهان یا آشکار و...، و این آیه

به تنهایی دلیلی روشن بر این مطلب است:

﴿قُلْ إِنَّ صَلاَتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلّٰهِ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ لاَ شَرِيكَ لَهُ...﴾ (انعام۱۶۳-۱۶۲)

«بگو: بی‌گمان نماز و عبادت و زیستن و مردن من، از آن خداست که پروردگار جهانیان است. خدا را هیچ شریکی نیست...».

اگر اعتقادی صحیح داشته باشیم و از شرک در عبادت در امان بوده و دوایر و مراکز ما بر اساس شریعت و اوامر خداوند، حکم کنند، اما هم‌چنان در زمینه‌های علمی، اقتصادی، فرهنگی، اخلاقی و اجتماعی دچار انحراف باشیم و در مقابل این انحرافات سکوت کنیم و هیچ تلاش و کوششی در جهت حل آن‌ها از خود نشان ندهیم، نمی‌توانیم بگوییم حق «لا اله الا الله» را به طور کامل ادا کرده‌ایم؛ زیرا همه‌ی این امور از مقتضیّات «لا اله الا الله» هستند و خداوند و پیامبرشﷺ در این زمینه تعالیم واضح و روشنی را بیان کرده‌اند که التزام به آن‌ها وظیفه‌ی هر مسلمانی است؛ این تعالیم خواه فرض عین باشند یا فرض کفایه؛ زیرا این مسایل واجب نامیده شده‌اند و از مقتضیّات «لا اله الا الله» به شمار می‌آیند.(۱)

بسیاری از مسلمانان از من می‌پرسند: بحث در مورد «لا اله الا الله» تا کی باید ادامه داشته باشد؟ آیا امروز زمان انتقال از مرحله‌ی گفتار به مرحله کردار نرسیده است؟ چه بسا چنین سؤالاتی انگیزه‌ای برای نوشتن این کتاب بوده باشند، اما باید بگویم:

۱. مسئله، مسئله‌ی بحث از «لا اله الا الله» به تنهایی نیست، بلکه مسئله مسئله‌ی بحث از «لا اله الا الله» و مقتضیّات آن به عنوان نخستین گام در یک مسیر طولانی است؛ مسیری که پیش از این رسول خداﷺ و بعد از ایشان مصلحان دین آن را پیموده‌اند، و امّت اسلامی نیزبر اساس آن تربیت یافته‌است.

بحث در این زمینه سرآغازی خواهد بود برای تربیتی اساسی؛ تربیتی که نمونه و الگویی والا برای سایرین می‌گردد تا در پرتو آن راه یابند و هدایت شوند.

۱- بسیار تعجب‌آور است که امام غزالی قدس سره در قرن پنجم از فرض عین و کفایه و ارتباط آن‌ها با اصل دین بحث کرده‌اند، امّا ما در قرن ۱۵ در مورد شمولیّت «لا اله الا الله» در زمینه‌های علمی، فرهنگی، نظامی و... و این که چه ارتباطی با دین و اصول آن دارد، با هم مجادله و منازعه می‌کنیم.

این همان راه و روشی است که پیامبرﷺ در طی سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه آن را پیمود و بر مصلحان بعد از ایشانﷺ واجب است آن را در پیش گیرند. این امری است پایان‌ناپذیر و تحققش نیاز به زمان طولانی دارد. تلاش و کوشش جدّی در پرداختن به این مسئله و بحث و سخن از مقتضیّات «لا اله الا الله» در خلال تربیّت، جاودانه و مستمر خواهد بود؛ زیرا قرآن در تمام مراحل تربیّت، سخن از «لا اله الا الله» را قطع نکرده است. رسول خداﷺ نیز تا زمان لقایش به حضرت حقّ ادامه دهنده این راه و روش بوده‌اند.

۲. مسئله‌ی رسیدن زمان انتقال از بحث و سخن به عمل چیز مستقّل و خارج از دایره و چارچوب «لا اله الا الله» نیست تا نیاز بـه آن احساس شـود. عـمل بـه مقتضیّات «لااله الا الله» در متنِ بحث از آن قرار دارد. بحث و هدف و مسیر به هر سو و سمتی که باشد، از این چارچوب و دایره، یعنی دایـره‌ی «لا اله الا الله»، خـارج نیست؛ زیرا غیر از این چارچوب و دایره، دایره‌ی دیگری در دین خدا و واقعیت حیات و نیز چیزی در زندگی خارج از نماز و عبادت و زیستن و مردن که مشخصاً در دایره‌ی «لا اله الا الله» قرار دارند، متصوّر نیست.

آن‌چه در زندگی واقعی قابل بحث است، انتقال از بخشی از «لا اله الا الله» به بخش دیگر و از مرحله‌ای به مرحله‌ی دیگر است، آنگونه که گروه نخست یـعنی یاران بزرگوار پیامبرﷺ از مرحله‌ی ضعف در مکه به مرحله‌ی قدرت و بعد از آن به مرحله‌ی حکومتی نیرومند در مدینه و سپس به مرحله‌ی دولتی فـراگـیر در شـبه جزیره‌ی عرب و بعد از آن به دولتی فراگیرتر در زمین انتقال یافتند. و نیز از مرحله‌ی نفوذ عقیده در دل‌ها به مرحله قیام و برپائی جامعه‌ای متحرک و سپس به مرحله‌ی مقابله با جوامع جاهلی اطراف و اکنافش و بعد از آن به مرحله‌ی اجرای عـملی برنامه‌ی ربّانی در تـمام مـراحـل مـختلف سیاسی، اقـتصادی و اجـتماعی، و در عرصه‌های مختلف داخلی و خارجی، و در مراحل گوناگـون صـلح و جـنگ و... انتقال یافتند.

تمام این نقل و انتقالات در چارچوب و دایره‌ی «لا اله الا الله» انجام گرفت و هیچ انتقالی به خارج از این دایره صورت نگـرفت و هـیچگاه بـحث از تـوقف و ایستایی در یکی از مقتضیّات «لا اله الا الله» مطرح نبوده و نخواهد بود. در عصر

حاضر چنین بر احساسات و ادارک بسیاری از مردم غالب است که مسایل علمی، فرهنگی، تکنولوژی، ادبی، فکری، اجتماعی و سیاسیِ موجود، مسایلی محض و تخصصی هستند و خارج از چارچوب دین و بی‌ارتباط با آن می‌باشند، و مؤمن و کافر در این زمینه‌ها با هم یکسانند، و چنانچه امّت اسلامی بخواهد در این زمینه‌ها به پیشرفت‌هایی دست یابد، بر اوست که برخوردی موضوعی با آن‌ها داشته و آن‌ها را با مسایل عقیدتی و دینی خود ارتباط ندهد. وظیفه‌ی امّت اسلامی تنها از بین بردن اختلاف وکم کردن فاصله‌ی خود با چرخ تمدن و سعی و تلاش در ایجاد دولتی جدید و هماهنگ کردن خود و زندگیش با زندگی و عصری است که در آن به سر می‌برد.

علت چنین برداشت و درکی به دو یا سه عامل اساسی بر می‌گردد:

۱. تأثیری است که جنگ فکری بر مسلمانان معاصر گذاشته است.

اروپایی که مسلمان امروز آن را هادی و راهنمای خود در تمام مسایل علمی، فرهنگی و تکنولوژی قلمداد می‌کند، دین را تنها در مسایل فکریِ محض خلاصه کرده و روح بی‌دینی را در بقیه‌ی مسایل و امورات زندگی دمیده و آن‌ها را از چارچوب و دایره‌ی دین خدا خارج کرده است.

۲. امّت اسلامی در اثر عقب ماندگی عقیدتی و فکری، از مفهوم واقعی «لا اله الا الله» چنان فاصله گرفته که این کلام را در تلفظ زبانی آن خلاصه کرده یا حداکثر آن را به یک کلام درونی یا یک شعار دینی محض تبدیل کرده است. چنین اُفت و فاصله‌ای با حقیقت، بعید است نقش «لا اله الا الله» را در زندگی واقعی و عملی محقق گرداند. با متأثر شدن از جنگ فکری معاصر از یک سو، و عقب ماندگی عقیدتی از سوی دیگر، امور و مسایل علمی، فرهنگی، تکنولوژی و... را خارج از قلمرو و دایره‌ی «لا اله الا الله» و بی‌ارتباط با آن تصور می‌کنیم. اما واقعیت این است که اگر خواهان پیشرفت در این زمینه‌ها هستیم، نیازمند انتقال احساسات و ادارک مردم از فهمی که از «لا اله الا الله» دارند، به فهم واقعی و حقیقی آن می‌باشیم.

۳. امّا سومین عامل که در حقیقت نتیجه و ثمره‌ی دو عامل پیشین است، وهم و خیال نسبت به تبدیل جهان به یک روستا و دهکده‌ی واحد و کوچک در اثر انقلاب صنعتی است؛ وهم و خیالی که در افکار مردم در جولان است. اینان چنین

تصور می‌کنند که بر ساکنین این روستای کوچک است که با یک مفاهیم یا حداقل مفاهیمی نزدیک به هم زندگی کنند تا بتوانند در کنار هم و با هم زندگی مسالمت‌آمیزی داشته باشند؛ زیرا تنها در این صورت است که پیشرفت‌های علمی، صنعتی و فرهنگی در قالب و حجم و شکل و مضمون خاصّی محقّق می‌شود؛ همان پیشرفتهایی که غرب به دست آورده و جهان سوم امروز آن‌ها را وارد کرده و مصرف می‌کند. بنابراین هیچ راه گریز و چاره‌ای جز پیوستن به این روستای واحد جهانی نیست و وجود ندارد!!

تمام موارد مذکور اوهام و خیالاتی بیش نیستند.

برخورد غلط غرب نسبت به دین، الگو و نمونه‌ای نیست که شایسته‌ی تقلید و تبعیّت از آن باشد؛ زیرا نیمی از جاهلیت معاصر در اثر دشمنی با دین نابود شده و نصف دیگر در راه نابودی به سر می‌برد. پس دست به دامن نمونه‌ای که در حال فروپاشی است و اضمحلالش را با چشم خود می‌بینیم، چیزی جز حماقت نیست. اگر تا روز قیامّت هم به همین شکل پابرجا باشد نباید این را فراموش کرد که خداوند نابودی و خسران اُخرویشان را، به سبب کفرشان، به ما خبر داده، پس واقعیت امر این است که در دنیا نابود و زیانمندند.

خداوند به خاطر نشان دادن علایم فروپاشی و نابودیشان بر ما منّت نهاده و می‌فرماید:

﴿وَ تِلْكَ ٱلْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا ٱلْعَالِمُونَ﴾ (عنکبوت؛۴۳)

«اینها مثالهایی هستند که ما برای مردم می‌زنیم و جز فرزانگان آن‌ها را فهم نمی‌کنند».

این عقب ماندگی که مسلمانان دچار آن شده‌اند سبب شده که آن‌ها برخی از واجبات کفایی و نیز عینی را خارج از دایره‌ی «لا اله الا الله» تصور کنند، پس بر بیداری اسلامی است که در راه تصحیح آن گام بردارد؛ بنابراین شایسته‌ی مسلمانان نیست که از سخن گفتن درباره‌ی آن احساس ناراحتی کنند؛ زیرا تمام جوانب زندگی را شامل می‌شود. مسلمانان باید این را بدانند که این امر (سخن از «لا اله الا الله») تا زمانی که در زندگی آنان واقعیتی ملموس پیدا نکند و عقب ماندگی امّت اسلامی جبران نشود، باید همچنان استمرار یابد؛ عقب ماندگی‌ای که تمام جوانب زندگی را در بر گرفته، از جنبه‌ی فرهنگی گرفته تا جنبه‌های علمی، تکنولوژی، فکری،

اخلاقی و...

[این را فراموش نکنیم که] خداوند درکتابش به ما یاد داده که سخن از «لا اله الا الله» تا ابد ادامه دارد و نباید پایان پذیرد، گرچه تمام جوانب و مقتضیّات آن واقعیتی ملموس نیز پیدا کرده باشد.

خداوند در «مدینه»، بعد از برپایی جامعه و حکومت اسلامی و تحقق منهج ربّانی، این آیه را نازل می‌فرماید:

﴿يَـا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا، ءَامِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَ ٱلْكِتَابِ ٱلَّذِي نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِ﴾ (نساء؛۱۳۶)

«ای مؤمنین! به خدا و پیغمبرش و کتابی که بر پیغمبرش نازل کرده است، ایمان بیاورید».

این آیه دلیلی واضح و روشن بر این مطلب است که سخن از «لا اله الا الله» تا ابد ادامه دارد و جاودانه خواهد بود، گرچه تمام عناصر و مقتضیّات آن واقعیتی عملی یافته باشند؛ زیرا نیاز به یادآوری و احتیاج به تحکیم و تقویّت و تثبیت، همیشه بوده و خواهد بود.

امّا در مورد مسئله‌ی روستا و دهکده‌ی واحد جهانی باید گفت: افتراء و دروغش چقدر تعجب آور است!!

این روستا، روستایی است که بت‌پرستان و مشرکین و یهود و نصاری در آن، در نهایت وحشیگری‌ای که حتی حیوانات وحشی از آن متنفرند، دست به قتل وکشتار مسلمانان می‌زنند و به آن مشغولند، در بوسنی و هرزگوین، هند وکشمیر، فلسطین و همه جای زمین و بهره‌ی مسلمانان در این روستا، چیزی جز قربانی شدن نیست، آن هم، تنها و تنها، به گناه مسلمان بودنشان:

﴿وَ لَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ ٱلْيَهُودُ وَ لَاالنَّصَارىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾ (بقره؛ ۱۲۰)

«یهودیان و مسیحیان، هرگز از تو خشنود نخواهند شد، مگر این که از آیین ایشان پیروی کنی».

﴿وَ لايَزالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ ٱسْتَطَاعُوا﴾ (بقره؛۲۱۷)

«پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از آئین‌تان برگردانند».

آیا سردمداران و مفکّرین این روستای واحد از ما می‌خواهند برای هماهنگ کردن خود با آن‌ها، از دین‌مان دست برداریم؟!

آیا هدف واقعی آن‌ها از دعوت ما، تقدیم فرهنگ و علوم و پیشرفتشان است، تا ما هم چون آن‌ها رشد کرده و با آن‌ها هماهنگ شویم؟! یا هدفشان اینست که خود را الینه کنیم و از صفاتی که خداوند ما را بر آن‌ها برتری داده، دست برداریم، تا همسایه‌ی ستمگران روستای ظالم متعصبی شویم که با تعصبات جاهلانه‌ی خود با ما دشمنی می‌ورزند؟!

اتحادی که در این روستای واحد گمان می‌رود، کجاست؟!

چرا کشورهایی چون فرانسه، آلمان و یا اروپای متحد، مجازند که آمریکا را در روستای واحد پناه دهند، و چین نیز مجاز است در خارج از این روستا سُکنی گزینند، و ژاپن نیز مجاز است در گوشه‌ای مشرف بر این روستا ساکن شود، اما ما مسلمانان، تنها ما، باید از وجود خود تنزل کرده، تا بتوانیم با ساکنان این روستای ظالم، در یک جا، سکونت کنیم!!

این از جهت همزیستی با ساکنان این روستا.

اما در این زمینه که تکنولوژی و صنعت انسان ساز است، باید گفت: این چنین تفکر و اعتقادی چیزی جز پست کردن انسان امروزی در برابر ماده‌ی [بی‌جان و بی‌روح] نیست، آن هم بعد از، از دست دادن عناصر و ویژگی‌های انسانی.

خداوند انسان را آفرید تا سیّد و سرور زمینیان گردد:

﴿وَ إِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلائکَةِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی ٱلْأَرْضِ خَلِیفَةً﴾ (بقره: ۳۰)

«زمانی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشین می‌آفرینم».

و او را مکلّف به آبادانی و عمارت زمین کرد و انجام این کار را بر او آسان و تمام نیروهای آسمانی و زمینی را مسخر او گردانید:

﴿وَ سَخَّرَ لَکُمْ مَا فِی ٱلسَّمَاوَاتِ وَ مَا فِی ٱلْأَرْضِ جَمِیعاً مِنْهُ﴾ (جاثیه: ۱۳)

«و هر آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است، مسخر شما ساخته است».

﴿هُوَ أَنْشَأَکُمْ مِنَ ٱلْأَرْضِ وَ ٱسْتَعْمَرَکُمْ فِیهَا﴾ (هود: ۶۱)

«اوست که شما را در زمین آفرید و آبادانی آن را به شما واگذار نمود».

تکنولوژی و صنعتی که انسان سازنده ی آن است، به خاطر تحقّق عمارت زمین است، تا با این کار به [اذن خدا] سیّد و سرور زمینیان گردد.

امّا انسان معاصر، خود در مقابل مصنوعاتش سر تسلیم فرود آورده و خود را

پست کرده و در نتیجه برده‌ی آلات و مادیات شده است، آنگونه که جاهلان بت پرست قدیم، در مقابل بت‌های مصنوع خود، چنین می‌کردند.

گسستن ارتباط با خدا چنین نتیجه‌ای را به دنبال خواهد داشت. انسان، با از دست دادن چنین ارتباطی، خود را برده و بنده‌ی خدایان خیالی می‌کند و در مقابلشان آزادی و حرمتش را از دست می‌دهد، در نتیجه اوهام و شهوت بر او حاکم خواهند شد، این حاکمان، خواه اهواء و شهوت‌های درونی باشند یا مستکبران و جبّاران بیرونی.

امّا مرد عقیده خود را نه برده‌ی شهوت و اهواء می‌کند و نه بنده و برده‌ی مادیات؛ زیرا او بنده خدای واحد احد است. او را به تنهایی می‌پرستد، و با این عبادتش خود را از ذلّت و خواری در برابر معبودهای پوچ و خیالی آزاد و رها می‌کند.

آنان که دوست دارند در روستای ظالم و در کنار ساکنان آن زندگی کنند، آیا از ما هم می‌خواهند که چون آنان، خود را عبد و برده‌ی انقلاب صنعتی کنیم؟! آیا می‌خواهند این انقلاب، انسانیّت ما را چون خودشان، از بین ببرد؟ تمام این ذلّت به این خاطر است که بهره‌ای از [به اصطلاح] پیشرفت و فرهنگ کسب کنیم، و با این کار لکه‌ی عقب ماندگی را از خود بزداییم و با روح زندگی معاصر، زندگی کنیم؟!

این که ما در تمام میادین عقب مانده‌ایم، شکی در آن نیست.

اما [اگر چنین گمان شود که] راه و روش ما، برای زدودن و پاک کردن لکه‌ی عقب ماندگی، پیروی از راه و رسم آن‌هاست، هرگز، هرگز! راه و روش ما و سرآغاز حرکت ما با «لا اله الا الله» شروع می‌شود، سپس تلاش برای به دست آوردن تمام وسایل لازم در جهت پیشرفت در تمام زمینه‌های علمی و صنعتی، و بعد از آن کار ما قراردادن این پیشرفت‌ها در خدمت مقتضیّات «لا اله الاّالله» است. در نتیجه و قبل از هر چیز [با چنین حرکتی]، در زمین آزاد خواهیم شد، و از این آزادی، در عبادت و پرستش خداوند، کمال استفاده را خواهیم برد. سپس به‌جای تبعیّت و پیروی از آن‌ها و این که با گامهایشان ما را، چون امروز، لگدکوب کنند، هادی و مصلح ساکنان این روستای ظالم خواهیم شد، و آن‌ها را به راه مستقیم خداوندی هدایت خواهیم کرد.

در تمام مراحل مذکور، بر ماست که از ایمان راسخ به «لا اله الا الله» و مقتضیّات آن، آغاز کنیم؛ زیرا سعادت دنیا و آخرت با معیارهای حقیقیش در گرو چنین ایمانی است. سپس برماست که با تحقق [عملی] «لا اله الاّالله» در زمین، در راه اصلاح دیگران گام برداریم.

در مسیر حرکت، [گاهی] ایمان با رنگی از رنگ‌های شرک آمیخته می‌شود، همانگونه که خداوند به آن اشاره دارد و می‌فرماید:

﴿وَ مَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ﴾ (یوسف؛۱۰۶)

«اکثر آنان که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرک می‌باشند».

[بنابراین] بر ماست که در همه حال به مقتضیّات «لا اله الا الله» ملتزم باشیم.

﴿وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لاٰمُؤْمِنَةٍ اِذٰا قَضَى اللهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ (احزاب؛۳۶)

«هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و رسولش داوری کرده باشند، اختیاری ندارند (اراده‌ی ایشان باید تابع اراده‌ی خدا و رسولش باشد)».

تنها راه تحقق و به وجود آمدن یک امّت اسلامی، به معنای واقعی کلمه، این است و بس. تنها با این روش و منهج است که می‌توانیم به سعادتی که خداوند برای این امّت مقدّر کرده است و آن را در گرو اقامه‌ی صحیح منهجش قرار داده است، دست یابیم.

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ﴾ (آل عمران؛۱۱۰)

«شما [ای پیروان محمدﷺ] بهترین امّتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید، مادامی که [امر به معروف و نهی از منکر] می‌کنید و به خدا ایمان دارید».

هدف از نگارش این کتاب، بیان شمولیّت منهج ربّانی است که در شعار «لا اله الا الله» متبلور است.

پروردگارا! اگر با نگارش این کتاب، سود و نفعی محقق می‌شود، از فضل و بخشش توست که بر من ارزانی داشته‌ای، در غیر این صورت نیتم نزدت کفایت می‌کند:

﴿إِنْ أُرِيدُ إِلَّا ٱلْأَصْلاٰحَ مَا ٱسْتَطَعْتُ وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ﴾ (هود؛۸۸)

«محمّد قطب»

پیشگفتار

«به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان»

دعوت تمام پیامبران علیهم السلام، دعوتی واحد و یکپارچه بوده که «دعوت توحیدی» نامیده می‌شود. یعنی دعوت به «لا اله الا الله» با این مفهوم و مضمون که تنها خدا را عبادت کنید، غیر او فرمانروا و فریادرسی ندارید.

در بسیاری از سوره‌های قرآن، به ویژه سوره‌های «اعراف، هود و شعراء»، به صورت زنجیروار هدف از ارسال پیامبران به سوی ملّتشان، در طول تاریخ، بیان شده است.

تمام پیامبران علیهم السلام یک کلام را تبلیغ می‌کردند و مردم را به سوی یک چیز می‌خواندند. بعد از اتمام زمان دعوت هر کدام از آن بزرگواران و لقایش به پروردگارش، پیامبر دیگری می‌آمد و مبعوث می‌گردید. او نیز، همان کلام را[علی رغم اختلاف زمانی و مکانی و زبانی(مخاطب)] تکرار و تبلیغ می‌کرد، گویی که همه‌ی آن‌ها یک پیامبر واحد هستند:

﴿وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلىٰ قَوْمِهِ إِنِّی لَکُمْ نَذِیرٌ مُبِینٌ. أَنْ لَّاتَعْبُدُوا إِلَّا اللهَ إِنِّی أَخَافُ عَلَیْکُمْ عَذَابَ یَوْمٍ أَلِیمٍ﴾ (هود؛ ۲۶-۲۵)

«نوح را به پیش قومش فرستادیم، [او گفت:] من بیم دهنده [از عذاب خدا] و بیانگر [راه نجات] برای شما می‌باشم».

﴿وَ إِلىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُوداً قَالَ یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مَا لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَیْرُهُ﴾ (هود؛ ۵۰)

«هود را به سوی قوم عاد فرستادیم که از خودشان بود. [او به آن‌ها] گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید، جز او معبودی ندارید».

﴿وَ إِلىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحاً قَالَ یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مَا لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَیْرُهُ﴾ (هود؛ ۶۱)

«صالح را به سوی قوم ثمود فرستادیم که از خودشان بود. [او به آن‌ها] گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید، هیچ خدایی جز او برای شما نیست».

﴿وَ إِلیٰ مَدْیَنَ أَخَاهُمْ شُعَیْباً قَالَ یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مَا لَکُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَیْرُهُ﴾ (هود؛ ۸۴)

«شعیب را به سوی مدین فرستادیم که از خودشان بود [او به آن‌ها] گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید، هیچ خدایی جز او برای شما نیست».

﴿وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِی إِلَیْهِ أَنَّهُ لا اِلٰهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ (انبیاء؛ ۲۵)

«ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستاده‌ایم مگر این که به او وحی کردیم که: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا عبادت کنید».

آیات (۹ و ۱۰) سوره‌ی «حاقه» به این موضوع اشاره دارد که همه‌ی ملت‌ها و اقوام از دستورات و وعده‌های پیامبرانشان سربرتافتند. امّا در هر صورت وحدت کلام پیامبران علیهم‌السلام به گونه‌ای بود که گویی پیامبری واحد هستند؛ زیرا مضمون دعوتشان یکی بود و هیچ اختلاف و دوگانگی در آن به چشم نمی‌خورد:

﴿وَ جَاءَ فِرْعَوْنُ وَ مَنْ قَبْلَهُ وَ الْمُؤْتَفِکَاتُ بِالْخَاطِئَةِ. فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَّابِیَةً﴾ (الحاقه؛ ۱۰ـ ۹)

«فرعون و کسانی که پیش از او بودند و اهالی شهرها و آبادی‌های زیرو رو شده‌ی (قوم لوط) مرتکب گناهان بزرگ شدند. آنان با فرستاده پروردگارشان به مخالفت برخاستند و خداوند ایشان را به سختی فرو گرفت».

این آیات و آیات مشابه آن، که در قرآن بسیارند، بیانگر این مطلبند که پیامبران بزرگوار علیهم‌السلام با این هدف مبعوث نشدند که بگویند: «خدایی وجود دارد [و این این موضوع را تبلیغ کنند]»؛ زیرا فطرت پاک بشری، بدون نیاز به هیچ پیامبری این را می‌داند و درک می‌کند.

با تأمل در چنین آیاتی روشن می‌شود که هدف از بعثت پیامبران علیهم‌السلام تبلیغ و بیان این مطلب نبوده که: «خدایی را عبادت کنید که ایمان به وجودش دارید»؛ زیرا فطرت پاک بشری، بدون نیاز به کسی و پیامبری، خود به خود، متوجه عبادت خدایی است که او را می‌شناسد، مگر این که پرده‌های گمراهی آن را پوشانده و او را به سوی هلاکت کشانده باشد:

﴿وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنِی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قالُوا: بَلىٰ شَهِدْنَا﴾ (اعراف؛ ۱۷۲)

«[ای پیامبر!] هنگامی که پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدمیزادگان پدیدار کرد ایشان را بر خودشان گواه گرفت که: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می‌دهیم».

مشکل اصلی تمام جوامع جاهلی [در تمام قرون] شریک قرار دادن برای خدای واحد و یکتا بوده و این که خداوند را در یک شکل و صورت محسوسی که قابل لمس و دیدن باشد، برای خود مجسم کرده و [به همین منظور] او را در قالب و شکل مجسمه‌هایی در آورده‌اند [و خود را به عبادت او مشغول کرده‌اند.]

در چنین جوّ و فضایی بوده است که پیامبران علیهم‌السلام یکی پس از دیگری مبعوث شده و ملتشان را به سوی عبادت خداوند یگانه و واحد دعوت کرده‌اند؛ خدایی که غیر قابل روئیت است و هیچ چشم سری آن را درک نمی‌کند.

حتّی دهریین آنگاه که می‌گفتند:

﴿مَا هِیَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾ (جاثیه؛ ۲۴)

«حیاتی جز همین زندگی دنیایی که در آن به سر می‌بریم در کار نیست. گروهی از ما می‌میرند و گروهی جای ایشان را می‌گیرند و جز طبیعت و روزگار ما را هلاک نمی‌کند».

هدفشان از «دهر» گذشت زمان بود همانگونه که متنبی آن را [به همین معنی] آورده است و می‌گوید:

«إذا قُلْتُ شِعْراً أَصْبَحَ الدَّهْرُ مُنْشِداً»

«آنگاه که شعری را می‌گویم، زمانه آن را می‌سراید».

منظور متنبی این است که شعرش در طول زمان، جاودانه خواهد ماند، و نسل‌های آینده آن را [پی در پی] روایت خواهند کرد.

[بنابراین] نمی‌توانیم با قاطعیت بگوییم که لفظ آیه دلالت بر الحاد دهریین دارد؛ زیرا آن‌ها تنها نابودیشان را به زمانه نسبت می‌دادند، یعنی مرور زمان و گذشت آن باعث از بین رفتنشان است. آن‌ها ایمان به اسباب ظاهری و عینی جهان هستی [همچون جاهلیت‌های معاصر] داشته و تنها آن را مؤثر واقعی می‌دانستند. [پس] نمی‌توان گفت: چون آن‌ها(دهریین) تأثیر واقعی را به هستی و قوانین حاکم بر

طبیعت نسبت می‌دادند و از آن به گونه‌ای صحبت می‌کردند که گویی طبیعت ذاتاً مؤثر واقعی است، پس منکر وجود خدا بودند.

امّا آن‌چه به طور قطع از کلام «دهریین» قابل فهم است، انکار زنده شدن دوباره‌ی انسان است. آن‌ها در این زمینه می‌گفتند: «زندگی، تنها در این دنیا خلاصه می‌شود». دهریین با مشرکین عربی که به وجود خدا ایمان داشتند اما منکر روز قیامت بودند، یک وجه اشتراک داشته‌اند و [حداقل در این زمینه]با هم اختلافی نداشتند.

قرآن اعتراف آنان را به وجود خدا و خالقیّت او و صاحب عرش بودنش و مالکیتش بر جهان هستی و هر آن‌چه که در آن است را بیان می‌کند و می‌فرماید:

﴿قلْ: لِّمَنِ ٱلْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمونَ؟ سَيَقُولُونَ: لِلّٰهِ. قُلْ: أَفَلاَ تَذَكَّرُونَ؟ قُلْ: مَنْ رَّبُّ ٱلسَّمَاوٰاتِ ٱلسَّبْعُ وَ رَبُّ ٱلْعَرْشِ ٱلْعَظِيمِ؟ سَيَقُولُونَ: لِلّٰهِ. قُلْ: أَفَلا تَتَّقُونَ؟ قُلْ: مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ يُجِيرُ وَ لاٰيُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؟ سَيَقُولُونَ: لِلّٰهِ. قُلْ: فَأَنّٰى تُسْحَرُونَ؟﴾ (مؤمنون۸۹-۸۴)

«بگو: زمین و هر آن‌چه بر آن است، از آن کیست، اگر دانا و فرزانه‌اید؟ خواهند گفت: از آن خدا. بگو: پس چرا نمی‌اندیشید و یادآور نمی‌گردید؟ بگو: چه کسی صاحب آسمان‌های هفتگانه و صاحب عرش عظیم است؟ خواهند گفت: خدا. بگو: پس چرا پرهیزگاری پیشه نمی‌کنید؟ بگو: چه کسی فرماندهی بزرگ همه چیز را در دست دارد و او کسی است که پناه می‌دهد و کسی را نمی‌توان از [عذاب] او پناه داد. اگر آگاهید؟ می‌گویند: خدا. بگو: پس چگونه جادو می‌شوید؟!»

﴿وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ ٱلسَّمَاوٰاتِ وَ ٱلْأَرْضَ وَ سَخَّرَ ٱلشَّمْسَ وَ ٱلْقَمَرَ. لَيقولُنَّ اللّٰهُ﴾ (عنکبوت؛۶۱)

«هرگاه از آنان بپرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است و خورشید و ماه را مسخر کرده است، قطعاً خواهند گفت: خدا».

﴿وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ ٱلسَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ ٱلْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا. لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ﴾ (عنکبوت؛۶۳)

«هرگاه از آنان بپرسی: چه کسی از آسمان آب را بارانده است و زمین را بعد از مردنش با آن زنده کرده است؟ قطعاً خواهند گفت: خدا».

امّا با وجود اعترافشان به این حقایق و واقعیت‌ها، به روز قیامت و زنده شدن دوباره‌ی انسان ایمان نداشتند، و اصلاً وقوع این مسئله را تصور نمی‌کردند، و از کلام‌رسولان دراین خصوص بسیار متعجّب شده و برخی به برخی دیگر چنین می‌گفتند:

﴿هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلىٰ رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذٰا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِى خَلْقٍ جَدِيدٍ. أَفْتَرىٰ عَلَى اللهِ كَذِباً أَمْ بِهِ جِنَّةٌ؟!﴾ (سباء؛۸-۷)

«[کافران می‌گویند:] آیا مردی را به شما نشان دهیم که شما را خبر می‌دهد به این که هرگاه پیکرهایتان کاملاً متلاشی شد، آفرینش تازه‌ای پیدا می‌کند؟ آیا او بر خدا دروغ می‌بندد؟ یا نوعی دیوانگی دارد؟»

اگر دهریین را به این دلیل که مرگ را به گذشت زمان نسبت می‌دادند، نه به خدا، منکران وجود خدا بدانیم، استدلالی قوی نخواهد بود آنگاه که به احوال بسیاری از مردم جاهلیّت معاصر می‌نگریم.(۱) آن‌چه از بررسی و وارسی آیات قرآنی و تحقیقات تاریخی بر می‌آید این است که دهریین در جوامع جاهلی گذشته در اقلیّت به سر می‌بردند، در حالی که ملحدین و منکرین وجود خدا در جوامع جاهلی امروز به طور غیر طبیعی بسیارند ـ که در غیر این کتاب بدان اشاره کرده‌ام ـ(۲) به عنوان مثال مردم اروپا را دیدیم که بعد از اضمحلال کمونیست، به دین و آیین قبلی خود برگشتند، اگر چه [باز هم] درگمراهی به سر می‌برند (یعنی انتقال از نوعی گمراهی به نوع دیگر آن صورت گرفت). پس الحادی که کمونیست شایع کرد، در دل‌ها اصل و اساسی نداشت، بلکه مسئله‌ای عارضی بود که دولتِ وقت آن را با زور و استبداد و تجسس بر مردم حاکم کرده بود.

گمراهی بزرگی که جاهلیّت با آن روبرو بوده، شرک به خدا و تجسیم او در قالب و هیأتی محسوس، و نیز انکار روز قیامت و زنده شدن دوباره‌ی مردگان است.(۳)

۱ـ *زیرا بسیاری مرگ را به گذشت زمان نسبت می‌دهند و در همان حال نیز منکر وجود خدا نیستند.*

۲ـ *به فصل «الحاد» ازکتاب «مذاهب فکریة معاصرة» مراجعه شود.*

۳ـ *تمام جاهلیت‌ها منکر بعث و قیامت نبوده و نیستند. جاهلیّت فرعونی قیامت و بسیاری از احوال آن را می‌شناختند. هرگاه رسولی به نزدشان مبعوث می‌شد ـ بعد از مدتی ـ تعالیمش را فراموش می‌کردند اما همچنان در فکر و معتقد به قیامت و مسئله‌ی بعث بودند، به همین خاطر جسدهایشان را مومیایی می‌کردند تا سالم بمانند و روح دوباره در آن‌ها دمیده شود.*

خداوند پیامبرانش را مبعوث کرد تا بشریّت را به توحید و تنزیه او، از وجود شبیه و همانند، دعوت کنند، و تفکرات آن‌ها را به این سطح ارتقاء دهند.

خداوند مردم را بر سرشت وحدانیتش آفریده است:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنیفاً فِطْرَتَ اللهِ اَلَّتِی فَطَرَ اَلنَّاسَ عَلَیْهَا، لاٰ تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللهِ ذٰلِکَ اَلدِّینُ اَلْقَیِّمُ وَ لٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ لاٰیَعْلَمُونَ﴾ (روم؛ ۳۰)

«روی خود را خالصانه متوجه آیین [اسلام] کن. این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد. این است دین و آیین محکم و استوار، ولیکن اکثر مردم نمی‌دانند».

در این زمینه، پیامبر بزرگوارﷺ می‌فرماید:

(مَامِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا یُولَدُ عَلَی اَلْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ یُهَوِّدَانِهِ أَوْ یُنَصِّرَانِهِ أَوْ یُمَجِّسَانِهِ). (متفق علیه)

«هیچ انسانی متولد نمی‌شود مگر بر فطرت پاک و سرشت وحدانیّت، پس والدینش او را یهودی یا نصرانی و یا مجوسی می‌کنند».

سرشت انسان با وحدانیّت خدا آشناست، اما محیطِ منحرف و فاسد آن را منحرف و فاسد می‌کند. داستان کلّ بشریّت بر روی زمین بر همین اساس است.

سرشت انسان در بهترین شکل و زیباترین شمایل آفریده شده است، این محیطِ فاسد و منحرف است که آن را به سوی پست‌ترین جهات سوق می‌دهد، مگر این که مؤمن بوده و بر همان سرشت اصلی و اصیل خود باقی بماند:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا اَلْاِنْسَانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ. ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِینَ. إِلَّا اَلَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُونٍ﴾ (تین؛ ۶-۴)

«ما انسان را [از نظر جسم و روح] در بهترین شکل و زیباترین سیما آفریدیم. سپس او را به میان پست‌ترین پستان بر می‌گردانیم. مگر کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند که آنان پاداش بی‌منّت دارند».

انسانی که پروردگارش ملائکه را مسجود او کرد و او را بر بسیاری از مخلوقاتش در ویژگی‌هایی چون: قدرت و توانایی و استعداد بر ایمان به غیبیات، برتری داد، مسلماً او نیز به خدایی که غیر قابل رؤیت است و همچون چیزهای محسوس نیست، ایمان می‌آورد:

﴿لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَ هُوَ اَلسَّمِیعُ اَلْبَصِیرُ﴾ (شوری؛ ۱۱)

«هیچ چیز همانند خدا نیست، و او شنوا و بینا است».
﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ (انعام؛۱۰۳)
«چشم‌ها [کُنه و ذات] او را در نیابند و او چشمها را در می‌یابد و او دقیق و آگاه است».

انسان، تنها در صورتی حافظ چنان ویژگی‌های ممتازی است که بر همان سرشت اصیل خدایی خود باقی بماند و محیطِ فاسد و منحرف بر او غالب نیاید و او را گمراه نکند؛ [امّا] هرگاه محیط، او را به طرف فساد بکشاند، از قلّه‌ی بزرگواری و والایی که خداوند او را از آن بهره‌مند کرده، سقوط خواهد کرد و [در نتیجه] تاریکی و ضلالت چنان بر روحش مسلط خواهد شد که فطرت پاک خداوندیش، که بر آن خلق شده، مکدر شده و به تدریج آن را از دست می‌دهد، در نتیجه از ایمان به غیبیّات و غیر محسوسات عاجز و ناتوان می‌ماند. اینجاست که خدایی محسوس و قابل رؤیت می‌طلبد تا او را عبادت کند و چون او را نمی‌یابد، خود خالقش خواهد بود. یا دچار سقوطی دیگر خواهد شد و آن این که، در اثر تاریکی و ضلالتی که صفا و پاکی فطرتش را مکدر کرده، چنان فاصله‌ای با خداوند می‌گیرد که او را به وحشت انداخته و احساس ترس بر او مستولی خواهد شد، پس انیس و همدمی می‌طلبد که با او اُنس بگیرد، او را ببیند و لمس کند، تا واسطه یا وکیل و شفیعش گردد و از این طریق او را به خداوند نزدیک و نزدیک ترکند. او تنها و تنها در چنین حالتی است که احساس آرامش و رضایت می‌کند پس چنین حالتی روحش را فراگرفته و انجام آن را کاری صحیح و عملی مقبول می‌بیند. این گونه است که شرک روی می‌دهد، شرکی که ویژگی عمومی تمام جاهلان است.

البته شرک به‌گونه‌های دیگری هم رخ می‌دهد؛ [مثلاً:] مستبدّانی که در زمین مشغول استبداد هستند، بر مستضعفانی که تاریکی ضلالت بر فطرت پاکشان غالب آمده، حکومت می‌کنند و آن‌ها را برده و بنده‌ی خود می‌گردانند، [در نتیجه] بدون هیچ دستور و دلیلی از سوی خدا، مسایل و اموری را برایشان حلال و حرام می‌کنند و آن‌ها نیز تابع و پیروشان خواهند شد و آن‌ها را خدایان و معبودانی پایین‌تر از خدا [یا به جای خدا] برای خود می‌پذیرند.

خداوند پیامبران علیهم‌السلام را به منظور صیقل دادن و زدودن تاریکی‌هایی که بر دل‌ها و روح انسان‌ها سایه افکنده است، مبعوث کرد تا [با دعوت خود] صفا و

پاکی از دست رفته را برگردانند، و مردم [در نتیجه‌ی این دعوت] به خداوندی که از دید همگان نهان است، ایمان بیاورند و او را تنها و بدون شریک عبادت کنند و غیر از او به هیچ معبودی معتقد نباشند و عبادتشان را خاص و خالص او کرده و بدون اذن و فرمان او هیچ چیزی را حلال و حرام نکنند.

بشریّت در لحظه لحظه‌ی زندگیش نیازمند امر خارق العاده است، تا او را چنان تکان داده و به خود آورد که تاریکی‌های چیره شده بر دلش را بزداید و صفا و پاکیش را به او برگرداند تا بدون هیچ واسطه‌ای خود را به خدا متصل کند و با وجود فاصله‌ی زیاد مادیی که بین او و معبودش است با او انس و ألفت بگیرد؛ زیرا خداوند سبحان به بندگانش نزدیک است، و دعوت هر دعوتگری را، آن گاه که خوانده شود، اجابت می‌کند:

﴿وَ إِذَا سَأَلَکَ عِبادی عَنِّی فَإِنِّی قَرِیبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ (بقره؛۱۸۶)

«و آنگاه که بندگانم از تو درباره‌ی من بپرسند [که من نزدیکم یا دور، بگو:] من نزدیکم و دعای دعاکننده را، آنگاه که مرا بخواند، اجابت می‌کنم».

[از سوی دیگر] پیامبر اسلامﷺ [نیز همچون سایر پیامبران بوده] و پیامبر جدیدی به شمار نمی‌آید:

﴿قُلْ مَا کُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ وَ مَا أَدْرِی مَا یُفْعَلُ بِی وَ لاَ بِکُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا یُوحَی إِلَیَّ وَ مَا أَنَا إِلَّا نَذِیرٌ مُبِینٌ﴾ (احقاف؛۹)

«بگو: من نوبر پیامبران و نخستین ایشان نیستم و من نمی‌دانم که پروردگارم با من چه می‌کند و با شما چه خواهد کرد. من جز از چیزی که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم، و من جز بیم دهنده‌ی آشکاری نیستم».

خداوند حضرت محمدﷺ را برخلاف پیامبران گذشته که هر کدام به قوم و ملّت خویش اختصاص داشتند، برای کل بشریّت مبعوث کرد.

پیامبر اسلامﷺ رسالت و برنامه‌ای را آورد که به وسیله‌ی آن دین خدا کامل شد و بعد از آن دیگر رسالت و دینی از سوی خدا برای بشریت نخواهد آمد، و معجزه‌ی جاویدان او قرآنی است که تا روز قیامت تلاوت خواهد شد.



تمام پیامبرانعلیهم‌السلام با شعار «لا اله الا الله» معبوث شده و به میان مردم آمده‌اند.

تمام کتاب‌های آسمانی گذشته دچار تحریف شده و تنها قرآن به شکل اولیه‌ی خود بدون هیچ تحریفی و به همان شکلی که در لوح المحفوظ می‌باشد، باقی مانده است؛ زیرا خداوند خود تکفل محافظت و نگهداری از آن را بر عهده گرفته و حفاظت از آن را چون کتاب‌های گذشته، به مردم واگذار نکرده است:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا ٱلذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (حجر؛ ۹)

«ما خود قرآن را فرستادیم و خود پاسدار آن می‌باشیم».

ما ازکم وکیف آن‌چه در مورد «لا اله الا الله» درکتاب‌های آسمانی گذشته، قبل از تحریفشان، بیان شده، بی‌خبریم؛ اما با این وجود در قرآن می‌بینیم که این شعار گوی سبقت را از همه چیز ربوده و [در نهایت] زیبایی و اوج پاکی در تمام جوانب می‌درخشد و به دل‌ها راه پیدا می‌کند و عقل و وجدان را توأماً مخاطب قرار می‌دهد، تا قلب بشری به طور کامل با آن عجین شود.

خداوند «لا اله الا الله» و منهج مربوط به آن را به‌گونه‌ای نازل نفرمود که هدف تنها تکرار آن با زبان باشد، آن را با هدف سر و سامان دادن به حیات بشری و این که او را به مکان شایسته‌ی خود ارتقا دهد نازل فرمود؛ مکان و جایگاهی که خداوند با آن، او را بر بسیاری از مخلوقاتش برتری بخشید. و از این طریق هر آن‌چه مانع رسیدن او به هدف والایش می‌شود را از سر راهش بردارد؛ این موانع خواه موانع شهوانی باشند که او را بر زمین چسبانده یا زنگاری باشند که بر دلش چیره شده و یا سنگینی احتیاجات و نیازهای روزانه‌ای باشند که او را مغلوب و ذلیل دست مستکبران و مستعمران کرده است.

خداوند «لا اله الا الله» و منهج مربوط به آن را با این هدف نازل فرمود که فرد فرد بشریّت و در نهایت جامعه و امّت بشری را در جهت تشکیل جامعه‌ای صالح و مدنظر خود، در زمین، هدایت کند و به آن سمت و سو ارتقا دهد، و در نهایت، حاکمان بر زمین، امّت «لا اله الا الله» باشند.

رسیدن به این هدف، تنها با گفتن این جمله انجام نمی‌گیرد، بلکه با حقیقتی عملی و زنده که تمام وجود بشری و تمام هستی را در برگیرد، و در اعماق دل‌ها نفوذ کند و چنان حرکت زنده‌ای از خود نشان دهد که باعث حرکت ذرّه ذرّه‌ی هستی گردد، و در اثر چنین حرکتی کینه توزی و دشمنی دل‌ها را نسبت به یکدیگر

از بین ببرد و فساد را در زمین ریشه کن کند و به جای آن خیر و نیکی بنشاند، محقق می‌شود.

***

«لا اله الا الله» یعنی عبادت خداوند به معنای شامل آن. عبادت خداوند به تنهایی و عدم شرک نسبت به او و التزام به آن‌چه از سوی او - جلّ جلاله - نازل شده است.

الوهیّت خداوند مقتضی بندگی او به تنهایی است.

انتزاع الوهیّت از هر آن‌چه در هستی است، و اختصاص دادن آن به خداوند به این معنی است که تنها او بر حقّ و تنها او شایسته‌ی عبودیّت و پرستش است؛ زیرا هر آن‌چه غیر اوست، «إله» و «خداوند» نیست، پس عبادتی که باید خاص و محض او گردد، جایز نیست که برای غیر او انجام گیرد.

این مسئله با تمام تفصیلات و گستردگیش، اساسی‌ترین مسئله‌ای است که در حیات بشری مطرح می‌باشد و محوری است که تمام حیات و زندگی انسان بر آن متمرکز و بر اساس آن شکل می‌گیرد.

گستردگی و تفصیل این مسئله در قرآن، [آنگونه] که در کتاب‌های دیگرم بدان اشاره کرده‌ام،[۱] به این معنی نیست که مخاطبین اولیّه آن مشرک بوده‌اند؛ زیرا بعدها نیز در مدینه مسلمانان را مرتّب مخاطب قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿یَا أَیُّهَا ٱلَّذِینَ ءَامَنُوا ءَامِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَ ٱلْكِتَابِ ٱلَّذِی نَزَّلَ عَلىٰ رَسُولِهِ وَ ٱلْكِتَابِ ٱلَّذِی أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَ مَنْ یَكْفُرْ بِاللهِ وَ مَلائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ ٱلْیَوْمِ ٱلآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً بَعِیداً﴾ (نساء؛۱۳۶)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خدا و پیامبرش (محمّد) و کتابی که بر پیامبرش نازل کرده است و به کتاب‌هایی که پیش‌تر نازل شده است، ایمان بیاورید. هرکس به خدا و فرشتگان و کتاب‌های خداوند و روز رستاخیز کافر شود، واقعاً در گمراهی دور و درازی افتاده است».

﴿وَ ٱعْبُدُوا اللهَ وَ لاتُشْرِكُوا بِهِ شَیْئاً﴾ (نساء؛۳۶)

۱ـ در کتابهای *«دراسات قرآنیه»* و کتاب *«واقعنا المعاصر ینبغی أن تصحح»* به طور مفصل به آن اشاره کرده‌ام.

«تنها خدا را عبادت کنید و [هیچ کس] و هیچ چیزی را شریک او قرار ندهید».

﴿وَ مَنْ أَحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً﴾ (نساء؛ ۱۲۵)

«آیین چه کسی بهتر از آیین کسی است که خالصانه خود را تسلیم خدا کند، در حالی که نیکوکار باشد و از آیین راستین ابراهیم پیروی کند که مخلص و حق جو بود؟!»

﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ (بقره؛ ۱۷۷)

«اینکه [به هنگام نماز] چهره‌هایتان را به جانب مشرق و مغرب کنید، نیکی همین نیست. بلکه نیکی [کردار] کسی است که به خدا و روز واپسین و فرشتگان و کتاب [های آسمانی] و پیامبران ایمان آورده باشد، و مال [خود] را با وجود علاقه‌ای که به آن دارد به خویشاوندان و یتیمان و درماندگان و واماندگان در راه و گدایان دهد، و در راه آزاد سازی بردگان صرف کند، و نماز را برپا دارد و زکات را بپردازد و [نیکی، کردار کسانی است که] وفاکنندگان به پیمان خود بوده هنگامی که پیمان بندند، و در برابر فقر و بیماری و به هنگام نبرد شکیبایند. اینان کسانی هستند که راست می‌گویند و به راستی پرهیزگاران اینانند».

علت چنین امری این است که انسان، گرچه خدا را به تنهایی عبادت نکند و نسبت به او شریک قرار دهد، اما فطرتاً عبد و بنده‌ی اوست. هیچ انسانی وجود ندارد که عابد نباشد، حال اگر چنین کسی یافت شد و چنین ادّعا کرد که از هر عبادتی آزاد است، در این صورت است که خداوند درباره‌اش می‌فرماید:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوَاهُ﴾ (جاثیه؛ ۲۳)

«آیا دیده‌ای کسی که هوا و هوس خود را به خدایی خود گرفته است؟!»

انسان حتّی در این صورت هم بنده است، امّا «بنده‌ی غیر خدا».

[وقتی هر انسانی فطرتاً بنده است]، پس مسئله‌ی اساسی و محوری در زندگی انسان، عبادت نیست، بلکه مسئله‌ی اساسی «عبادت صحیح» است، یا حداقل

مسئله‌ی اساسی و محوری در زندگی انسان «معبود» است؛ این که «معبود» کیست؟ آیا معبود واقعی، خدایی است که هیچ فرمان‌روا و فریادرسی جز او نیست، یا خدایان و معبودان دیگری هستند که در امور خدایی با او شریکند، و در حقیقت آن‌ها نیز شایستگی خدا بودن و معبود بودن را دارند؟ یا خیر، تنها اوست فرمان‌روا و فریادرس، پس هر عبادت و اطاعات و خضوع و خشوعی شایسته‌ی اوست و برای غیر او جایز نیست؟

این مسئله (مسئله الوهیّت خداوند و فرمان‌روا و فریادرس بودن او به تنهایی)، اساسی‌ترین مسئله‌ی بشریّت در طول تاریخ بوده و همچنان به عنوان اساسی‌ترین مسئله تا روز قیامت باقی خواهد ماند.

به همان اندازه که جاهلیّت [در هر زمان]، نسبت به این مسئله کم‌توجهی می‌کند - تا از این طریق عیوبش را بپوشاند و گمراهیش را توجیه کند - به همان اندازه کتاب خدا یعنی قرآن بدان اهمیّت داده است به‌گونه‌ای که به هیچ مسئله‌ای از مسایل دنیوی و اُخروی انسان چنان اهمیّتی نداده است.

این مسئله (الوهیّت خداوند)، مسئله‌ای بس گسترده است، به گونه‌ای که می‌توان گفت: اصل زندگی و حیاتی که شایسته‌ی زیستن باشد، در آن خلاصه می‌شود:

﴿وَإِنَّ ٱلدَّارَ ٱلْآخِرَةَ لَهِيَ ٱلْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ (عنکبوت؛ ۶۴)

«و زندگی سرای آخرت زندگی است، اگر فهم و شعور داشته باشید».

بر این اساس است که منهج زندگی انسان از اعتقادات و اخلاق و رفتار و تصورات و اعمالش گرفته تا روابط او با خالق و خود و هم نوعان خود و باکلّ هستی و نیز هر آن‌چه در زندگی با آن سر و کار دارد؛ از سیاست و جنگ و صلح گرفته تا اقتصاد و دانش و... در زمین پی‌ریزی می‌شود.

بر این اساس است که سرانجام انسان و این که مسیرش به سوی بهشت است یا به سوی جهنم، در نعمت ابدی خواهد ماند یا - خدایی نخواسته - در عذاب جاودان مشخص می‌شود، [پس با این وجود]، آیا ممکن است در زندگی انسان مسئله‌ای مهمتر از این یافت شود که تمام زوایای هستی و وجودی او را در خود جمع کرده و در برگرفته باشد؟

اما جاهلیّت معاصر علی رغم چنین اهمیتی که این مسئله (مسئله‌ی الوهیّت خدا) دارد، نسبت به آن چنان کوتاهی می‌کند که نزدیک است تمام آثار آن را از بین ببرد وکار را به جایی رسانده که مردم را از عبادت خداوند به سوی عبادت شیاطین سوق داده و آن‌ها را از نور به سوی گمراهی کشانده است:

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِي ءَادَمَ أَنْ لَّا تَعْبُدُوا ٱلشَّيْطَانَ إِنَّـهُ لَكُـمْ عَـدُوٌّ مُـبِينٌ. وَ أَنِ ٱعْبُدُونِي هٰذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ (یس، ۶۱-۶۰)

«ای آدمیزادگان! مگر به شما سفارش ننمودهم و امر نکردم که اهریمن را پـرستش نکنید چراکه او دشمن آشکار شماست و این که مرا بپرستید و بس، که راه راست همین است؟»

﴿ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ ٱلظُّلُمَاتِ إِلَى ٱلنُّورِ. وَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ ٱلطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِـنَ ٱلنُّـورِ إِلَـى ٱلظُّـلُماتِ أُولٰـئِکَ أَصْـحَابُ ٱلنَّـارِ هُـمْ فِـيهَا خَالِدُونَ﴾ (بقره، ۲۵۷)

«خدا متولّی و عـهده‌دار [امـور] کسـانی است کـه ایـمان آورده‌انـد. ایشـان را از تاریکی‌ها بیرون می‌آورد و به سوی نور رهنمون می‌شود. و [امّا] کسانی که کفر ورزیده‌اند، طاغوت متولّی و سرپرست ایشانند، آنان را از نـور بـیرون آورده و بـه سـوی تـاریکی‌ها می‌کشانند. اینان اهل آتشند و در آنجا جاودانه می‌مانند».

«لا اله الا الله» به معنی «عبادت خداوند و التزام به اوامر او بدون دخالت دادن هیچ کس و هیچ چیزی». اصل و مبدأ التزام تغییرناپذیر است، و در طول تاریخ از برنامه‌ای به برنامه‌ی دیگر تغییر نکرده است و همچنان ثابت بوده است، به همین خاطر است که در قرآن کریم داستان پیامبران علیهم السلام به شکل و الفاظ واحدی ذکر شده که عبارت است از:

«خداوند را عبادت کنید، [و این را بدانید که] غیر از او فرمان‌روا و فریادرسی وجود ندارد».

امّا تفصیل التزام یا حداقل تفصیل مقتضیّات «لا اله الا الله» همیشه از رسالتی به رسالت دیگر تغییر کرده است تا سرانجام آخرین رسالت بر خاتم پیامبران ﷺ نازل شد.

در قرآن به برخی از مقتضیّاتی که بمنظور اصلاح انحرافات رفتاری و کرداری

ملت‌های گذشته نازل شده، اشاره شده است؛ امّا این همه‌ی آن چیزی نیست که از سوی خدا بر آن ملت‌ها نازل شده است.

به عاد گفته شد:

﴿أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ ءَايَةً تَعْبَثُونَ؟ وَ تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ؟ وَ إِذَا بَطَشْتُم، بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ. فَاتَّقُوا اللهَ وَ أَطِيعُونِ﴾ (شعراء؛ ۱۳۱-۱۲۸)

«آیا شما بر هر بلندی، کاخ سر به فلک کشیده‌ای می‌سازید؟ و به خوشگذرانی و کارهای بیهوده می‌پردازید؟ و دژها و قلعه‌هایی می‌سازید که انگار جاودانه می‌مانید؟ و هنگامی که مجازات می‌کنید، از حد تجاوز می‌کنید، و چون ستمگران و سرکشان کیفر می‌دهید؟ از خدا بترسید و از من اطاعت کنید».

به ثمود گفته شد:

﴿أَتَتْرُكُونَ فِي مَا هٰهُنَا ءَامِنِينَ. فِي جَنَّاتٍ وَ عُيونٍ. وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ. وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتاً فَارِهِينَ. فَاتَّقُوا اللهَ وَ أَطِيعُونِ. وَ لاتُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ. الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لايُصْلِحُونَ﴾ (شعراء؛ ۱۵۲-۱۴۶)

«آیا در نهایت امن و امان، در ناز و نعمت جهان، رها می‌شوید؟ در میان باغ‌ها و چشمه‌سارها؟ و در میان کشتزارها و نخلستان‌هایی که میوه‌های نرم و شاداب و رسیده دارند؟ و ماهرانه در میان کوه‌ها خانه‌هایی می‌تراشید؟ از خدا بترسید و از من اطاعت کنید، و از فرمان اسرافگران اطاعت مکنید؛ آنان که در زمین تباهی می‌نمایند و اصلاح نمی‌کنند».

به قوم لوط گفته شد:

﴿أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ وَ تَذَرُونَ مَا خَلَقَ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ﴾ (شعراء؛ ۱۶۶-۱۶۵)

«آیا در میان جهانیان به سراغ جنس ذکور می‌روید [و با ایشان به جای زنان آمیزش می‌کنید] و همسرانی که پروردگارتان برایتان آفریده است، رها می‌سازید. بلکه اصلاً شما قومی هستید که از حد می‌گذرید».

به قوم شعیب گفت:

﴿أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ لاتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ. وَ لاتَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لاتَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾ (شعراء؛ ۱۸۳-۱۸۱)

«پیمانه را به تمام و کمال بپردازید و از زمره‌ی کم دهندگان مباشید و با ترازوی درست، [اشیاء] را بکشید، و اشیاء مردم را نکاهید و در زمین تباهی نورزید».

فرمایشات و بیانات و اوامر پروردگار با توجه به اختلاف و انحراف اقوام مختلف، متفاوت بوده است؛ امّا تمام آن‌چه بیان شد از مقتضیّات عام «لا اله الا الله» که عبارت است از: «التزام به اوامر نازل شده از سوی خدا»، خارج نیست.

با توجه به آیات مذکور، آن‌چه مشخص است این که «لا اله الا الله» [تنها] عقیده نیست،(۱) بلکه در کنار عقیده، شامل بیانات ربّانی‌ای است که جوانب مختلف زندگی را در بر می‌گیرد. در قرآن ذکر مفصلی از این بیانات نسبت به ملت‌های گذشته نشده است بلکه تنها نوع انحراف آن‌ها در این زمینه (یعنی زمینه «لا اله الا الله») بیان شده است. این بیانات گاهی در زمینه‌ی مسایل اجتماعی - اخلاقی است، چون قوم لوط. گاهی در زمینه‌ی مسایل اجتماعی - روحی با هدف معالجه‌ی طغیان و سرکشی در زمین و عُجب به مسایل مادی است، چون قوم عاد. و گاهی در زمینه‌ی اجتماعی - اقتصادی است، چون قوم شعیب.



چنان که [از آیات قرآنی بر می‌آید و] مشاهده می‌کنیم، اقوام جاهلی گذشته، از این که پیامبرانشان، دین را در مسایل دنیایی دخالت می‌دادند؛ مسایلی که به گمان آن‌ها به بشر اختصاص دارد و متعلق به اوست و او می‌تواند حدود آن را تعین کند و حلال و حرامش را مشخص نماید، اظهار نگرانی کرده و از تبعیت آن‌ها در این مسایل خودداری می‌کردند و دین را در این مسایل (مسایل دنیایی) دخالت نمی‌دادند.

بارزترین نمونه، قوم شعیب و اعتراض آنان بر پیامبرشان بود:

﴿وَ إِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْباً قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ. وَ لَاتَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَ الْمِيزَانَ. إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَومٍ مُحِيطٍ. وَ يَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَ لَاتَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَ لَاتَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾ (هود: ۸۵-۸۴)

«شعیب را به سوی قوم مدین فرستادیم که از خود آنان بود. به آن‌ها گفت: ای قوم

۱- *یعنی تنها به مسایل فکری محض بدون ارتباط با مسایل عملی، خلاصه نمی‌شود. (م)*

من! خدا را بپرستید، جز او معبودی ندارید. و از پیمانه و ترازو مکاهید و من شما را خوب و بی‌نیاز [از این اعمال] می‌بینم. من بر شما از عذاب روز فراگیر می‌ترسم. ای قوم من! پیمانه و ترازو از روی عدل و داد، به تمام و کمال بسنجید و بپردازید و از چیزهای مردم نکاهید و در زمین تباهکارانه تباهی نکنید».

آنان بر جنبه‌ی عقیدتی دعوت پیامبرشان که از آن‌ها می‌خواست خدایان ساختگی و دروغین را رها کنند و خدای واحد را به تنهای بپرستند، اعتراض نکردند، بلکه اعتراض آن‌ها فقط به دخالت دین در امور دنیائیشان بود [که همان روح و اساسی‌ترین اصل لاییک به شمار می‌آید]:

﴿قَالُوا يَا شُعَيْبُ! أَصَلَوٰتُکَ تَأْمُرُکَ أَنْ نَتْرُکَ مَا يَعْبُدُ ءَابَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ. إِنَّکَ لَأَنْتَ ٱلْحَلِيمُ ٱلرَّشِيدُ﴾ (هود: ۸۷)

«گفتند: ای شعیب! آیا نمازهایت به تو دستور می‌دهد که ما چیزهایی را ترک کنیم که پدرانمان [از قدیم و ندیم] آن‌ها را پرستیده‌اند؟! [یا نمازهایت به تو دستور می‌دهد که ما آزادی خود را از دست بدهیم] و ما نتوانیم به دلخواه خود در اموال خویش تصرف کنیم؟! تو که مرد شکیبا و خردمندی هستی [چرا باید چنین سخنان یاوه بگویی؟!]»

در یکی دیگر از مراحل رشد بشری، خداوند تورات را بر بنی اسرائیل نازل فرمود:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا ٱلتَّوْرَاةَ فِيهَا هُدىً وَ نُورٌ، يَحْكُمُ بِهَا ٱلنَّبِيُّونَ ٱلَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ ٱلرَّبَّانِيُّونَ وَ ٱلْأَحْبَارَ بِمَا ٱسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ، فَلَا تَخْشَوُا ٱلنَّاسَ وَ ٱخْشَوْنِ وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَناً قَلِيلاً وَ مَن لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فَأُلَئِکَ هُمُ ٱلْكَافِرُونَ. وَ كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ ٱلنَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ ٱلْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَ ٱلْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَ ٱلْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَ ٱلسِّنَّ بِالسِّنِّ وَ ٱلْجُرُوحَ قِصَاصٌ، فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ، وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فَأُولَئِکَ هُمُ ٱلظَّالِمُونَ﴾ (مائده: ۴۵-۴۴)

«ما تورات را نازل کردیم که در آن رهنمودی [به سوی حق] و نوری [زداینده‌ی تاریکی‌های جهل و نادانی] بود، پیامبرانی که تسلیم فرمان خدا بودندبر اساس آن برای یهودیان حکم می‌کردند، و نیز دانشمندان و خداپرستانی بدان حکم می‌کردند که امانتداران و پاسداران کتاب خدا بودند. پس [ای علمای یهود و ای مؤمنان!] از مردم نهراسید بلکه از من بترسید و آیات مرا به بهای ناچیز نفروشید و هر کس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است، او و امثال او بی‌گمان کافرند. و در آن (تورات)

بر آنان مقرر داشتیم که انسان در برابر انسان و چشم در برابر چشم و دندان در برابر دندان و گوش در برابر گوش [قصاص] می‌شود و جراحت‌ها قصاص دارند. و اگر کسی آن را ببخشد [و از قصاص صرف نظر کند]، این کار باعث بخشش [برخی از گناهان] او می‌گردد، و کسی که بدان چه خداوند نازل کرده است، حکم نکند [اعم از قصاص و غیره] او و امثال او ستمگر به شمار می‌آیند».

سپس حضرت عیسی پسر مریم علیه السلام را به عنوان پیامبر به سوی بنی اسرائیل مبعوث فرمود. او تورات را تصدیق کرد، و خدا برای آن‌ها(بنی‌اسرائیل) برخی از چیزهایی را که برای گذشتگانشان، به خاطر نافرمانیشان، حرام کرده بود، حلال فرمود:

﴿وَ قَفَّيْنَا عَلَى ءَاثَارِهِمْ بِعِيسَى ٱبْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ ٱلتَّوْرَاةِ وَ ءَاتَيْنَاهُ الْأَنْجِيلَ فِيهِ هُدىً وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ ٱلتَّوْرَاةِ وَ هُدىً وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ . وَ لْيَحْكُمْ أَهْلُ الْأَنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فِيهِ وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فَأُولئِکَ هُمُ ٱلفاسِقونَ﴾ (مائده؛ ۴۷-۴۶)

«و به دنبال آنان (پیامبران گذشته) عیسی پسر مریم را بر راه و روش آن‌ها فرستادیم که تصدیق کننده‌ی تورات بود که پیش از او فرستاده شده بود. و بر او انجیل نازل کردیم که در آن رهنمودی [به سوی حق] و نوری [زداینده‌ی تاریکی‌های جهل و نادانی]بود. و تورات را تصدیق می‌کرد که پیش از او نازل شده بود(انجیل محتویات تورات را تصدیق می‌کرد). و برای پرهیزگاران راهنما و پند دهنده بود. باید پیروان انجیل به چیزی حکم کنند که خدا در انجیل نازل کرده است. و کسی که بدان چه خداوند نازل کرده است حکم نکند، او و امثال او متمرّد [از شریعت الهی] هستند».

﴿وَ رَسُولاً إِلَى بَنِي إِسْرائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ، أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ ٱلطِّينِ كَهَيْئَةِ ٱلطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْراً بِأِذْنِ اللهِ وَ أُبْرِيءُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُحْيِي ٱلْمَوْتَى بِأِذْنِ اللهِ وَ أُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ. إِنَّ فِي ذٰلِکَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. وَ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ ٱلتَّوْرَاةِ وَ لِأُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ ٱلَّذِي حَرَّمَ عَلَيْكُم وَ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّنْ رَبِّكُمْ فَاتَّقُوا اللهَ وَ أَطِيعُونِ﴾ (آل عمران؛ ۵۰-۴۹)

«و او را به عنوان پیغمبری به سوی بنی اسرائیل روانه می‌دارد که من نشانه‌ای از سوی پرورودگارتان برایتان آورده‌ام، و آن این که: من از گِل چیزی را به شکل پرنده

می‌سازم، سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا پرنده‌ای [زنده] می‌گردد، و کور مادرزاد و مبتلا به بیماری پیسی را شفا می‌دهم و مردگان را به فرمان خدا زنده می‌کنم و از آن‌چه می‌خورید و از آن‌چه در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید به شما خبر می‌دهم. بی‌گمان در این‌ها نشانه‌هایی است برای شما، اگر [اراده‌ی پذیرش] ایمان داشته باشید و تصدیق کننده‌ی آن چیزی هستم که پیش از من از تورات بوده است، و [آمده‌ام] تا پاره‌ای از چیزهایی را که [بر اثر ستم و گناه] بر شما حرام شده است [به عنوان تخفیفی از سوی خدا] برایتان حلال کنم، و نشانه‌هایی را برایتان آورده‌ام. بنابراین از خدا بترسید و از من اطاعت کنید».

[بعد از تأمل در این آیات] توجه به نکاتی چند ضروری است:

ما [در این آیات] با مقتضیّات «لا اله الا الله» و توجیهاتی در این خصوص روبرو هستیم؛ مقتضیاتی که جهت اصلاح مجموعه انحرافاتی که اقوام و ملّت‌های مخاطبِ پیامبران گرفتار آن‌ها بوده، نازل شده‌اند.

سخن در این زمینه (اصلاح انحرافات) بسیار ابتدایی و هدف از بیان آن ساختن امّتی است بر اساس منهج ربّانی؛ امّتی که بنای آن بر «لا اله الا الله» استوار باشد و مسایل دیگری چون: مسایل ملّی، نژادی، قومی، زبانی و... را نیز مد نظر داشته باشد. امتی که حیاتش بر اساس شریعت خداوند و توجیهات الهی پیش رود، تا اینچنین، امّتی خدایی گردد. تنها در این صورت است که قوانین و توجیهات آن با اصل عقیده که همان «لا اله الا الله» است چنان در ارتباط است که به صراحت می‌توان گفت:

«هرکس بر اساس قوانین نازل شده از سوی خدا حکم نکند، قطعاً کافر است».

پس حکم بر اساس شریعت الهی، در زندگی مردم، به مسئله‌ی عقیده و ایمان آن‌ها مرتبط است. بنابراین سخن از «لا اله الا الله» و توجیهات مرتبط با آن، تنها مجموعه‌ای از سخنان و توجیهات اخلاقی نیستند که مردم در پذیرش یا عدم آن مختار باشند و به راحتی بتوانند آن‌چه را دوست دارند بگیرند و آن‌چه را دوست ندارند، رها کنند، بلکه تمسّک به این توجیهات [و عملی کردن آن‌ها] واجب و به اصل ایمان مرتبط است.

ایمانی متصور نیست، جز این که در چارچوب آن‌چه خداوند نازل فرموده

باشد و قوانین [سعادتمندی] متصور نیست، جز این که در چارچوب قوانین و دستورات نازل شده از سوی خداوند باشد.

همچنین [با تأمل در آیات مذکور] ملاحظه می‌کنیم که: «لا اله الا الله» ارتباط دهنده‌ی شریعت با عقیده است و مقتضیّات آن شامل دستورات کاملی است که قیام امّت مورد نظر خداوند (یعنی امتی که باید تا روز قیامت جاودان بماند) به آن مرتبط است.

[امّا با گذشت زمان و در اثر عوامل متعدد] این امت در زمینه‌ها و مقتضیّات مختلف «لا اله الا الله» دستخوش انحراف و گمراهی شد؛ مقتضیّاتی که خداوند به منظور و هدف ربّانی شدن امتِ متمسک به آن بر مردم نازل و مقرر کرد.

این امّت (امّت مخاطب تورات) برنامه و منهج ربّانی را دچار تبدیل و تحریف کرد چنان تبدیلی که از آن‌ها امّتی نژادی و قومی بوجود آمد. از سوی دیگر، این وهم و خیال شیطانی در افکارشان ریشه دوانید که امّت آن‌ها، امّتی خدایی و مورد رضایت اوست. امت آن‌ها امّتی است با خصوصیّات و ویژگی‌های منحصر به فرد؛ ویژگی‌هایی که امّت‌های دیگر از آن بی‌بهره‌اند.

چنین توهم و خیالی، در مورد خود، دلیلی بر این مطلب نیست که آنان وقتی مورد خطاب تورات قرار گرفتند، با آگاهی کامل به او ایمان آوردند. آن‌ها [بعد از مدّتها] عقیده‌ی خود را تحریف کرده و چنین گفتند: «عزیر، پسر خداست». و شریعتشان (قوانین نازل شده در تورات) را تبدیل و تحریف کردند، پس آن‌چه، به خیال خود، به نفعشان بود در آن باقی گذاشتند و آن‌چه، به خیال خود، به سودشان نبود، از بین بردند تا اینگونه تورات را موافق و همگام خواسته‌ها و امیال خود کنند.[1]

خداوند پیامبران بسیاری را به منظور هدایت یهودیان به سویشان فرستاد. و سرانجام پیامبر دیگری به سویشان مبعوث کرد تا زنده کند، هر آن که شایسته‌ی زنده

۱ـ در تورات نازل شده، آیاتی مبنی بر تحریم ربا وجود داشت. یهودیان این آیات را تحریف کردند، تا تحریم ربا را فقط به معاملات بین خود منحصر کنند و در معاملات با غیر خود بتوانند از هر راهی مال به دست آورند؛ ربا یا غیر ربا. آن‌ها انجام چنین کاری را برای خود مباح می‌دانستند، و برای توجیه کارشان می‌گفتند: ﴿لَيْسَ عَلَيْنَا فِى ٱلْأُمِّيِّـۧنَ سَبِيلٌ﴾ (آل عمران؛ ۷۵) «ما در مقابل امّتها (غیریهود) مسئول نبوده و بازخواست نداریم».

شدن است، و [بعد از اتمام حجت] لعنت خود را بر کافران محقق گرداند.

حضرت عیسی علیه السلام به سویشان آمد. آمد، تا عقیده‌ی آنانی را که طالب هدایتند خالص و پاک کند و آنان را به سوی توحید واقعی فراخواند و برگرداند، و تحکّم به آن‌چه از تورات باقی مانده بود، با تعدیلاتی که در انجیل صورت گرفته بود، را به توحید خالص مرتبط سازد، تا با این کار قوانین انجیل و تورات توأماً از اصل ایمان به «لا اله الا الله» سرچشمه بگیرند و در نهایت امّت ربّانی جدیدی که می‌گفتند: «ما نصاری هستیم»، امّتی باشد که، با علم و آگاهی کامل، به خداوند مؤمن شود، و بر اساس آن‌چه خداوند نازل فرموده است، حکم کند. امّا «نصاری» مدت زمان زیادی بر منهج ربّانی دوام نیاوردند و استقامت نکردند. آن‌ها بعد از مدتی، در زمینه‌ی عقیده [چنان دچار انحراف شدند که] گفتند: «مسیح پسر خداست»، «خداوند یکی از سه خدایان است»، و با چنین افکار و گفتاری عقیده‌ی توحیدی پاک و بی‌آلایش نازل شده بر خود را فاسد کردند.

از سوی دیگر، «عقیده» را از «شریعت»، جدا کردند، و بر اساس دستورات نازل شده از سوی خدا حکم نکردند. آن‌ها با این توجیه که حضرت مسیح علیه السلام آن‌ها را اینچنین سفارش کرده است: «آن‌چه مربوط به قیصر است، به قیصر واگذار کنید، و آن‌چه مربوط به خداست، به خدا»، بر اساس قوانین «قیصر» حکم کردند، و احکام شریعت خدا را مجموعه‌ای از «بیانات اخلاقی» قلمداد کردند که متّقیان آن‌ها را با انگیزه‌ی کسب تقوا انجام می‌دهند. آن‌ها معتقد بودند که این بیانات جزو واجبات نیست تا هر کس خود را نصاری می‌نامد التزام به آن‌ها بر او واجب شود.

«شاول یهودی» بعد از این که یکی از دشمنان سرسخت مسیحیّت بود و بر پیروان مسیح بسیار سخت می‌گرفت، به گمان و خیال خود، به او ایمان آورد و شروع به تبلیغ و انتشار این دین تحریف شده کرد، و با این گمان که این دین، دینی آسمانی و جهانی است که از سوی خدا نازل شده است، آن را در مناطق مختلف تبلیغ کرد، در حالی که این دین، در اصل، دینی جهانی نبود، بلکه به سوی ملتی خاص آمد تا آن‌هایی را که شایسته‌ی اصلاح و هدایتند، اصلاح کند، و شعله‌ی مقدّسی که شعله‌ی «توحید» و «ایمان» است را در وجود آن‌ها برافروزاند، تا، با این کار، زمینه برای مبعوث شدن خاتم پیامبران، که در تقدیر علم الهی بود، آماده شود.

تقدیر خداوند چنین بود که این امّت تا قیام قیامت، با وجود تمام انحرافاتش باقی بماند:

﴿وَ مِنَ ٱلَّذِينَ قَالُوا انَّا نَصَارىٰ أَخَذْنَا مِيْثَاقَهُمْ. فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ ٱلْعَدْوَةَ وَ ٱلْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ ٱلْقِيَامَةِ وَ سَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾ (مائده؛ ۱۴)

«و از کسانی که می‌گویند: ما مسیحی هستیم، پیمان گرفتیم. امّا آنان قسمت قابل ملاحظه‌ای از آن‌چه بدانان تذکر داده شده بود را به دست فراموشی سپردند، لذا به پاداش آن، تا دامنه‌ی قیامت، میان ایشان کینه و دشمنی افکندیم و خداوند ایشان را از آن‌چه کرده‌اند، آگاه خواهد ساخت».

امّا قوانین مذکور در انجیل، که نصاری بر عمل به آن‌ها امر شده بودند، تنها برای محدوده‌ای از زمان بود و می‌بایستی تا زمانی ادامه می‌داشت که خداوند قوانین و برنامه‌ای کامل و شامل که تحت نظارت ذات او، تا ابد، محفوظ خواهد ماند و بعد از انجیل نازل خواهد شد و بر تمام جوانب حیات بشری حکم خواهد کرد، نازل کند. این قوانین کامل و شامل همان قرآن است:

﴿كِتَابٌ فُصِّلَتْ ءَايَاتُهُ قُرْءَاناً عَرَبِيّاً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ (فصلت؛ ۳)

«[قرآن] کتابی است که آیات آن تبیین شده است. قرآن به زبان عربی است، برای قومی است که اهل دانش باشند».

﴿وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيراً وَ نَذِيراً وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَايَعْلَمُونَ﴾ (سبأ؛ ۲۸)

«ما تو را برای همه‌ی مردم فرستادیم تا مژده دهنده و بیم دهنده باشی، ولی اکثر مردم [از این معنی] بی‌خبرند».

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾ (تکویر؛ ۲۷)

«این قرآن، جز پند و اندرز [برای] جهانیان نیست».

﴿يَا أَهْلَ ٱلْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيراً مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ ٱلْكِتَابِ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ، قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ. يَهْدِي بِهِ اللهُ مَنِ ٱتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ ٱلسَّلَامِ وَ يُخْرِجُهُمْ مِنَ ٱلظُّلُمَاتِ إِلَى ٱلنُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (مائده؛ ۱۶-۱۵)

«ای اهل کتاب! پیامبر ما (محمّد) به سوی شما آمده است. بسیاری از چیزهایی را برایتان روشن می‌سازد که از کتاب (تورات و انجیل) پنهان نموده‌اید، و از بسیاری از چیزها صرف نظر می‌نماید. از سوی خدا نوری و کتاب روشنگری به پیش شما آمده است.

خداوند با آن (کتاب) کسانی را به راه‌های امن هدایت می‌کند که جویای خشنودی او باشند، و با مشیت و فرمان خدا، آنان را از تاریکی‌ها بیرون می‌آورد و به سوی نور می‌برد و ایشان را به راه راست رهنمون می‌شود».

در رسالت و برنامه‌ی اخیر (اسلام)، مقتضیّات «لا اله الا الله» به شکل خاصی توسعه یافته و تمام نیازمندی‌های جوامع صالح بشری را در بر می‌گیرد، تا زندگی «امّت ربّانی» بر آن پایه‌ریزی شده و شکل گیرد؛ امّتی که خداوند آن را در میان مردم انتخاب کرده است، تا، روز قیامت بر سایرین شاهد و گواه باشد:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ﴾ (آل عمران؛ ۱۱۰)

«شما [مسلمانان] بهترین امّتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید. امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید».

﴿وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُم أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدٰاءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَ يَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً﴾ (بقره؛ ۱۴۳)

«بی‌گمان شما را ملّت میانه روی قرار دادیم، تا گواهانی بر مردم باشید و پیغمبر نیز بر شما گواه باشد [تا اگر گروهی از شما راه راست را در پیش گرفتند و گروهی راه منحرف، او با آیین و کردار خویش بر ایشان حجّت و گواه باشد]».

در فصل‌های آینده، به امید خدا، به تفصیل مقتضیّات «لا اله الا الله» را بر اساس آن‌چه در رسالت خاتم پیامبران حضرت محمّد ﷺ آمده و ذکر شده است، بیان خواهیم کرد.

***

مقتضیات «لا اله الا الله» در رسالت محمّدی

﴿اللهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ *(انعام؛ ۱۲۴)*

«خداوند خود بهتر می‌داند که رسالت خویش را به چه کسی حوالت می‌دهد».

تقدیر خدا چنین بود که حامل آخرین دین امّت محمّدﷺ باشد...

تقدیر خدا چنین بود که این دین متوجه کلّ بشریت گردد و دین خداوندی در این رسالت و به وسیله‌ی آن کامل شود و پاسخگوی تمام نیازهای بشری تا روز قیامّت باشد، و به تمام جوانب زندگی مرتبط با «لا اله الا الله» بپردازد.

همانطور که، در مقدمه، گفتیم، «لا اله الا الله» عبارت است از: «عبادت خداوند به تنهایی و التزام بر دستورات نازل شده از سوی او». و نیز دیدیم که مقتضیّات این التزام علی رغم این که مبدأ آن یکی و تغییرناپذیر بود، با نموّ و رشد بشری، رشد و نموّ کرده است.

زمان، گذشت و گذشت تا این که آخرین رسالت، نازل شد و به آخرین مرحله‌ی رشد رسید:

﴿اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ اَلْأِسْلاَمَ دِيناً﴾ *(مائده؛ ۳)*

«امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمت خود را برای شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آیین خداپسند برای شما برگزیدم».

مقتضیّات [این التزام]، متعدد بوده و چنان به هم متصل و مرتبط شده‌اند تا تمام جوانب زندگی را در برگیرند و هر یک کامل کننده‌ی دیگری باشد، و سرانجام چنین منهجی، راه و روش زندگی گردد؛ منهجی که خواست خداوند است و او اراده کرده که بشریّت بر اساس آن حرکت کند، تا هم در دنیا به سعادت و هم در آخرت به

رضوان خداوندی که بهترینِ نعمت‌ها و والاترین سعادت‌هاست نایل گردد:

﴿هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ ٱلصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ، لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً، رَضِىَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ، ذٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ﴾ (مائده؛ ۱۱۹)

«امروز روزی است که تنها درستی گفتار و کردار راستگویان به آن‌ها سود می‌رساند. برای آنان باغهای است که در زیر درختان آن جویبارها روان است. ایشان در آنجا جاودان می‌مانند. خداوند از آنان خشنود و ایشان هم از خداوند خشنودند. این است پیروزی بزرگ [و نعمت سترگ]».

«لا اله الا الله» در دین اسلام، حامل مقتضیّات و در برگیرنده‌ی تکالیفی است که در هیچ کدام از ادیان گذشته نبوده است.

تقدیر خداوند چنین بود که این پیام به طور جدّی و بسیار عمیق، نه تنها در امّت حامل آن (امت نخست) که همسان و هماهنگ با وظیفه‌ی بسیار بزرگی است که به او واگذار شده است، بلکه در زندگی تمام بشر نفوذ کند.

با توجه به کتاب خدا، این امّت همچون امّت‌های گذشته تنها مکلّف بر اجرای اوامر خدا در [محدوده‌ی خود] نیست، بلکه وظیفه‌ی او در دست گرفتن رهبری کلّ بشریّت وگواه و شاهد بودن بر تمام جهانیان است. به همین دلیل است که قرآن «لا اله الا الله» را در قلب این امّت تحکیم می‌بخشد، و نهالش را استوار می‌گرداند، و روابطش را با آن استحکام می‌بخشد، و چنین امری را جزئی از نعمت‌ها و برکت‌هایی می‌شمارد که خداوند بر این امّت ارزانی داشته است:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ...﴾ (آل عمران؛ ۱۱۰)

«شما [مسلمانان] بهترین امّتی هستید که در میان مردم آفریده شده‌اید».

امر تحکیم و تعمیق «لا اله الا الله» در دل امّت اسلامی با تمام وسایل ممکن انجام می‌گیرد. [در این جا به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم.]

این امر گاهی با ارائه آیات آفاق، که دلالت بر عظمت و قدرت خداوند دارند انجام می‌پذیرد:

﴿قُلْ أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِى خَلَقَ ٱلْأَرْضَ فِى يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَاداً ذٰلِكَ رَبُّ ٱلْعَالَمِينَ. وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِىَ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيهَا وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِى أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِلسَّائِلِينَ. ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ إِلَى ٱلسَّمَاءِ وَ هِىَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ٱئْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً

قَالَتَا أَتَيْنا طائِعِينَ. فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمٰوٰاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَ أَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَ زَيَّنَّا ٱلسَّمَاءَ ٱلدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَ حِفْظاً ذٰلِكَ تَقْدِيرُ ٱلْعَزِيزِ ٱلْعَلِيمِ﴾ (فصلت؛ ۱۲-۹)

«بگو: آیا به کسی که زمین را در دو روز آفریده است، ایمان ندارید و برای او انبازهایی قرار می‌دهید؟ او آفریدگار جهانیان است. او در زمین کوه‌های استواری قرار داد و خیرات و برکات بسیاری در آن آفرید و مواد غذایی لازم در زمین را مشخص کرد. اینها همه روی هم در چهار روز کامل به پایان آمد، بدان گونه که نیاز نیازمندان را برآورده کند. سپس اراده‌ی آفرینش آسمان کرد، در حالی که دود بود. به آسمان و زمین فرمود: چه بخواهید و چه نخواهید، پدید آیید. گفتند: فرمانبردارانه، پدید آمدیم. آنگاه آن را به صورت هفت آسمان در دو روز به انجام رساند و در هر آسمانی فرمان لازمه‌اش را صادر نمود. آسمان نزدیک را با چراغ‌های بزرگی بیاراستیم و محفوظ داشتیم. این برنامه‌ریزی خداوند بسیار توانا و بس آگاه است».

﴿وَ إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وَاحِدٌ لاٰ إِلٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلرَّحْمٰنُ ٱلرَّحِيمُ. إِنَّ فِي خَلْقِ ٱلسَّمَاوٰاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ ٱخْتِلاٰفِ ٱللَّيْلِ وَ ٱلنَّهَارِ وَ ٱلْفُلْكِ ٱلَّتِي تَجْرِي فِي ٱلْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ، وَ مَا أَنْزَلَ ٱللهُ مِنَ ٱلسَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دابَّةٍ وَ تَصْرِيفِ ٱلرِّيَاحِ وَ ٱلسَّحَابِ ٱلْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ ٱلْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ (بقره؛ ۱۶۴-۱۶۳)

«معبود شما معبود یگانه‌ای است که هیچ معبودی جز او نیست. او بخشایشگر مهربان است. مسلماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز و کشتی‌هایی که به سود مردم در دریا در حرکتند و نیز آبی که خدا از آسمان فرو فرستاده و با آن زمین را پس از مرگش زنده کرده است و در آن هر گونه جنبده‌ای را پراکنده کرده و نیز در جابجا کردن بادها و ابری که میان آسمان و زمین مسخر شده است، نشانه‌هایی گویا وجود دارد، برای گروهی که می‌اندیشند».

﴿هُوَ ٱلَّذي يُرِيكُمُ ٱلْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ يُنْشِىءُ ٱلسَّحَابَ ٱلثِّقَالَ. وَ يُسَبِّحُ ٱلرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ ٱلْمَلاٰئِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَ يُرْسِلُ ٱلصَّوٰاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشاءُ وَ هُمْ يُجادِلُونَ فِي اللهِ وَ هُوَ شَدِيدُ ٱلْمِحَالِ. لَهُ دَعْوَةُ ٱلْحَقِّ وَ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لاٰيَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى ٱلْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَ مَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَ مَا دُعَاءُ ٱلْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلاٰلٍ﴾ (رعد؛ ۱۴-۱۲)

«اوست کسی که برق آسمان را برای بیم و امید به شما می‌نمایاند، و ابرهای گرانبار

را پدیدار می‌کند. رعد به حمد او و فرشتگان از بیمش تسبیح می‌گویند و صاعقه‌ها را روان می‌سازد و هرکس راکه بخواهد با آن‌ها گرفتار می‌کند. در حالی که آنان درباره‌ی خدا مجادله می‌کنند و او سخت کیفر دهنده است. دعوت حق شایسته‌ی اوست، وکسانی که جز او را می‌خوانند، هیچ جوابی به آن‌ها نمی‌دهند، و جز مانند کسی نیست که دو دستش را به سوی آب می‌کشد تا به دهانش برسد، در حالی که آب به دهان او نمی‌رسد و دعای کافران جز به هدر رفتن نباشد».

﴿إِنَّ اللهَ فالِقُ ٱلْحَبِّ وَ ٱلنَّوىٰ يُخْرِجُ ٱلْحَيَّ مِنَ ٱلْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ ٱلْمَيِّتَ مِنَ ٱلْحَيِّ. ذٰلِكُمُ اللهُ فَأَنّٰى تُؤفَكُونَ؟ فَالِقُ ٱلْأَصْبَاحِ وَ جَعَلَ ٱللَّيْلَ سَكَناً وَ ٱلشَّمْسَ وَ ٱلْقَمَرَ حُسْبَاناً، ذٰلِكَ تَقديرُ ٱلْعَزيزِ ٱلْعَلِيمِ. وَ هُوَ ٱلَّذِى جَعَلَ لَكُمُ ٱلنُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِى ظُلُمَاتِ ٱلْبَرِّ وَ ٱلْبَحرِ، قَدْ فَصَّلْنَا ٱلْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. وَ هُوَ ٱلَّذِى أَنْشَأَكُم مِنْ نَفْسٍ وٰاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ. قَدْ فَصَّلْنَا ٱلْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ. وَ هُوَ ٱلَّذِى أَنْزَلَ مِنَ ٱلسَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيءٍ، فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِراً نُخْرِجُ مِنْهُ حَبّاً مُتَراكِباً وَ مِنَ ٱلنَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوٰانٌ دٰانِيَةٌ وَ جَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَ ٱلزَّيْتُونَ وَ ٱلرُّمَّانَ مُشْتَبِهاً وَ غَيْرَ مُتَشَابِهٍ. أُنْظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذٰا أَثْمَرَ وَ يَنْعِهِ. إِنَّ فِى ذٰلِكُمْ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ *(انعام: ۹۹-۹۵)*

«این خداست که دانه و هسته را می‌شکافد، زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد. این خدای شماست، پس چگونه منحرف می‌شوید؟ اوست که صبح را پدیدار ساخته است و شب را مایه‌ی آرامش و خورشید و ماه را وسیله‌ی حساب قرار داده است، این سنجش دقیق و تدبیر محکم [خدای] چیره و آگاه [از همه چیز] است. او آن کسی است که ستارگان را برای شما آفریده است تا در تاریکی‌های خشکی و دریا به آن‌ها رهنمون شوید. ما آیات را برای کسانی بیان داشته‌ایم که می‌دانند. و او کسی است که شما را از یک شخصی آفریده است که [آدم است و زمین را] محل استقرار و محل تسلیم قرار داده است. ما آیات را برای کسانی بیان داشته‌ایم که می‌فهمند. و او کسی است که از آسمان آب فرو می‌فرستد، و ما به وسیله‌ی آن آب همه‌ی رستنی‌ها را می‌رویانیم و از رستنی‌ها سبزه بیرون می‌آوریم و از آن دانه‌های تنگاتنگ یکدیگر و از شکوفه‌های درخت خرما خوشه‌های آویزان نزدیک به هم و در دسترس و باغ‌های زیتون و انگور و انار پدیدار می‌سازیم که همگون و یا غیر همگونند و بنگرید به میوه‌ی نارس آنگاه که میوه می‌دهند بی‌گمان در این نشانه‌هایی است برای مؤمنان».

﴿اَللهُ ٱلَّذِی رَفَعَ ٱلسَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ ٱسْتَوىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ وَ سَخَّرَ ٱلشَّمْسَ وَ ٱلْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِی لِأَجَلٍ مُسَمًّى. يُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ يُفَصِّلُ ٱلْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ. وَ هُوَ ٱلَّذِی مَدَّ ٱلْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَ أَنْهَاراً وَ مِنْ كُلِّ ٱلثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوجَيْنِ ٱثْنَيْنِ. يُغْشِی ٱلَّيْلَ ٱلنَّهَارَ إِنَّ فِی ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (رعد۳:۲)

«خدا کسی است که آسمان‌ها را چنان که می‌بینید بدون ستون بر پاداشت، سپس به فرمانروایی پرداخت و خورشید و ماه را فرمانبردار ساخت. هر کدام تا مدت مشخص به حرکت خود ادامه می‌دهند. خداوند کار و بار را می‌گرداند، او آیه‌ها را بیان می‌داد تا این که یقین حاصل کنید که پروردگارتان را ملاقات می‌کنید. و او کسی است که زمین را گسترانیده است و در آن کوه‌ها و جویبارها را قرار داده است و از هر گونه میوه‌ای جفت نر و ماده‌ای را در آن آفریده است. شب را بر روز می‌پوشاند. بی‌گمان در این نشانه‌هایی [بر قدرت آفریدگار] است».

وگاهی هم با یادآوری نعمت‌هایی که خداوند به انسان ارزانی داده است [«لا اله إلا الله» را در دل‌ها تحکیم می‌بخشد]:

﴿اَللهُ ٱلَّذِی خَلَقَ ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضَ وَ أَنْزَلَ مِنَ ٱلسَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ ٱلثَّمَرَاتِ رِزْقاً لَكُمْ وَ سَخَّرَ لَكُمُ ٱلْفُلْكَ لِتَجْرِیَ فِی ٱلْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ ٱلْأَنْهَارَ. وَ سَخَّرَ لَكُمُ ٱلشَّمْسَ وَ ٱلْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ ٱللَّيْلَ وَ ٱلنَّهَارَ. وَءَاتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللهِ لاَتُحْصُوهَا إِنَّ ٱلْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ﴾ (ابراهیم؛ ۳۴-۳۲)

«خدا کسی است که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و از آسمان آب را پایین آورده است و با آن میوه‌ها را پدیدار آورده و رزوی شما گردانیده است، و کشتی‌ها را مسخّر شما کرد تا در دریا با اجازه او حرکت کنید و رودخانه‌ها را در اختیار شما قرار داد. و خورشید و ماه را مسخر شما کرد که دائماً به برنامه‌ی خود ادامه می‌دهند و شب و روز را مسخر شما ساخته است. و به شما داده است هر آن‌چه که خواسته‌اید و اگر بخواهید نعمت‌های خدا را بشمارید، نمی‌توانید آن‌ها را بشمارید، همانا انسان ستمگری ناسپاس است».

﴿هُوَ ٱلَّذِی أَنْزَلَ مِنَ ٱلسَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَ مِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ. يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ ٱلزَّرْعَ وَ ٱلزَّيْتُونَ وَ ٱلنَّخِيلَ وَ ٱلْأَعْنَابَ وَ مِنْ كُلِّ ٱلثَّمَرَاتِ. إِنَّ فِی ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ. وَ سَخَّرَ لَكُمُ ٱلَّيْلَ وَ ٱلنَّهَارَ وَ ٱلشَّمْسَ وَ ٱلْقَمَرَ وَ ٱلنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ. إِنَّ فِی

ذٰلِکَ لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ. وَ مَا ذَرَأَ لَکُمْ فِی ٱلْأَرْضِ مُخْتَلِفاً أَلْوَانُهُ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَذَّکَّرُونَ. وَ هُوَ ٱلَّذِی سَخَّرَ ٱلْبَحْرَ لِتَأْکُلُوا مِنْهُ لَحْماً طَرِیّاً وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْیَةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَی ٱلْفُلْکَ مَوَاخِرَ فِیهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ. وَ أَلْقَی فِی ٱلْأَرْضِ رَوَاسِیَ أَنْ تَمِیدَ بِکُمْ وَ أَنْهَاراً وَ سُبُلاً لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ﴾ (نحل؛ ۱۶-۱۰)

«او کسی است که از آسمان‌ها آبی فرستاده و شما از آن می‌نوشید، و به سبب آن گیاهان و درختان می‌رویند و شما حیوانات خود را در میان آن‌ها می‌چرانید. خداوند به وسیله‌ی آن زراعت و زیتون و خرما و همه‌ی میوه‌ها را برای شما می‌رویاند. بی‌گمان در این نشانه روشنی است برای کسانی که بیندیشند. و خدا شب و روز و خورشید و ماه را برای شما مسخر کرد، و ستارگان به فرمان او مسخر هستند، مسلماً در این دلایل روشنی است برای کسانی که تعقل می‌کنند. و چیزهایی را مسخر شما ساخت که در زمین برای شما به رنگ‌های مختلف و در انواع گوناگون آفریده است مسلماً در این دلیل واضح و نشانه‌ی روشنی است برای مردمی که عبرت می‌گیرند. و اوست که دریا را مسخر [شما] ساخته است تا از آن گوشت تازه بخورید و از آن زیوری بیرون بیاورید که بر خود می‌پوشید و کشتی‌ها را می‌بینی که دریا را می‌کشافند تا شما فضل او را بجویید و سپاسگزاری کنید و در زمین کوه‌های استواری را قرار داد تا زمین شما را نلرزاند و رودخانه‌ها و راه‌هایی را پدیدار کرد تا راهیاب شوید و نشانه‌هایی [را پدید آورد تا مردمان در روز راه پیدا کنند] و [در شب] ایشان به وسیله‌ی ستارگان رهنمون شوید».

وگاهی با ارائه‌ی احوال و وضعیت قیامت و برانگیخته شدن مردگان و حساب و میزان اعمال و سرانجام نیک و یا بد انسان‌ها، «لا اله الا الله» را در دل‌های امّت، تحکیم و تعمیق می‌بخشد:

﴿وَ مَا قَدَرُوا ٱللهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ ٱلْأَرْضُ جَمِیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ ٱلْقِیَامَةِ وَ ٱلسَّمَاوَاتُ مَطْوِیَّاتٌ بِیَمِینِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَی عَمَّا یُشْرِکُونَ. وَ نُفِخَ فِی ٱلصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِی ٱلسَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِی ٱلْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللهُ، ثُمَّ نُفِخَ فِیهِ أُخْرَیٰ فَإِذَا هُمْ قِیَامٌ یَنْظُرُونَ. وَ أَشْرَقَتِ ٱلْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ وُضِعَ ٱلْکِتَابُ وَ جِیءَ بِالنَّبِیِّینَ وَ ٱلشُّهَدَاءِ وَ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا یُظْلَمُونَ. وَ وُفِّیَتْ کُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا یَفْعَلُونَ. وَ سِیقَ ٱلَّذِینَ کَفَرُوا إِلَی جَهَنَّمَ زُمَراً حَتَّی إِذَا جَاؤُهَا وَ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ یَأْتِکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ یَتْلُونَ عَلَیْکُمْ ءَایَاتِ رَبِّکُمْ وَ یُنْذِرُونَکُمْ لِقَاءَ یَوْمِکُمْ هٰذَا. قَالُوا: بَلَی وَ لٰکِنْ حَقَّتْ کَلِمَةُ ٱلْعَذَابِ عَلَی

ٱلْكَافِرِينَ. قِيلَ ٱدْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى ٱلْمُتَكَبِّرِينَ. وَ سِيقَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوا رَبَّهُمْ إِلَى ٱلْجَنَّةِ زُمَراً حَتَّى إِذَا جَاؤُهَا وَ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ. وَ قَالُوا ٱلْحَمْدُ لِلّٰهِ ٱلَّذِىْ صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنَا ٱلْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ ٱلْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ ٱلْعَامِلِينَ. وَ تَرَى ٱلْمَلائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ ٱلْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ قُضِىَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ قِيلَ ٱلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ﴾ (زمر؛ ۷۵-۶۷)

«آنان آنگونه که شایسته است خدا را نشناخته‌اند، در روز قیامت کره زمین در مشت او قرار دارد و آسمان‌ها با دست راست او درهم پیچیده می‌شود. خدا پاک و منزه است از آن‌چه شریک او قرار می‌دهند. در صور دمیده خواهد شد و کسانی که در زمین و آسمان هستند همگی می‌میرند مگر آن که خدا بخواهد. پس بار دیگر در آن دمیده می‌شود، بناگاه همگی برخیزند و می‌نگرند. و زمین با نور خداوندگارش روشن می‌شود و کتاب گذاشته می‌شود، و پیغمبران و گواهان آورده می‌شوند و راست و درست میان مردم داوری می‌گردد و اصلاً به ایشان ستم نمی‌شود. و به تمام و کمال جزای هر کاری را که انسان کرده به او داده می‌شود، و خدا بهتر می‌داند که آنان چه کار کرده‌اند. و کافران به سوی دوزخ گروه گروه رانده می‌شوند و وقتی به آنجا رسیده درهای آن به رویشان باز می‌گردد و نگهبانان به آن‌ها می‌گویند: آیا رسولانی از جنس خودتان به سوی شما نیامدند تا آیه‌های پروردگارتان را برای شما بخوانند و شما را از رویارویی چنین روزی بترسانند؟ می‌گویند: آری، ولیکن فرمان عذاب بر کافران ثابت است. بر ایشان گفته می‌شود: از درهای دوزخ داخل شوید جاویدان در آن می‌مانید جایگاه متکبران چه بد جایگاهی است. و کسانی که از پروردگارشان می‌پرهیزند، گروه گروه به سوی بهشت رهنمون می‌شوند تا آنگاه که به بهشت می‌رسند بهشتی که درهای آن باز است. بدین هنگام نگهبانان بهشت به آن‌ها می‌گویند: درودتان باد و خوب بوده‌اید و به نیکی زیسته‌اید خوش باشید و داخل بهشت شوید و جاودانه در آن بمانید. و می‌گویند: سپاس خداوندی را سزاست که به ما به وعده‌ی خویش عمل کرد و سرزمین (بهشت) را از آن ما نموده است تا در هر جای از بهشت که بخواهیم منزل گزینیم و بسر بریم پاداش عمل کنندگان چه خوب و جالب است. [در آن روز] فرشتگان را خواهید دید که گرداگرد عرش خدا حلقه زده‌اند و به سپاس و ستایش پروردگار خویش مشغولند و در میان [بندگان] دادگرانه داوری می‌شود و گفته می‌شود: حمد و سپاس خداوند جهانیان را سزاست».

﴿هٰذَانِ خَصْمَانِ ٱخْتَصَمُوا فِی رَبِّهِمْ فَالَّذِینَ کَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِیَابٌ مِنْ نَارٍ یُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ ٱلْحَمِیمُ. یُصْهَرُ بِهِ مَا فِی بُطُونِهِمْ وَ ٱلْجُلُودُ. وَ لَهُمْ مَقَامِعُ مِنْ حَدِیدٍ. کُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ یَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِیدُوا فِیهَا وَ ذُوقُوا عَذَابَ ٱلْحَرِیقِ﴾ (حج؛ ۲۲-۱۹)

«اینان که دو دسته‌ی مقابل هم می‌باشند درباره‌ی خدا به جدل پراخته‌اند. کسانی که کافرند جامه‌هایی از آتش برای آنان بریده شده است. از بالای سرشان آب بسیار گرم ریخته می‌شود. آن‌چه که در درونشان است بدان گداخته می‌گردد و هم پوست‌هایشان. هر زمان که دوزخیان بخواهند خویشتن را از غم و اندوه عظیم آتش برهانند، بدان برگردانده شوند [و بدیشان گفته شود] بچشید عذاب سوزان را».

﴿وَ ٱلسَّابِقُونَ ٱلسَّابِقُونَ. أُلٰئِکَ ٱلْمُقَرَّبُونَ. فِی جَنَّاتِ ٱلنَّعِیمِ. ثُلَّةٌ مِنَ ٱلْأَوَّلِینَ. وَ قَلِیلٌ مِنَ ٱلْآخِرِیْنَ. عَلَی سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ. مُتَّکِئِینَ عَلَیْهَا مُتَقَابِلِینَ. یَطُوفُ عَلَیْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ. بِأَکْوَابٍ وَ أَبَارِیقَ وَ کَأْسٍ مِنْ مَعِینٍ. لَایُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَ لَایُنْزِفُونَ. وَ فَاکِهَةٍ مِمَّا یَتَخَیَّرُونَ. وَ لَحْمِ طَیْرٍ مِمَّا یَشْتَهُونَ. وَ حُورٌ عِینٌ. کَأَمْثَالِ ٱللُّؤْلُؤِ ٱلْمَکْنُونِ. جَزَاءً بِمَا کَانُوا یَعْمَلُونَ﴾ (واقعه؛ ۲۴-۱۰)

«و پیشتازان پیشگام، آنان مقربان هستند در میان باغ‌های پرنعمت بهشت جای دارند، گروه زیادی از پیشینیان هستند، و گروه اندکی از پسینیان هستند، بر تختهای مرصّع می‌نشینند، روبروی هم بر آن تختها تکیه می‌زنند، نوجوانانی همیشه نوجوان برای آنان می‌گردانند قدح‌ها و جامه‌ها و کوزه‌هایی از رودبار روان شراب را، از نوشیدن آن نه سر درد می‌گیرند و نه عقل خود را از دست می‌دهند. هر نوع میوه‌ای راکه برگزینند، و گوشت هر پرنده‌ای که بخواهند و آرزو کنند، و حوریان چشم درشت بهشتی دارند، همسان مروارید میان صدفند، به پاداش کارهایی که می‌کرده‌اند».

وگاهی هم به وسیله‌ی بیان مناقشاتی که بین پیامبران علیهم السلام و امّت‌های سرکش و ظالمشان صورت گرفته، از یک سو، و با وعده‌ی پیروزی خداوند به پیامبرانش و یاوران آن‌ها و نابودی و هلاک کافران، از سوی دیگر، ایمان را در دل‌ها تعمیق می‌بخشد:

﴿کٓهیعٓصٓ. ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدَهُ زَکَرِیَّا. إِذْ نَادَی رَبَّهُ نِدَاءً خَفِیّاً. قَالَ رَبِّ إِنِّی وَهَنَ ٱلْعَظْمُ مِنِّی وَ ٱشْتَعَلَ ٱلرَّأْسُ شَیْباً وَ لَمْ أَکُنْ بِدُعَائِکَ رَبِّ شَقِیّاً. وَ إِنِّی خِفْتُ ٱلْمَوَالِیَ مِنْ وَرَاءِی وَ کَانَتِ ٱمْرَأَتِی عَاقِرًا فَهَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ وَلِیّاً. یَرِثُنِی وَ یَرِثُ مِنْ ءَالِ یَعْقُوبَ وَ ٱجْعَلْهُ رَبِّ

رَضِيّاً. يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيّاً﴾ (مریم، ۷-۱)

«کهیعص، یادی است از مرحمت پروردگارت به بنده‌ی خود زکریا، در آن هنگام که پروردگارش را پنهانی ندا داد. گفت: خدایا! استخوانهای من سستی گرفته است، و شعله‌های پیری سر من را گرفته است، پروردگارا! من هرگز در دعاهایم ناامید باز نگشته‌ام. من از بستگانم بعد از خود بیمناکم و همسرم هم از اول نازا بوده است، پس، از فضل خویش جانشین به من ببخش که از من و از آل یعقوب ارث ببرد و او را مورد رضایت خود گردان. ای زکریا! ما تو را به پسری مژده می‌دهیم که نامش یحیی است و پیش از این کسی را همنام او نکرده‌ایم».

﴿وَ مَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَ لَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ. إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (بقره، ۱۳۱-۱۳۰)

«چه کسی از آیین ابراهیم روی گردان می‌شود مگر آن که خود را خوار و کوچک داشته. ما او را در این جهان برگزیدیم و او در جهان دیگر از زمره‌ی شایستگان است. آنگاه که پروردگارش به او گفت: اخلاص داشته باش. گفت خالصانه تسلیم پروردگار جهانیان گشتم».

﴿فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ. فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى. قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ، سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ. فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ. وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ. وَ فَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ. وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ، سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ﴾ (صافات ۱۰۹-۱۰۱)

«ما او را به پسری بردبار و خرد مژده دادیم وقتی که به سنی رسید که بتواند با او به تلاش ایستد. ابراهیم به او گفت: فرزندم، من در خواب چنان می‌بینم که باید تو را سر ببرم. بنگر نظرت چیست؟ گفت: پدر! کاری که به آن دستور داده شده‌ای انجام بده به خواست خدا مرا شکیبا خواهی دید. هنگامی که هر دو تسلیم شدند و رخساره‌ی او را بر خاک انداخت، فریادش زدیم که ای ابراهیم! تو خواب را راست دیدی و دانستی، ما اینگونه به نیکوکاران جزا می‌دهیم. این مسلماً آزمایشی است که بیانگر [ایمان کامل به خدا] است. ما قربانی بزرگ و ارزشمندی را فدا و بلاگردان او کردیم. و نام نیک او را در میان ملّتهای بعدی باقی گذاردیم. درود بر ابراهیم».

﴿وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ ٱلضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ ٱلرَّاحِمِينَ. فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ ءَاتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ ذِكْرَىٰ لِلْعَابِدِينَ﴾ (انبیاء؛ ۸۴ ـ ۸۳)

«ایوب را [یاد کن] بدانگاه که پروردگار خود را به فریاد خواند [و گفت:] بیماری به من روی آورده است و تو مهربان‌ترین مهربانانی. دعای او را پذیرفتیم و بیماری وی را برطرف ساختیم و اولاد دو چندان به او دادیم. محض مرحمتمان و تذکاری برای پرستش کنندگان».

وگاهی در خلال جدل‌هایی که بین پیامبران علیهم‌السلام و دشمنانشان صورت گرفته است، و بیان سرانجام انبیاء پیروزی و یاری خداوند و سرانجامِ دشمنان وکافرین نابودی و هلاکت و عذاب خداوند است ایمان را در دل‌ها استحکام می‌بخشد:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحاً إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ ٱعْبُدُوا ٱللهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ، إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ. قَالَ ٱلْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ. قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَ لٰكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ. أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ أَنْصَحُ لَكُمْ وَ أَعْلَمُ مِنَ ٱللهِ مَا لَاتَعْلَمُونَ. أَوَعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَ لِتَتَّقُوا وَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ. فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَ ٱلَّذِينَ مَعَهُ فِي ٱلْفُلْكِ وَ أَغْرَقْنَا ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْماً عَمِينَ. وَ إِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُوداً. قَالَ يَا قَوْمِ ٱعْبُدُوا ٱللهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ. أَفَلَاتَتَّقُونَ. قَالَ ٱلْمَلَأُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَ إِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ ٱلْكَاذِبِينَ. قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَ لٰكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ. أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ أَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ. أَوَ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنْذِرَكُمْ وَ ٱذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَ زَادَكُمْ فِي ٱلْخَلْقِ بَسْطَةً فَاذْكُرُوا ءَالَاءَ ٱللهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ ٱللهَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ ءَابَاؤُنَا. فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ ٱلصَّادِقِينَ. قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضَبٌ. أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ ءَابَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ ٱللهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ. فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ ٱلْمُنْتَظِرِينَ. فَأَنْجَيْنَاهُ وَ ٱلَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ قَطَعْنَا دَابِرَ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ مَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ﴾ (اعراف؛ ۷۲ـ۵۹)

«ما نوح را به سوی قوم خود فرستادیم. او به آن‌ها گفت: ای قوم من! تنها خدا را بپرستید. من می‌ترسم دچار عذاب آن روز بزرگ شوید. اشراف و رؤسای قوم گفتند: ما شما را در گمراهی و سرگشتگی آشکار می‌بینیم. ولی من فرستاده‌ای از سوی پروردگار جهانیانم. من مأموریت‌های پروردگارم را به شما ابلاغ می‌کنم و شما را پند و اندرز

می‌دهم و از جانب خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید. آیا تعجب می‌کنید از این که اندرزی از سوی پروردگارتان بر زبان مردی از خودتان به شما برسد تا شما را بیم دهد و پرهیزگار شوید و امید آن باشد که مشمول رحمت گردید؟ امّا او را تکذیب کردند. پس ما او و کسانی که با او در کشتی بودند نجات دادیم و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند غرق کردیم؛ چرا که آنان مردمانی نابینا بودند. هود را هم به سوی قوم عاد که خودش از آنان بود روانه کردیم. هود گفت: ای قومن من! خدا را بپرستید و جز او معبودی ندارید. آیا پرهیزگاری نمی‌ورزید؟ رؤسا و اشراف کفر پیشه‌ی قوم او گفتند: ما شما را ابله می‌دانیم، و ما شما را از زمره‌ی دروغگویان می‌دانیم. من احکام و اوامر پروردگار خود را به شما می‌رسانم و من اندرزگوی امینی برای شما هستم. آیا تعجب می‌کنید از این که اندرزی از سوی پروردگارتان بر زبان مردی از خودتان به شما برسد تا شما را بیم دهد. بیاد آورید آن زمانی که شما را بعد از قوم نوح وارثان زمین کرد و شما را در میان مردم از سلطنت شکوهمندتر و از مملکت فراخ تر و از قدرت جسمانی بیشتری برخوردار کرد. پس نعمت‌های خدا را به یاد آورید، باشد که رستگار شوید. گفتند: آیا پیش ما آمده‌ای تا ما را بر آن داری که بتانی را رها سازیم که پدرانمان آن‌ها را می‌پرستیدند و تنها خدا را بپرستیم و بس؟ پس چیزی را بر سر ما بیاور که به ما وعده می‌دهی اگر راست می‌گویی. هود گفت: مسلّماً عذاب بزرگی بر شما واقع می‌شود و بی‌گمان دامنگیرتان می‌گردد. آیا با من درباره‌ی بتهایی ستیزه می‌کنید که از الوهیّت جز نامی ندارند و شما و نیاکانتان بر آن‌ها نام خدا گذارده‌اید و معبودشان نامیده‌اید، و هیچگونه حجّتی از جانب خدا در حقّ آنان نازل نشده است. در انتظار باشید و من هم با منتظران می‌مانم. پس هود و مؤمنانی که با او بودند در پرتو لطف و مرحمت خود رهایی بخشیدیم، و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند و از زمره‌ی مؤمنان نشدند، نابود کردیم».

و گاهی هم در خلال بیان وسعت علم خداوند نسبت به جهان غیب و آگاهی بر نهانی‌ها و محافظت بر اعمال بشر و محاسبه و باز خواست اعمالش در جهان آخرت، ایمان را در دل‌ها تعمیق می‌بخشد:

﴿وَ عِنْدَهُ مَفَاتِيحُ ٱلْغَيْبِ لاٰيَعْلَمُهَا إِلّٰا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي ٱلْبَرِّ وَ ٱلْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلّٰا يَعْلَمُهَا وَ لاٰ حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ ٱلْأَرْضِ وَ لاٰ رَطْبٍ وَ لاٰ يَابِسٍ إِلّٰا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ. وَ هُوَ ٱلَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ بِاللَّيْلِ وَ يَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَى أَجَلٌ مُسَمًّى، ثُمَّ إِلَيْهِ

مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّى إِذَا أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَ هُمْ لايُفَرِّطُونَ. ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللهِ مَوْلاهُمُ الْحَقِّ. أَلالَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ﴾ (انعام: ۶۲-۵۹)

«گنجینه‌های غیب و کلید آن‌ها در دست خداست و کسی جز او از آن‌ها آگاه نیست. خداوند از آن‌چه در خشکی و دریا است آگاه است، و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر این که از آن خبر دارد، و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تَر و خشکی نیست که فرو افتد، مگر این که در لوح المحفوظ ثبت و ضبط است. خداست که در شب شما را می‌میراند و در روز شما را زنده می‌کند، و او می‌داند که در روز چه می‌کنید و چه فرا چنگ می‌آورید، تا مهلت معین بسر آید. سپس به سوی خداوند برمی‌گردید و آنگاه شما را بدانچه می‌کردید باخبر می‌گرداند. خداوند بر بندگان خود کاملاً چیره است. او مراقبانی بر شما می‌فرستد و می‌گمارد و چون مرگ یکی از شما فرا می‌رسد فرستادگان ما جان او را می‌گیرند و کوتاهی نمی‌کنند. سپس به سوی خدا، یعنی سرور حقیقی ایشان برگردانده می‌شوند. هان فرمان و داوری از آن خدا است و بس، و او سریعترین حسابگران است».

وگاهی هم با بیان ظرافت و دقت شگفت‌انگیز خداوند در آفرینش هستی و حاکم کردن نظامی دقیق بر آن؛ نظامی که افلاک به وسیله و بر اساس آن در حرکت هستند، و بیان این که محال است که این نظام دقیق از خدایان متعددی که هر کدام دارای برنامه و فکر و اراده‌ی خاصی باشند، صادر شود، ایمان را در دل‌ها تحکیم می‌بخشد:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِناً ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلاً. ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضاً يَسِيراً. وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاساً وَ النَّوْمَ سُبَاتاً وَ جَعَلَ النَّهَارَ نُشُوراً. وَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ بُشْراً بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُوراً. لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً وَ نُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَاماً وَ أَنَاسِيَّ كَثِيراً﴾ (فرقان: ۴۹-۴۵)

«مگر نمی‌بینی که پروردگارت چگونه سایه راگسترانیده است؟ و اگر می‌خواست سایه را ساکن می‌کرد. سپس ما آن سایه را آهسته جمع کرده و بر می‌چینیم. این خداست که برای شما شب را پوشش و خواب را مایه‌ی آرامش و روز را هنگام بیداری قرار دادیم. خداکسی است که بادها را بعنوان بشارت دهنده‌های پیش قراول باران رحمت خود

وزان می‌کند، و این ما هستیم که از آسمان آب پاک و پاک کننده را نازل می‌گردانیم. تا با آن سرزمین مرده را زنده گردانیم، و آن را برای نوشیدن در اختیار مخلوقاتی که آفریده‌ایم، از جمله چهارپایان زیاد و مردمان فراوان، قرار دهیم».

﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ. وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ. وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ. وَ الْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ. لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾ (یس، ۴۰-۳۶)

«تسبیح خداوندی را سزاست که همه‌ی نر و ماده‌ها را آفریده است، اعم از آن‌چه از زمین می‌روید و از خود آنان و از چیزهایی که نمی‌دانند. و نشانه [قدرت ما] شب است. ما روز را از آن بر می‌گیریم، ناگهان تاریکی، آنان را می‌گیرد. خورشید به سوی قرارگاه خود در حرکت است این محاسبه و اندازه گیری و تعیین خدای پس چیره و توانا و آگاه است. برای ماه نیز منزلگاه‌هایی تعیین کردیم که به صورت ته مانده کهنه در می‌آید. نه خورشید را سزد به ماه برسد و نه شب را سزد که بر روز پیشی گیرد. هر یک در مداری شناورند».

﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ (انبیاء، ۲۲)

«اگر در آسمان‌ها و زمین غیر از یزدان معبودها و خدایانی می‌بودند، قطعاً آسمان‌ها و زمین تباه می‌گردید، زیرا یزدان صاحب سلطنت جهان بسی برتر از آن چیزهایی است که ایشان بر زبان می‌آورند».

﴿مَا اتَّخَذَ اللهُ مِنْ وَلَدٍ وَ مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَٰهٍ إِذاً لَذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ سُبْحَانَ اللهِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ (مؤمنون، ۹۱)

«خداوند نه فرزندی برای خود گرفته و نه خدایی با او بوده است، چراکه اگر خدایی با او می‌بود، هر خدا به مخلوقات خود می‌پرداخت و هر یک از خدایان بر دیگری برتری می‌جست. خدا بالاتر از آن چیزهایی است که ایشان می‌گویند».

وگاهی نیز با بیان داستان «آدم و حوا» و «شیطان» و برحذر داشتن و ترساندن انسان از دشمن بزرگشان یعنی شیطان یعنی همان دشمنی که آن‌ها را به سوی کفر و شرک می‌کشاند، [ایمان را در دل‌ها تحکیم می‌بخشد]:

﴿وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ. قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ

طِينٍ. قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ. قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ. قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ. قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ. ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَاتَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ. قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْؤُماً مَدْحُوراً لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ﴾ (اعراف؛۱۸-۱۱)

«شما را آفریده‌ایم و سپس صورتگری کردیم، بعد از آن به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید. پس سجده کردند مگر ابلیس که سجده نکرد. گفت: چه چیز تو را بازداشت از اینکه سجده نبری، وقتی که به تو دستور دادم؟ گفت: من از او بهترم؛ زیرا مرا از آتش آفریده‌ای و او را از خاک. [خداوند] فرمود: پس، از این [منزلت] فرود آی. تو را نرسد که در این [مکان] تکبّر ورزی. پس بیرون رو، تو از زمره‌ی خوارانی. گفت: مرا تا روزی مهلت ده و زنده بدار که برانگیخته می‌گردند. فرمود: تو از زمره‌ی مهلت یافتگانی. گفت: بدان سبب که مرا گمراه ساختی، من بر راه مستقیم تو در کمین آنان می‌نشینم. سپس از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و چپ به سراغ ایشان می‌روم و بیشتر آنان را سپاسگزار نخواهی یافت. فرمود: خوار و حقیر و رانده و ذلیل از این [منزلت] بیرون رو. سوگند می‌خورم که دوزخ را از تو و از همه‌ی کسانی که از تو پیروی کنند، پُر می‌سازم».

﴿وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِيناً. قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلاً. قَالَ اذْهَبْ، فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُوراً. وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجِلِكَ وَ شَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُوراً. إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَ كَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلاً). (اسراء؛۶۵-۶۱)

«زمانی که ما به فرشتگان گفتیم: بر آدم کُرنش کنید. جملگی کُرنش کردند جز ابلیس. گفت: آیا برای کسی کُرنش کنم که او را از گِل آفریده‌ای؟ [شیطان خطاب به خدا] گفت: به من بگو آیا این همان کسی است که بر من برتریش دادی؟ اگر من را تا روز قیامت زنده بداری، فرزندان او را همگی جز اندکی نابود می‌گردانم، خداوند فرمود: برو. کسانی از ایشان که از تو پیروی کنند دوزخ سزای شما و سزای بی‌نقصانی است. و بترسان و خوار گردان با ندای خود هر کس از ایشان را که توانستی، و لشکر سواره و پیاده خود را بر

سرشان بشوران و در اموال آنان و در اولاد ایشان شرکت جوی، و آنان را وعده بده، وعده‌ی ایشان (شیطان) به مردمان جز نیرنگ نیست. بی‌گمان سلطه‌ای بر بندگان من نخواهی داشت، و همین کافی است که پروردگارت حافظ و پشتیبان [آن‌ها] است».

وگاهی هم از طریق آگاه کردن و تعلیم صفات و اسماء پاک و والای پروردگارشان [ایمان را در دل‌ها تعمیق می‌بخشد]:

﴿هُوَ اللهُ ٱلَّذِی لاٰ إِلٰهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ ٱلْغَیْبِ وَ ٱلشَّهَادَةِ هُوَ ٱلرَّحْمٰنُ ٱلرَّحِیمُ. هُوَ اللهُ ٱلَّذِی لاٰ إِلٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلْمَلِکُ ٱلْقُدُّوسُ ٱلسَّلاٰمُ ٱلْمُؤْمِنُ ٱلْمُهَیْمِنُ ٱلْعَزِیزُ ٱلْجَبَّارُ ٱلْمُتَکَبِّرُ. سُبْحَانَ اللهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ. هُوَ اللهُ ٱلْخَالِقُ ٱلْبَارِئُ ٱلْمُصَوِّرُ لَهُ ٱلْأَسْمَاءُ ٱلْحُسْنٰی یُسَبِّحُ لَهُ مَا فِی ٱلسَّمَاوٰاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ هُوَ ٱلْعَزِیزُ ٱلْحَکِیمُ﴾ (حشر؛ ۲۴-۲۲)

«خداکسی است که جز او معبودی نیست. آگاه از جهان نهان و آشکار است. او دارای مرحمت عامه و خاصه است. خداکسی است که جز او معبودی نیست. او فرمانروا، منزه، بی‌عیب و نقص، امان دهنده و امنیّت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند چیره، بزرگوار و شکوهمند، والا مقام و فرازمند است. خداوند دور و فرا از چیزهایی است که انباز او می‌کنند. او خداوندی است که طراح هستی و آفریدگار آن از نیستی و صورتگر جهان است و دارای نامهای نیک و زیبا است. چیزهایی که در آسمان‌ها و زمین است، تسبیح و تقدیس او می‌گویند. و او چیره‌ی کار بجا است».

اسماء و صفات خداوند بسیارند و بارها و بارها در آیات متعدد قرآن تکرار شده تا قلب بشری رااز تمام جوانب و در تمام حالات و ظروف در برگیرند و هر جا و هرگونه که فکر می‌کند و به هر جاکه متوجه می‌شود، خدا را مقابل خود ببیند.

اگر رزق را می‌خواهد؟ خداوند روزی دهنده‌ی نیرومند مقتدر است...

اگر عافیت و سلامتی را می‌طلبد؟ خداوند تنها به وجود آورنده حوادث است، پس امید عافیت تنها از او می‌رود، و تنها نزد او یافت می‌شود...

اگر نجات و رستگاری از مشکلات را می‌خواهد؟ خداوند تنها نجات دهنده و پناهگاه است...

اگر فرزند می‌خواهد؟ خداوند تنها بخشنده و عطا کننده فرزند است؛ به هر کس که بخواهد دختر و به هر کس که بخواهد پسر، و آنکس را که بخواهد عقیم می‌کند...

اگر عزّت و سربلندی را می‌خواهد؟ تنها خداوند عزّت دهنده و خوارکننده‌است...

اگر پیروزی بر دشمنان را می‌طلبد؟ تنها خداوند یاری دهنده است...

اگر توفیق بر انجام نیکی‌ها را می‌خواهد؟ تنها خداوند توفیق دهند بر انجام نیکی‌ها است...

اگر راحتی در امور را می‌طلبد؟ تنها خداوند آسان و سهل کننده‌ی کارها و امور است...

اگر برکت در زندگی و آرامش را می‌خواهد؟ خیر و برکت حیات تنها در دست اوست و تنها به یاد او دل‌ها آرام می‌گیرد...[1]

در مدت سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه، حضرتﷺ «لا اله الا الله» را در دل یارانش تحکیم و تعمیق بخشید...

پیامبرﷺ خود، در مقابل یارانش، با مقتضیّات «لا اله الا الله» می‌زیست و آن‌ها را راهنمایی و توجیه می‌کرد. آن‌ها را آموزش و تعلیم می‌داد که چگونه زندگی کنند. آن‌ها را تعلیم می‌داد که چگونه هر لحظه با خداوند و در یاد و فکر او باشند...

هنگام بیدار شدن از خواب، آن‌ها را تعلیم می‌داد که بگویند:

(اَللّٰهُمَّ بِکَ أَصْبَحْنَا وَ بِکَ أَمْسَيْنَا وَ بِکَ نَحْيَا وَ بِکَ نَمُوتُ وَ إِلَيْکَ اَلنُّشُورُ).

«خدایا! با تو به صبح رسیدیم و به شب داخل می‌شویم و به اراده تو زنده‌ایم و می‌میریم و به سوی تو بپا می‌خیزیم».

و هنگام شب بگویند:

(اَللّٰهُمَّ بِکَ أَمْسَيْنَا وَ بِکَ أَصْبَحْنَا وَ بِکَ نَحْيَا وَ بِکَ نَمُوتُ وَ إِلَيْکَ اَلْمَصِيرُ).(مسلم رحمه‌الله)

«خدایا! به لطف تو به شب رسیدیم و به روز داخل می‌شویم و به اراده تو زنده‌ایم و می‌میریم و به سوی تو بر می‌گردیم».

یا بگویند:

(أَصْبَحْنَا وَ أَصْبَحَ اَلْمُلْکُ لِلّٰهِ وَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ. لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اللّٰهُ وَحْدَهُ لاٰشَرِيکَ لَهُ، لَهُ اَلْمُلْکُ

۱ـ اسماء و صفات وارده درکتاب خدا و سنت رسول و فرستاده‌اش حضرت محمدﷺ نقش بزرگ و سترگی را در هدایت دل‌های بشری و متصل‌کردن آن‌ها به خداوند دارند. اما «متکلمین»، آنگاه که این صفات و اسماء را به مسایل ذهنی خشک و بی‌روح کشاندند، و درباره‌ی آن‌ها به جدل‌های ذهنی پرداختند، این نقش و تأثیر را ضایع کردند! جدل‌هایی که نه دل‌ها را به حرکت وا می‌داشت و نه آن‌ها را به خداوند مرتبط و متصل می‌کرد.

وَ لَهُ ٱلْحَمْدُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. رَبِّ أَسأَلُكَ خَيْرَ مَا فِي هَذَا ٱلْيَوْمِ وَ خَيْرَ مَا بَعْدَهُ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا فِي هَذَا ٱلْيَوْمِ وَ شَرِّ مَا بَعْدَهُ. رَبِّ أَعُوذُبِكَ مِنَ ٱلْكَسَلِ وَ سُوءِ ٱلْكِبَرِ. رَبِّ أَعوذُ بِكَ مِنْ عَذَابٍ فِي ٱلنَّارِ وَ مِنْ عَذَابٍ فِي ٱلْقَبْرِ). (مسلم رحمه الله)

«شب را به صبح رساندیم و حمد از آن خداست. هیچ معبودی جز الله که یکتا و شریکی ندارد، وجود ندارد. پادشاهی و حمد فقط از آن اوست و او بر هر چیزی قادر است. خدایا! بهترین چیزی که در این روز و مابعد آن وجود دارد از تو می‌طلبم و از شرّ آن چیزی که در این روز و مابعد آن است به تو پناه می‌برم. به تو از تنبلی و شرک پناه می‌برم. به تو از عذاب آتش و عذاب قبر پناه می‌برم».

پیامبر ﷺ خود تکرار می‌کرد و یارانش را نیز تعلیم می‌داد که تکرار کنند:

(اَللّٰهُمَّ أَنْتَ رَبِّي، لاٰ إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ، خَلَقْتَنِي وَ أَنَا عَبْدُكَ وَ أَنَا عَلَى عَهْدِكَ وَ وَعْدِكَ مَا ٱسْتَطَعْتُ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا صَنَعْتُ. أَبوءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَ أَبوءُ بِذَنْبِي. فَاغْفِرْ لِي، فَإِنَّهُ لاٰ يَغْفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ). (بخاری رحمه الله)

«خدایا! تو پروردگار من هستی، هیچ معبودی جز تو نیست. مرا خلق کردی و من بنده تو هستم و تا می‌توانم بر پیمان و وعده تو (پیمان بندگی که با تو بسته‌ام) استوارم. پناه می‌برم به تو از شرّ آن‌چه کرده‌ام. من اقرار دارم به نعمت‌هایی که بر من انعام فرمودی و اعتراف به گناه خود دارم که هیچ کس بغیر از تو گناهانم را نمی‌بخشد».

(اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسأَلُكَ ٱلْعَفْوَ وَ ٱلْعَافِيَةَ فِي ٱلدُّنْيَا وَ ٱلآخِرَةِ. اَللّٰهُمَّ أَسأَلُكَ ٱلْعَفْوَ وَ ٱلْعَافِيَةَ فِي دِينِي وِ دُنْيَايَ وَ أَهْلِي وَ مَالِيَ. اَللّٰهُمَّ ٱسْتُرْ عَوْرَاتِي، وَ ءَامِنْ رَوْعَاتِي، وَ ٱحْفِظْنِي مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ وَ مِنْ خَلْفِي وَ عَنْ يَمِينِي وَ عَنْ شِمَالِي وَ مِنْ فَوْقِي وَ أَعُوذُ بِكَ أَنْ أُغْتَالَ مِنْ تَحْتِي). (ابن ماجه رحمه الله)

«خدایا! از تو در دنیا و آخرت طلب عفو می‌کنم. خدایا! در دین و دنیا و خانواده و مالم از تو می‌خواهم که عافیت را شامل حالم بگردانی. خدایا! عیوب مرا بپوشان و ترسم را به امن مبدل کن. خدایا! مرا از جلو، پشت سر، طرف راست و چپ و بالای سرم محافظت بفرما. من به بزرگی و عظمت تو پناه می‌برم از اینکه از طرف پایین دچار هلاکت گردم».

(اَللّٰهُمَّ فَاطِرَ ٱلسَّمَاوَاتِ وَ ٱلأَرْضِ، عَالِمَ ٱلْغَيْبِ وَ ٱلشَّهَادَةِ، رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَلِيكَهُ، أَشْهَدُ أَلَّا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ ٱلشَّيطَانِ وَ شِرْكِهِ، وَ أَنْ أَقْتَرِفَ عَلَى نَفْسِي سُوءً أَوْ

أَجُرَّهُ إِلَى مُسْلِمٍ).[۱]

«خدایا! [ای] بوجود آورنده آسمان‌ها و زمین و داننده‌ی نهان و آشکار، پروردگار و صاحب همه چیز، شهادت می‌دهم که جز تو معبودی نیست. از شر نفسم و شر شیطان و دام او به تو پناه می‌برم و از اینکه بر خود جنایت کنم یا نسبت به مسلمانی مرتکب بدی شوم».

(أَصْبَحْنَا عَلَى فِطْرَةِ ٱلْأَسْلاٰمِ وَ عَلَى كَلِمَةِ ٱلْأَخْلاٰصِ وَ عَلَى دِينِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍﷺ وَ عَلَى مِلَّةِ أَبِينَا إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً مُسْلِماً وَ مَا كَانَ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ). *(امام احمد رحمه الله)*

«ما به دین اسلام که دین فطرت است، داخل شدیم و به کلمه‌ی توحید و دین محمد« و بر ملت و آیین جدمان ابراهیم که حق‌گرا بود داخل شدیم. او از جمله مشرکان نبود».

(ٱللَّهُمَّ مَا أَصْبَحَ بِی مِنْ نِعْمَةٍ أَوْ بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِکَ فَمِنْکَ. وَحْدَکَ لاٰشَرِیکَ لَکَ، فَلَکَ ٱلْحَمْدُ وَ لَکَ ٱلشُّکْرُ). *(ابوداود رحمه الله)*

«الهی! هر نعمتی که به من روی کرد و یا به هر یک از مخلوقات روی آورد، از توست، تویی که شریکی در سلطنت نداری، پس حمد و سپاس مخصوص توست و شکر نعمت به تو اختصاص دارد».

(یَا حَیُّ یَا قَیُّومُ، بِرَحْمَتِکَ أَسْتَغِیثُ. أَصْلِحْ لِی شَأْنِی کُلَّهُ وَ لاٰتَکِلْنِی إِلَى نَفْسِی طَرْفَةَ عَیْنٍ). *(نسائی رحمه الله)*

«ای پروردگار همیشه زنده و پابرجا! به وسیله‌ی رحمت تو فریاد خواهی می‌کنم. تمام کارهایم را صالح گردان و مرا یک چشم برهم زدن به خود رها مکن».

(ٱللَّهُمَّ عَافِنِی فِی بَدَنِی. ٱللَّهُمَّ عَافِنِی فِی سَمْعِی. ٱللَّهُمَّ عَافِنِی فِی بَصَرِی. لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ أَنْتَ. ٱللَّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ مِنَ ٱلْکُفْرِ وَ ٱلْفَقْرِ، وَ أَعُوذُ بِکَ مِنْ عَذَابِ ٱلْقَبْرِ، لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ أَنْتَ). *(ابوداود رحمه الله)*

«خدایا! بدنم و گوش و چشمانم را سالم بدار. خدایا! جز تو معبودی نیست. خدایا! از کفر و فقر به تو پناه می‌برم و از عذاب قبر نیز به تو پناه می‌برم. هیچ معبودی جز تو نیست».

۱ـ *احمد، ابوداود، ترمزی و نسائی روایت کرده‌اند و بخاری در قسمت «الادب المفرد» آن را ذکر کرده است.*

به یارانش تعلیم می‌داد که هنگام رفتن به بستر اینچنین بگویند:

(اَللّٰهُمَّ إِنِّى أَسْلَمْتُ نَفْسِى إِلَيْکَ، وَ وَجَّهْتُ وَجْهِى إِلَيْکَ، وَ فَوَّضْتُ أَمْرِى إِلَيْکَ، وَ أَلْجَأْتُ ظَهْرِى إِلَيْکَ رَغْبَةً وَ رَهْبَةً إِلَيْکَ. لاَ مَلْجَأَ وَ لاَ مَنْجَى مِنْکَ إِلَّا إِلَيْکَ، ءَامَنْتُ بِكِتَابِکَ ٱلَّذِى أَنْزَلْتَ، وَ بِنَبِيِّکَ ٱلَّذِى أَرْسَلْتَ). (متفق علیه)

«الهی! جانم را به تو سپردم، و رویم را به سوی تو گردانم، و کارم را به تو تفویض کردم، و به تو اتکا کردم، در حالی که به نعمت‌های تو امیدوارم و از عذابت بیمناکم. به جز تو پناهگاه و پناهی ندارم. الهی! به کتابی که تو نازل فرمودی و پیامبری که تو مبعوث کردی، ایمان آوردم».

و نیز بگویند:

(بِاسْمِکَ رَبِّى وَضَعْتُ جَنْبِى وَ بِکَ أَرْفَعُهُ، إِنْ أَمْسَكْتَ نَفْسِى فَارْحَمْهَا، وَ إِنْ أَرْسَلْتَهَا فَاحْفَظْهَا بِمَا تَحْفَظُ بِهِ عِبَادَکَ ٱلصَّالِحِينَ). (متفق علیه)

«الهی! به نام تو پهلوی خود را بر زمین نهادم و به کمک تو آن را بر می‌دارم. اگر در خواب روحم را بگیری پس آن را ببخش و اگر آن را دوباره بر مـی‌گردانـی پس از آن محافظت کن، همچنان که از بندگان نیکت محافظت می‌فرمایی».

و آنگاه که بیدار می‌شوند، بگویند:

(اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ ٱلَّذِى أَحْيَانَا بَعْدَ مَا أَمَاتَنَا، وَ إِلَيْهِ ٱلنُّشُورُ). (مسلم رحمه الله)

«ستایش خداوندی را سزاست که ما را بعد از مردن زنده می‌کند و حشر و نشر بـه سوی اوست».

و آنگاه که لباس جدیدی را می‌پوشند، بگویند:

(اَللّٰهُمَّ لَکَ ٱلْحَمْدُ أَنْتَ كَسَوْتَنِيهِ، أَسْأَلُکَ مِنْ خَيْرِهِ وَ خَيْرَ مَا صُنِعَ لَهُ، وَ أَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّهِ وَ شَرِّ مَا صُنِعَ لَهُ). (ترمذی رحمه الله)

«خدایا! ستایش برای توست، تویی که این لباس را بر من پوشاندی، از تو می‌خواهم خیر آن را و خیر آن‌چه راکه برای آن ساخته شده است. و به تو پناه می‌برم از بدی آن و بدی آن‌چه که برای آن ساخته شده است».

و هنگام خروج از مسجد، بگویند:

(اَللّٰهُمَّ ٱجْعَلْ فِى قَلْبِى نُوراً، وَ فِى لِسَانِى نُوراً، وَ ٱجْعَلْ فِى سَمْعِى نُوراً، وَ ٱجْعَلْ فِى بَصَرِى نُوراً، وَ ٱجْعَلْ مِن خَلْفِى نُوراً وَ مِنْ أَمَامِى نُوراً، وَ ٱجْعَلْ مِنْ فَوْقِى نُوراً وَ مِنْ تَحْتِى

نُوراً. اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِی نُوراً). (مسلم رحمه الله)

«خدایا! در قلبم و بر زبانم و در گوش و دیدگانم، روشنایی قرار بده. [خدایا!] در پیش سرم و روبرویم و بالای سرم و زیرپایم روشنایی قرار بده. خدایا! روشنایی را بر من ببخشای».

و هنگام روبرو شدن با هر مصیبتی، بگویند:

(لاٰ إِلٰهَ إِلَّا اللهُ اَلْعَظِیمُ اَلْحَلِیمُ، لاٰ إِلٰهَ إِلَّا اللهُ رَبُّ اَلْعَرْشِ اَلْعَظِیمِ. لاٰ إِلٰهَ إِلَّا اللهُ رَبُّ اَلسَّمَاوٰاتِ وَرَبُّ اَلْأَرْضِ وَرَبُّ اَلْعَرْشِ اَلْکَرِیمِ). (متفق علیه)

«هیچ فرمانروا و فریادرسی جز خدای بزرگوارِ بردبار نیست. هیچ معبودی جز الله که پروردگار عرش بزرگ است، بحق نیست. هیچ معبودی جز الله وجود ندارد، او پروردگار آسمانها و زمین و پروردگار عرش بسیار گرامی است».

یا بگویند:

(اَللّٰهُمَّ إِنِّی عَبْدُکَ، و اَبْنُ عَبْدِکَ، وَ اَبْنُ أَمَتِکَ، نَاصِیَتِی بِیَدِکَ، مَاضٍ فِیَّ حُکْمُکَ، عَدْلٌ فِیَّ قَضَاؤُکَ، أَسْأَلُکَ بِکُلِّ اَسْمٍ هُوَ لَکَ، سَمَّیْتَ بِهِ نَفْسَکَ، أَوْ أَنْزَلْتَهُ فِی کِتَابِکَ، أَوْ عَلَّمْتَهُ أَحَداً مِنْ خَلْقِکَ، أَوِ اَسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِی عِلْمِ اَلْغَیْبِ عِنْدَکَ، أَنْ تَجْعَلَ اَلْقُرْءَانَ رَبِیعَ قَلْبِی وَ نُورَ صَدْرِی وَ جِلاٰءَ حُزْنِی وَ ذَهَابَ هَمِّی). (امام احمد رحمه الله)

«الهی! من بنده تو و فرزند بنده و کنیز تو هستم. پیشانی من در دست توست. فرمان تو در حق من نافذ است. حکمت تو در حق من عین عدالت است. الهی! من از تو به وسیله‌ی هر اسمی که خود را با آن مسمّی کرده‌ای یا در کتابت نازل فرموده‌ای و یا به یکی از مخلوقاتت تعلیم داده‌ای، یا آن را نزد خود در عالم غیب برگزیده‌ای، مسألت می‌نمایم که قرآن عظیم را بهار دلم و نور چشمم و دورکننده‌ی رنج و غمم بگردانی».

پیامبر ﷺ با الگو و قدوه بودنش، یارانش را تعلیم می‌داد که هر انسانی:

چگونه می‌تواند در پناه خداوند زنده بماند؟

چگونه می‌تواند هر لحظه به یاد خدا باشد؟

چگونه بر مصیبت صبر کند و بر نعمت شکر؟

چگونه هر لحظه یاری و توفیق خدا را احساس کند؟

چگونه به او پناه ببرد و به رضایتش امیدوار باشد؟

و [خلاصه] چگونه شخصیتی باشد که خداوند اینگونه توصیفش می‌کند:

﴿يَذْكُرُونَ اللهَ قِيَاماً وَ قُعُوداً وَ عَلَى جُنُوبِهِمْ﴾ (آل عمران: ۱۹۱)

«کسانی که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان افتاده یاد می‌کنند».

یاران پیامبرﷺ، خود را از تمام قید و بندهای جاهلی رها کرده و دل و درونشان را از بهره و صفات شیطانی صیقل داده و خالصانه در خدمت خدا [و دین او] قرار گرفته بودند. آن‌ها در مدت زمانی که در مکه تربیت یافته بودند، به این درجه از ایمان رسیده بودند؛ چنان تربیتی که مدلولات و مقتضیّات «لا اله الا الله»، بر اساس الگو پذیری از رسول خدا و مطابق تعالیم کتاب خدا، در دل‌هایشان جای گرفته بود.

«لا اله الا الله» با استفاده از تمام وسایل و امکانات موجود، این چنین در دل‌هایشان ریشه دوانیده و محکم و استوار گشته بود، در نتیجه، دلهایشان با ریسمانی استوار و متین با خداوند متصل شد؛ چنان اتصالی که تنها او را دوست می‌داشتند و تنها از او می‌ترسیدند. تنها به او نظر می‌کردند و تنها به او امیدوار بودند و تنها بر اساس و مطابق آنچه او امر فرموده بود، او را اطاعت و عبادت می‌کردند. پس در دلهایشان، پایگاهی شکل گرفت که بار سنگین مسئولیت و تکالیف و وظایف [محوله از سوی خدا] را تحمل می‌کرد، و در جهت انجام دادن و وفاکردن به عهد و پیمانی که با خدا بسته بودند، در حرکت و جنب و جوش بودند.



بعد از آماده شدن دل‌ها برای پذیرش تکالیف و وظایف، مقتضیّات «لا اله الا الله» به تدریج توسعه و گسترش یافت که در این خصوص اموری چند توجه ما را به خود جلب می‌کند:

۱. در زندگی عرب‌هایی که خداوند آن‌ها را بعنوان پایگاهی برای انتشار دعوت جدیدش انتخاب کرده بود، مجموعه انحرافات و مشکلاتی وجود داشت که می‌بایستی اصلاح شوند. این انحرافات در زمینه‌های بسیار مهمی از جمله: شرک به خدا در تمام جوانب اعتقادی و عبادی و نیز قانونگذاری، مشاهده می‌شد.

۲. در میان اعراب، گرایش‌های قبیله‌ای و نژادی مختلفی وجود داشت که سبب از بین رفتن و مختل شدن بسیاری از نیروها و استعدادهایشان شده بود. و مهم‌تر از آن این که آن‌ها را از گرد آمدن در کنار هم و تشکیل یک امّت واحد، منع

کرده بود.

۳. انحرافاتی نیز در زمینه‌های اخلاقی از جمله: نوشیدن شراب و مسئله‌ی قماربازی و کارهای فاسد دیگر، علاوه بر ظلم‌هایی که با ترفندهای مختلف در زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و... در میان محیط آن‌ها شایع بود، دیده می‌شد.

سرآمد همه‌ی این‌ها در میانشان تعصبات قبیله‌ای وجود داشت؛ تعصباتی که می‌گفت: «برادرت را یاری ده، خواه ظالم باشد یا مظلوم». تعصباتی که می‌گفت:

«لاٰ يَسْأَلُونَ أَخَاهُمْ حِينَ يَنْدبُهُم　　　إِلَى ٱلْقِتَالِ عَلَى مَا قَالَ بُرْهَاناً»

«[قهرمان واقعی کسی است که] هرگاه [یکی از خودشان] او را در جنگ به کمک می‌طلبد، از برادرشان سؤال نمی‌کند که به چه دلیل جنگ کند».

چنان تعصباتی که می‌گفت:

«مَنْ لَمْ يَذُدْ عَنْ حَوْضِهِ بِسِلاٰحِهِ　　　يُهْدَمْ وَ مَنْ لاٰيَظْلِمِ ٱلنَّاسَ يُظْلَم»

«کسی که از محدوده خود با سلاحش دفاع نکند از بین می‌رود و کسی که ستم نکند، به او ستم می‌شود».

و تعصباتی که می‌گفت:

«إذاٰ أَنْتَ لَمْ تَنْفَع فَضُرَّ. فَأَنَّمَا　　　يُرَجَّى ٱلْفَتَى كَى مَا يَضُرُّ وَ يَنْفَعَا»

«اگر سودی نداری پس ضرر برسان، چراکه انسان یا باید سود داشته باشد یا ضرر».

۴. از سوی دیگر مشکل اشغال قسمت جنوبی شبه جزیره عرب به وسیله‌ی امپراطوری ایران و اشغال قسمت شمالی به وسیله‌ی امپراطوری یونان، دامنگیر آن‌ها شده بود.

اگر پیامبرﷺ یک رهبر بشری می‌بود و قصد رهبری دنیایی می‌داشت یا هدفش خدمت به ملتش از این طریق می‌بود، ممکن بود از یکی از این مسایل شروع کند و قومش را از مشکلات و انحرافاتی که با آن روبرو بود، نجات دهد.

او به خوبی می‌توانست از مشکلات داخلی شروع کند و همه‌ی قبایل شبه جزیره‌ی عرب را در صفی واحد، دور هم گرد آورد و تمام اختلافاتشان را از بین ببرد، سپس با بیرون راندن امپراطوریهای ایران و روم از شبه جزیره‌ی عرب،

مشکلات نژادی موجود مابین آن‌ها را نیز حل کند.

[ممکن بود] و به خوبی می‌توانست از مشکلات اخلاقی شروع کند، و ملتش را به سوی تهذیب و پاک کردن جامعه از مفاسد اخلاقی موجود، دعوت کند و دلهایشان را بر اساس تزکیه و گام برداشتن در جهت رشد و تعالی تربیت کند.

او می‌توانست از مشکلات اجتماعی که بارزترین آن‌ها وجود اختلافات طبقاتی و طغیان ثروتمندان و به بردگی کشاندن ضعیفان و مستمندان و بهره‌برداری از توانایی‌های آن‌ها بود، شروع کند، تا هر روز فقیر فقیرتر و ثروتمند ثروتمندتر و سرکش سرکش‌تر نشود.

امّا با وجود تمام این مشکلاتی که پیامبرﷺ توانایی حل آن‌ها را داشت، او پیامبری بود که از سوی خدا مبعوث شده بود، نه یک امپراطور. پروردگارش او را مکلّف نکرده بود که از جایی شروع کند که یک رهبر بشری ممکن بود، شروع کند. پروردگارش او را متوجه و مکلّف کرده بود که از «لا اله الا الله» شروع کند، و ملتش را به تمسک و ایمان به آن فرا خواند، و آن‌ها را بر اساس مقتضیّات آن تربیت کند.

مسئله‌ای که درصدد بیان آن هستیم این است که تمام مشکلات و انحرافات مذکور که بعدها اصلاح شدند، از چارچوب کار پیامبرﷺ و دایره‌ی «لا اله الا الله» خارج نیستند که نیاز به توجه و اهتمام نباشند، و نیز اموری ثانوی در زندگی بشریّت و زندگی امّتی که قرار است بهترین امّت گردند، به شمار نمی‌آیند تا کم‌تر مورد توجه قرار گیرند. امّا مسئله‌ی اساسی راه علاج این انحرافت و مشکلات است، یعنی درد یکی امّا نسخه‌ها متفاوت.

تمام مشکلات مذکور، با این دید اصلاح نشدند که مسایلی محض سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی هستند و بس، بلکه بر این اساس و با این دید اصلاح شدند که دامنه‌ی مقتضیّات «لا اله الا الله» [در رسالت محمدی]به‌گونه‌ای توسعه یافته که تمام جوانب زندگی را در برمی‌گیرد و هر یک از این مشکلات جزئی از مقتضیات «لا اله الا الله» می‌باشند. پس در این صورت، آیا اصلاح مسایل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی و... با این دید که مسایلی صرفاً سیاسی، اجتماعی و... هستند، و اصلاح آن‌ها، با این دید که جزیی از مقتضیّات «لا اله الا الله» می‌باشند، با هم فرق اساسی ندارند؟

بدون شک، بین این دو دیدگاه، هم از نظر روش و کیفیت اصلاح و هم از نظر زمان اصلاح فرق و تفاوت اساسی وجود دارد.

شاید ذکر مثالی ما را از تفصیل موضوع بی‌نیازگرداند، و آن همان روش اجرائی در تحریم شراب از دو سو است؛ یکی از سوی اسلام و نتایج به دست آمده از آن در آغازین ظهورش و دیگری از سوی کشورهای پیشرفته‌ی معاصر در عصر حاضر و نتایج به دست آمده از آن، می‌باشد.

کتاب‌های سیره چنین روایت می‌کنند که: وقتی آیه‌ی تحریم شُرب خمر نازل شد، پیامبرﷺ یکی از یارانش را فرستاد تا در کوچه‌ها و خیابان‌های شهر مدینه، تحریم نوشیدن شراب را به مسلمانان ابلاغ کند. او هم رفت و چنین ندا زد: ای مردم (مسلمانان)! آگاه باشید که شراب حرام شد. تنها این جمله را گفت و بس. کتابهای سیره بیان می‌کنند که: آن‌هایی که شراب به دهان داشتند از خوردنش خودداری کردند و آن را ریختند. مشک‌های شراب را در منزل‌هایشان بیرون آورده و در کوچه‌ها ریختند. آنقدر شراب ریخته شد که مدت زیادی شهر مدینه بوی شراب می‌داد.

امّا کشورهای معاصر و پیشرفته در این خصوص قوانینی را تصویب کردند. سربازانی را برای مراقبت از اجرای قوانین تعلیم دادند. امّا بعد از مدتی، دادگاهها شلوغ شد، زندانها پر شد. درگزارشها چنین آمد که اعتیاد به شراب نسبت به زمان قبل از تصویب قوانین مربوط به تحریم آن، بیشتر شده است.

تفاوت اساسی بین انگیزه‌ی اصلاح وجود دارد؛ این که انگیزه‌ی اطاعت و پیروی از دستورات و قوانین، ترس از مجازات‌های آن است یا انگیزه‌ی اطاعت از قوانین ترس از خدا است؛ ترسی که از دل و ناشی از ایمان به «لا اله الا الله» است؟

این که حضرت عثمانرضی الله عنه می‌فرماید: «با قدرت می‌توان اموری را حاکم کرد که با قرآن حاکم کردن آن‌ها غیر ممکن است»، سخنی درست است، امّا وجود پایگاهی ایمانی که اولین دافع انسان به سوی کسب اخلاقیات والا است، با عدم چنین پایگاه اصیلی در دل‌ها و محصورکردن تمام امور در یک چارچوب قدرت، فرق اساسی است. البته درزمینه‌ی زمان اصلاح امور هم تفاوت‌های اساسی وجود دارد.

متأسفانه در میان مسلمانان کسانی نیز هستند که چنین سخنانی می‌گویند. واقعیت این است که چنین افرادی نه چیزی از شریعت و دین خدا می‌دانند، و نه چیزی از تاریخ امّتشان. حتّی به آثار گذشتگان خود مراجعه نکرده‌اند. آنان وقتی مبهوت پیشرفت‌های غرب شده و زیر تهاجم فکری و فشارهایی که جنگهای صلیبی در سرزمینهای اسلامی اعمال کرده، قرارگرفته‌اند، به همه چیز خود پشت کرده‌اند:

﴿وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْءَاناً أَعْجَمِيّاً لَقَالُوا: لَوْ لاَ فُصِّلَتْ ءَايَاتُهُ ءَأَعْجَمِيٌّ وَ عَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا هُدىً وَ شِفَاءٌ وَ ٱلَّذِينَ لاَيُؤْمِنُونَ فِي ءَاذَانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمىً أُولَئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ﴾ (*فصلت؛ ۴۴*)

«چنانچه قرآن را به زبانی جز عربی فرو می‌فرستادیم، حتماً می‌گفتند: اگر آیات توضیح و تبیین می‌گردید [چه می‌شد؟ و می‌گفتند:] آیا [کتاب] غیرعربی و [پیغمبر] عربی؟ بگو: قرآن برای غیر مؤمنان مایه‌ی کری و کوری آنان است. آنان کسانی هستند که از دور صدا زده می‌شوند [این است که با وجود چشم و گوش باز، منادیگر را چنانچه باید نمی‌بینند و ندایی را که معلوم باشد نمی‌شنوند]».

زندگی انسان آنگونه که در ساختار کلّ هستی نمایان است، ثوابت و متغیّراتی دارد.

در سالهای اخیر که علم پیشرفت قابل توجه‌ای داشته است، این حقیقت - حداقل - نسبت به جهان مادی برای انسان بیشتر روشن شده است.

پیشرفت علم روشن کرده است که در این جهان تغییراتی دائمی وجود دارند؛ مثلاً: ستارگانی از بین می‌روند و ستارگانی به وجود می‌آیند. سُدیم بر روی هم انباشته می‌شود و ستارگانی را به وجود می‌آورد. معادن رادیو اکتیو به معادن غیر رادیو اکتیو تبدیل می‌شود و وزن اتمی آن‌ها تغییر می‌کند. اما تمام این تغییرات در یک چارچوب ثابت که ترکیب ذرّه است، تغییرناپذیر می‌باشد، گرچه شکل خارجی جهان تغییر می‌کند.

در زندگی انسان، فرد مسلمان با چنگ زدن به دین خدا و آنگاه که مخلصانه به شعار «لا اله الا الله» معتقد می‌گردد و اینچنین دل و درون و بصیرتش با نور الهی روشن می‌شود، به این واقعیت پی می‌برد که در این جهان اموری ثابت و اموری

متغیّر وجود دارند. آنوقت است که درک می‌کند در زندگی انسان اموری ثابت هستند که تغییر ناپذیرند؛ زیرا اگر تغییر یابند زندگی رو به نابودی سیر می‌کند، و اموری نیز هستند که تغییر می‌کنند؛ زیرا اگر تغییر نکنند زندگی دچار هرج و مرجی می‌شود که هیچ قاعده و قانونی نمی‌تواند آن را کنترل نماید.

مسلمانان این واقعیت را به خوبی درک کرده‌اند که دین و شریعت خداوند ارتباطی کامل با حقایق موجود در زندگی دارد.

در زندگی بشر اموری با قاعده و قواعد ثابت وجود دارند که بر متغیرات زندگی حکم می‌کنند. خداوند متعال درکتاب خود یا از طریق سنّت پیامبرشﷺ به تفصیل این امور ثابت را توضیح داده است؛ اما متغیرات را به صورت مجمل و خلاصه ذکر کرده است و در این زمینه به عقل مؤمنِ ملتزم به مقتضیات «لا اله الا الله» این اجازه را داده است که در به دست آوردن احکام مربوط به آن (امور متغیر)، بر اساس اصول و در چارچوب قواعد و احکام ثابت تلاش کند. بر این اساس بود که بعد از فوت پیامبرﷺ و انقطاع وحی، بلافاصله «فقه» بوجود آمد. یعنی بعد از فوت پیامبرﷺ مسلمانان در بکارگیری و تطبیق عملی دستورات دینی از کتاب خدا و سنّت رسول کمک گرفته و در تمام امور به آن‌ها مراجعه و بر اساس آن‌ها اجتهاد می‌کردند.

اجتهاد وسیله و ابزاری دائمی است که ثوابت و متغیّرات را در زندگی انسان مسلمان به هم مرتبط می‌کند. وسیله‌ای است که زندگی مسلمان را در چارچوب برنامه و منهج الهی تا ابد حفظ می‌کند و نگه می‌دارد.

علمانیون با این ادعاکه قدرت و توانایی ابطال دین و شریعت خداوند را دارند از آن دور شده و فاصله گرفته‌اند:

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ ٱلْكَافِرُونَ. هُوَ ٱلَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ ٱلْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ ٱلْمُشْرِكُونَ﴾ (صف؛ ۹-۸)

«می‌خواهند نور (آیین) خدا را با دهانهایشان خاموش کنند؛ اما خدا نور (آیین) خود را کامل می‌گرداند، هر چند کافران دوست نداشته باشند. خداست که پیغمبر خود را همراه با هدایت [آسمانی] و آیین راستین [اسلام] فرستاده است تا این آیین را بر همه‌ی

آیین‌های دیگر چیره گرداند، هر چند مشرکان دوست نداشته باشند».

برخی از علمانیون می‌گویند: اسلام چون دارای احکام و قوانین ثابت و غیر قابل تغییر است، و [به همین خاطر] چون توانایی جوابگویی به مسایل نوین زندگی بشری را ندارد؛ بنابراین در قرون معاصر کار آمدیش را از دست داده است.

چنین افرادی از این بی خبرند که باگفتن چنین سخنان نسنجیده‌ای از دین خدا خارج می‌شوند. آن‌ها با چنین سخنانی از اصل دین که عقیده است خارج می‌شوند. از عقیده که اولین باب ورود به دین خداست، خارج می‌شوند. آنان اگر چه از روی ناآگاهی نیز چنین سخنانی را بگویند؛ اما باید این را بدانند که باگفتن چنین سخنانی صفات علم و حکمت را از خداوند علیم و حکیم نفی کرده، گویی که ـ معاذ الله ـ خداوند آگاهی نداشته است که در آینده، زندگی بشر متحوّل می‌شود، پس قوانینی راکه وضع کرده است جوابگوی نیازهای بشر معاصر نیست و تدوین قوانین ثابت و اجرای آن‌ها در زمان‌های متغیّر امری نادرست وکاری دور از حکمت است.

برخی از آن‌ها می‌گویند: اجتهاد امری بشری است. کسی که در مسایل دینی اجتهاد می‌کند و بر اساس آن عمل می‌کند، شریعت و قانون خداوند را بکار نگرفته است بلکه او در حقیقت به فهم بشری از قوانین خداوند عمل کرده است؛ بنابراین و بر این اساس شریعت خداوند و دین او چیزی است که وجود حقیقی و خارجی ندارد و آن‌چه هست تصور بشری از قوانین خداوند است و این تصور هم قابل تغییر است و چیز ثابتی نیست. اختلافات متعدد در یک مسئله بین فقها و عالمان دین خود دلیلی بر این مطلب است. پس وقتی واقعیت چنین است چرا می‌خواهیم چیزی که وجود حقیقی ندارد یا فاقد شکل و هیأت مشخصی است را به اجرا در بیاوریم و بر اساس آن عمل کنیم،گرچه به آن نیز قانون و قوانین خداوند گفته شود؟!

گروه دیگر می‌گویند: مادامی که اجتهاد امری بشری است، پس چرا با خود رو راست نباشیم و از خود شجاعت به خرج ندهیم و تصمیم جدی نگیریم که هر آن‌چه اسم شریعت و قانون خدا بر آن است را ملغی اعلام کنیم و بدون هیچ تکلّفی به قوانین وضعی چنگ زنیم؛ زیرا قوانین وضعی، قوانینی مهیا و تغییرپذیر و هماهنگ با حوادثی هستند که در زندگی نوین بشری روی می‌دهند. از طرف دیگر، این قوانین وضعی چون ساخته‌ی دست بشری هستند پس دارای چنان قداستی

نیستند که غیر قابل لغو و جانشین کردن قوانین وضعی دیگری به جای آن‌ها باشند.

چنین افرادی اگر چه قانونگذاران زبردستی هم باشند، خود و دیگران را به شکلی بسیار روشن و زشت فریب می‌دهند.

اختلاف در تفسیر نصوص دینی چیزی وارد و قابل قبول است. اختلاف در استفاده از قواعد ثابت برای استنباط از احکام متغیّر نیز امری وارد و پذیرفتنی است. فقها چنین اموری را شناخته‌اند و برخی هم بر وجود اختلاف بین خود در این زمینه‌ها اقرار کرده‌اند، امّا وجود چنین اختلافاتی را شکافی در شریعت یا وسیله‌ای برای لغو قوانین شریعت ندیده‌اند. حتی چنین اختلافاتی را به عنوان وسیله‌ای که باعث دگرگونی شریعت به گونه‌ای که فاقد وجود حقیقی گردد، ندیده و نمی‌شمارند.

مغالطه ناصوابی که در اینجا صورت می‌گیرد این است که: چنین افرادی از چارچوبی که مجتهد در آن اجتهاد می‌کند بی‌خبرند و چنین گمان می‌کنند که جریان اجتهاد امری هرج و مرج و بدون یک چارچوب مشخص و معین است، در حالی که چنین نیست و حدود اجتهاد هیچ حلالی را حرام و هیچ حرامی را حلال نمی‌کند، و هرگز با مقاصد شریعت در تضاد نمی‌باشد.

فرق اساسی بین اجتهادی که مجتهدین، با وجود اختلاف نظر، در آن ملتزم به یک چارچوب مشخص و معین هستند، با اجتهادی که مجتهدین در آن بدون هیچ قاعده و قانون مشخص دست به اجتهاد می‌زنند، تنها این است که، اجتهاد نوع دوم مصدرش چیزی جز هوای بشری نیست و چنین اجتهادی از نقص و معایبی که ناشی از قصور بشری در بسیاری از مسایل است، مصون نیست.

مسئله روشن‌تر از آن است که نیاز به مجادله و مناقشه داشته باشد.

آیا جوامعی که در آن، فقیهان هنگام اجتهاد، خود را ملتزم به تحریم فساد می‌دانند، با جوامعی که در آن، اجتهاد منجر به مباح شدن فساد می‌شود، با هم یکسانند؟! آیا جوامعی که در آن، فقیهان هنگام اجتهاد، خود را ملتزم به تحریم ربا می‌دانند، با جوامعی که اجتهاد در آن، منجر به مباح شدن ربا و قرار دادن آن به عنوان وسیله‌ای برای فعالیت‌های اقتصادی می‌شود، با هم یکسانند؟! آیا جوامعی که در آن، فقیهان هنگام اجتهاد، خود را ملتزم و متعهد به رعایت چارچوب

مشخص برای امر اجتهاد می‌دانند، با جوامعی که اجتهاد در آن منجر به تخفیف مستمر مجازات و به تبع آن افزایش تخلّفات می‌شود، با هم یکسانند؟!

اگر ما مسلمانان در اجتهادات خود به مقاصد شریعت خدا ملتزم و متعهد هستیم، علمانیون به چه چیزی ملتزمند؟!

***

در این دین، نظر ما متوجه خود شریعت، به عنوان وسیله‌ای برای حفظ جوامع از فساد است؛ اما آن‌چه مشخص و بدیهی است این که شریعت به تنهایی کاری را انجام نمی‌دهد.

قوانین خداوند قوانینی نیستند که بتوان جایگزینی برای آن پیدا کرد. قوانین خداوند مدون در کتابی هستند که آیاتش استوار و از طرف خداوند علیم و حکیم بیان گردیده‌اند. دین خدا یعنی همان مجموعه قوانین، برنامه‌ای کامل برای مداوا و معالجه‌ی امور است. این دین همه‌ی امور را مرتبط با هم می‌بیند و مداوای آن‌ها را نیز مرتبط با هم می‌داند. به مثالی در این زمینه توجه کنید. مسئله‌ی دزدی و قطع کردن دست را در نظر بگیرید. وقتی چنین امری بدون ارتباط با سایر امور و مسایل دیگر مطرح شود، برخی در جهت انکار و مخالفت با آن به نام دفاع از حقوق بشر و همکاری با مجرم، موضع‌گیری می‌کنند و به ذهن نیز چنین خطور می‌کند که آیا شایسته نیست مجازات در کمترین وجه از وجوه بی‌رحمی [مثلاً زندانی]، انجام گیرد؟!

چنین افرادی بدون آگاهی از قوانین اجرایی اسلام و چارچوب آن، سخن می‌گویند و نظر می‌دهند، و معجب شدن به قوانین موجود در غرب، فکر و ذهن آن‌ها را تحت تأثیر قرار داده و بر آن‌ها مسلط شده است.

اسلام به اموری چون سرقت، تنها از دید جرم نمی‌نگرد و تنها از طریق اجرای مجازات، اقدام به مداوای آن نمی‌کند. در اسلام مجازات یکی از راه‌ها است که اسلام به آن پناه می‌برد و آن را بکار می‌گیرد.

منهج و برنامه‌ی خدا، نخست بکارگیری اسباب منع تخلف و جرم را هدف قرار می‌دهد [و پیروانش را به آن دستور می‌دهد]، تا از این طریق هیچ تخلفی صورت نگیرد. بعد از آن ایمان به خدا و روز آخرت را متوجه دل‌ها می‌کند و

رابطه‌ی فرد با خدایش را تقویت می‌کند؛ رابطه‌ای که در دل‌ها شرم از خداوند و دوستی و محبت و ترس نسبت به او را ایجاد می‌کند؛ محبتی که منجر به اطاعت از او و ترسی که منجر به دوری گرفتن از خشم و غضب او می‌شود را به وجود می‌آورد:

﴿وَ يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ يَخَافُونَ عَذٰابَهُ﴾ *(اسراء؛ ۵۷)*

«و به رحمت خدا امیدوار و از عذاب او هراسناکند».

بعد از آن، اصول دوستی و محبت و ترحم نسبت به یکدیگر را در جامعه تقویت و روابط برادری را بین افراد جامعه استحکام می‌بخشد:

﴿إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ *(حجرات؛ ۱۰)*

«همانا مؤمنان برادران یکدیگرند».

بعد از تقویت چنین اصولی، بنیان خانواده را محکم می‌کند؛ پناهگاهی که فرزندان در آنجا تربیت می‌یابند و بر اساس خلق و خوی اسلامی رشد می‌کنند.

علاوه بر این معنویات، بر «ولی امر» واجب می‌کند که مقداری از اموال و ثروتِ ثروتمندان را به عنوان واجبی از آنان گرفته و در صورت روبرو شدن با مخالفت آن‌ها و خودداری از دادن آن، با آن‌ها وارد جنگ شود و پس ازگرفتن مال آن را به نیازمندان جامعه ببخشد. و در نهایت بیت‌المال را مسئول می‌کند که از ناتوانان و ازکار افتادگان جامعه حمایت کند، و زندگی مردم را سر و سامان بخشد.

وقتی حال و وضعیت جامعه‌ی اسلامی چنین است، مسئله‌ی دزدی و سرقت یا به وجود نمی‌آید یا کسی هم که دست به دزدی می‌زند معذور نیست.

با وجود تمام این مسایل، درجامعه‌ی اسلامی اگرکسی دست به دزدی زد حد که همان قطع دست است بر او اجرا نمی‌شود مگر این که قاضی بعد از تحقیقاتی حکم به غیر معذور بودن او بدهد.

روزی کارگران «حاطب بن بلتعه» شتر مردی از طایفه‌ی «مزینه» را دزدیدند. دزدان را نزد عمر رضی الله عنه آوردند. «کثیر بن صلت» دستور به قطع دست آنان داد. امیر المؤمنین آن را رَد کرد و به «حاطب» گفت: به خدا سوگند اگر نمی‌دانستم که از این بردگان کار می‌کشی و آن‌ها را به حدی گرسنه نگه می‌داری که محرّمات خداوند برای آن‌ها حلال می‌شود، دست آن‌ها را قطع می‌کردم. حال به جای آن غرامتی را از

تو می‌گیرم که بر تو سخت آید. سپس به مرد مزنی نگریست و فرمود: بهای شترت چقدر است؟ گفت: چهارصد درهم. فرمود: ای حاطب به او هشتصد درهم بپرداز.

زیبایی عدالت الهی که در شریعت او جلوه می‌کند، چنین اجرا می‌شود.

منحرفین و گمراهان وقتی هدایت دلنشین الهی را رها می‌کنند و به دنبال قوانینی می‌روند که چنان منجر به شیوع فساد و تباهی در جامعه می‌شود که تمام جوامع بشری را در بر می‌گیرد و همه از دست آن به تنگ می‌آیند، در مقابل خداوند چه جوابی خواهند داشت؟!

﴿أَفَحُكْمَ ٱلْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ (مائده؛ ۵۰)

«آیا فاسقان جویای حکم جاهلیّت هستند؟ چه کسی برای افراد پرهیزگار بهتر از خدا حکم می‌کند؟»

***

آن‌چه گذشت اشاراتی گذرا بر برخی از ویژگی‌های منحصر به فرد شریعت ربّانی بود. هدف ما، در اینجا، بیان و ذکر چنین مطالبی نیست بلکه هدف تأکید بر این نکته‌ی مشخص است که: در دین خدا یعنی اسلام بین عقیده و شریعت رابطه‌ای محکم و استوار وجود دارد. و تأکید بر این که حکم کردن بر اساس آن‌چه خداوند نازل فرموده است، جزو مقتضیّات «لا اله الا الله» به حساب می‌آید، آنگونه که ایمان و عبادت جزو مقتضیّات آن بودند. تمام این مسایل جزو اصلی ایمان به خداوند هستند، اگر یکی از آن‌ها نقض شود، ایمان به طور کلی نقض خواهد شد.

***

مقتضیات اخلاقی «لا اله الا الله»

این حدیث پیامبرﷺ مدتی مرا بسیار به خود مشغول کرد:

(أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقاً خَالِصاً، وَ إِنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ النِّفَاقِ حَتىٰ يَدَعَهَا: إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَ إِذَا عَاهَدَ غَدَرَ، وَ إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ، وَ إِذَا خَاصَمَ فَجَرَ). (مسلم رحمه‌الله)

«چهار صفت هستند که اگر در کسی جمع شوند، آن شخص منافق است و اگر کسی دارای یکی از آن‌ها باشد، آن شخص صفتی از صفات نفاق را دارد تا زمانی که آن را از خود دور کند. این چهار صفت عبارتند از:

۱. هرگاه سخن گوید، دروغ گوید.

۲. هرگاه عهد و پیمان دهد، خیانت کند.

۳. هرگاه وعده دهد، خلاف کند.

۴. هرگاه با کسی دشمنی ورزد، در دشمنی افراط کند».

به این فکر می‌کردم که مسئله‌ی نفاق مسئله‌ای است عقیدتی اما مسایلی چون دروغ، خیانت، خلاف وعد و افراط در دشمنی، اساساً مسایلی اخلاقی به شمار می‌آیند.

سبحان الله! با بیان چنین مطلبی به این صراحت، چگونه گروهی چنین تصور می‌کنند که مسایل اخلاقی هیچ ارتباطی با مسئله‌ی عقیده ندارد؟!

به نظر من عقیده و اخلاق رابطه‌ای مشخص و معین با هم دارند. با یقینی که به این مطلب دارم، درباره‌ی مقتضیات اخلاقی «لا اله الا الله» مطالبی را خواهم نوشت و مطمئنم که رابطه‌ی «لا اله الا الله» با «مسایل اخلاقی» رابطه‌ای ناگسستنی است.

یک بار نسبت به مجادله‌ای که در یک مجله دانشگاهی بین دو نفر صورت گرفته بود، بسیار تعجب کردم. در این مجله که از طرف دانشکده عقیده چاپ شده

بود، دانشجویی درباره‌ی ارتباط مسایل اخلاقی با عقیده، سخن گفته بود. یکی از دانشجویان مصرّانه به او گفته بود که اخلاق و عقیده هیچ ارتباطی با هم ندارند؛ موضوع عقیده، الهیات و مسایل مربوط به آن همچون نبوت و... است در حالی که اخلاق موضوعی مستقل از آن است.

این مجادله مرا به شدت تکان داد؛ مخالفت از طرف دانشجویی مستعدّ مطرح شده بود که داعی مشهوری نیز بود. تحلیل من در آن روز از مسئله این بود که سبب چنین تفکری مسئله‌ی تفکیک «لا اله الا الله» از مقتضیّات مربوط به آن است؛ مسئله‌ای که سبب نابودی امّت شده است.

در اولین سوره نازل شده بر پیامبرﷺ، توجیهات اخلاقی روشنی وجود دارد، در حالی که هدف از نزول سوره تصحیح عقیده است؛ عقیده‌ای که پیامبرﷺ با آن مبعوث شد تا به وسیله‌ی آن با جاهلیّتی روبرو شود که در آن روز زمین را پُر کرده بود:

﴿إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ ٱلَّذِی خَلَقَ. خَلَقَ ٱلْأِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ. إِقْرَأْ وَ رَبُّکَ ٱلْأَکْرَمُ. ٱلَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. عَلَّمَ ٱلْأِنْسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ. کَلاَّ إِنَّ ٱلْأِنْسَانَ لَیَطْغَی. أَنْ رَءَاهُ ٱسْتَغْنَی. إِنَّ إِلَی رَبِّکَ ٱلرُّجْعَی. أَرَأَیْتَ ٱلَّذِی یَنْهَی. عَبْداً إِذَا صَلَّی. أَرَأَیْتَ إِنْ کَانَ عَلَی ٱلْهُدَیٰ. أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَیٰ. أَرَأَیْتَ إِنْ کَذَّبَ وَ تَوَلَّیٰ. أَلَمْ یَعْلَمْ بِأَنَّ اللهَ یَرَیٰ. کَلاَّ لَئِنْ لَمْ یَنْتَهِ لَنَسْفَعاً بِالنَّاصِیَةِ. نَاصِیَةٍ کَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ. فَلْیَدْعُ نَادِیَهُ. سَنَدْعُ ٱلزَّبَانِیَةَ. کَلاَّ لاَتُطِعْهُ وَ ٱسْجُدْ وَ ٱقْتَرِبْ﴾ (علق؛ ۱۹-۱)

«[ای محمد!] بخوان به نام پروردگارت، آن که [همه جهان] را آفریده است. انسان را از خون بسته آفریده است. بخوان، پروردگار تو بزرگوارتر و بخشنده‌تر است. همان خدایی که به وسیله‌ی قلم آموخت. به او چیزهایی را آموخت که نمی‌دانست. قطعاً انسان‌ها سرکشی و تمرّد می‌آغازند، اگر خود را بی‌نیاز ببینند. مسلماً بازگشت به سوی پروردگار تو خواهد بود. آیا دیده‌ای کسی را که نهی می‌کند و باز می‌دارد. بنده‌ای را چون به نماز ایستد؟ به من بگو: اگر [این طاغی] بر طریق هدایت می‌بود. یا این که به تقوا و پرهیزگاری دستور می‌داد [آیا برایش بهتر نبود؟]. به من بگو: اگر تکذیب کند و پشت کند، آیا نمی‌داند که خداوند او را می‌بیند؟ هرگز. هرگز. اگر او پایان ندهد، موی پیشانیش را می‌گیریم و کشان کشان [او را به سوی دوزخ] می‌بریم. موی پیشانی دروغگوی بزهکار. بگذار او همنشینان و هم مجلسیان خود را صدا زند و به کمک بطلبد. ما هم به زودی

فرشتگان مأمور دوزخ را صدا می‌زنیم. هرگز. هرگز. از او اطاعت مکن و [برای پروردگارت] سجده ببر و [به او] نزدیک شود».

در کتاب دیگری[۱] به این مطلب اشاره کرده‌ام که: سرآغاز شناخت انسان از پروردگارش با معلوماتی است که مشرکین آن‌ها را می‌دانستند و خدا را با آن‌ها می‌شناختند؛ موضوعاتی از جمله: خداوند خالق انسان است. او انسان را از خون بسته آفریده است و... این همان مطالبی است که خداوند در قرآن به آن‌ها اشاره کرده است و به این مطلب نیز اشاره کرده که انسان‌ها، در طول تاریخ، به آن اعتراف کرده‌اند:

﴿وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ ٱلسَّمٰوٰاتِ وَ ٱلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللهُ﴾ (لقمان؛ ۲۵)

«اگر از آنان بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ خواهند گفت: خدا».

﴿وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللهُ﴾ (زخرف؛ ۸۷)

«اگر از آن‌ها بپرسی که چه کسی آن‌ها را آفریده است؟ خواهند گفت: خدا».

﴿كَلاَّ إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ﴾ (معارج؛ ۳۹)

«هرگز، همانا ما آن‌ها را از چیزهایی خلق کرده‌ایم که می‌دانند».

﴿وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ ٱلنَّشْأَةَ ٱلْأُولَى فَلَوْ لاَتَذَكَّرُونَ﴾ (واقعه؛ ۶۲)

«شما که پیدایش نخستین را دانسته‌اید، پس چرا یادآور نمی‌گردید».

اما چنین معرفت و شناختی که خداوند به آن‌ها اشاره می‌کند، هیچ نتیجه و ثمره‌ای در دلهای منحرفین برجای نگذاشت؛ زیرا شرک ریشه‌ی زنده‌ی ایمان را در دلهایشان از بین برده بود؛ ریشه‌ی ایمان به یگانگی خداوند، ریشه‌ای که خداوند انسان را بر اساس آن خلق کرده است (همان فطرت خدا جوی انسان):

﴿فِطْرَتَ اللهِ ٱلَّتِى فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيْهَا لاَتَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللهِ ذٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلْقَيِّمُ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لاَيَعْلَمُونَ﴾ (روم؛ ۳۰)

«این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد. این است دین و آیین محکم و استوار، و لیکن اکثر مردم نمی‌دانند».

این مسئله باید دوباره در دل‌ها زنده می‌شد تا بار دوم نتیجه و ثمره‌ی صحیحی بدهد، پس وحی کار خود را از تعلیم دادن انسان آغاز کرد، از آگاه کردن او نسبت به

۱ـ کتاب «دراسات قرآنية».

این که پروردگارش او را از خون بسته آفریده است، و با قلم به او علم و آگاهی داده است؛ علم و آگاهی نسبت به هر آن‌چه نسبت به آن جاهل است. پس خلقت انسان و تبدیل او از خون بسته‌ی بسیار ناچیز، به انسان کامل، و تعلیم او همه و همه از فضل خداست:

﴿وَ اللهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لاتَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (نحل؛۷۸)

«خداوند شما را از شکمهای مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی‌دانستید، و او به شما گوش و چشم و دل داد تا سپاسگزاری کنید».

بخشیدن این فضایل از طرف خدا به انسان، اقتضای این را دارد که او خدایش را شکر گوید، و به وسیله عبادت موحدانه‌ی او، متوجه‌اش شود، و در این زمینه دچار شرک نشود. اما دل‌های منحرف از حق، یاغی شده و در مقابلش خاضعانه موضع‌گیری نمی‌کنند و نسبت به آن کوتاهی می‌کنند و راه خطا و اشتباه را در پیش می‌گیرند:

﴿كَلاَّ إِنَّ الْأِنْسَانَ لَيَطْغَى. أَنْ رَءَاهُ اسْتَغْنَى﴾ (علق؛۷-۶)

«قطعاً انسان‌ها سرکشی و تمرّد می‌آغازند. اگر خود را دارا و بی‌نیاز ببینند».

طغیان یک نوع اخلاق و رفتار است. اخلاق و رفتاری جاهلی که دارای عوامل مختلفی است که در این آیات به دو مورد از آن عوامل اشاره می‌شود:

۱. توهم بی نیازی انسان از خالق و آفریده‌اش. او از همه چیز و همه کس بی نیاز است؛ زیرا خداوند او را بر تمام مخلوقاتش برتری داده است.

۲. عدم ایمان به روز قیامت و زنده شدن دوباره‌ی او پس از مرگ و در نتیجه عدم اعتقاد به این که خداوند در آن روز بندگانش را نسبت به آن‌چه در دنیا انجام داده‌اند آگاه و درباره‌ی آن‌ها از او سؤال خواهد شد.

آیات، انسان را از بیماری و مرضی که در جاهلیّت دل‌ها را در برگرفته بود، و در اثر آن، مردم راه سرکشی را در پیش گرفته بودند، آگاه می‌کند، سپس شروع به مداوای آن بیماری می‌کند. او را متوجه این مطلب می‌کند که هر آن‌چه انسان از آن‌ها استفاده می‌کند همه و همه نعمت خداوند هستند، و خداوند روزی را مقرر کرده است که انسان را به خاطر آن همه نعمت مورد بازخواست و محاکمه قرار دهد و بر اساس استفاده‌ی صحیح یا غیر صحیح از آن او را پاداش یا عذاب دهد:

﴿إِقْرَأْ وَ رَبُّکَ ٱلْأَکْرَمُ. ٱلَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. عَلَّمَ ٱلْأِنْسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ﴾ (علق؛۵-۳)

«بخوان پروردگار تو بزرگوار است. همان خدایی که به وسیله‌ی قلم آموخت. به او چیزهایی را آموخت که نمی‌دانست».

﴿إِنَّ إِلَی رَبِّکَ ٱلرُّجْعَی﴾ (علق؛۸)

«مسلماً بازگشت به سوی پروردگار تو می‌باشد».

آیات را دنبال می‌کنیم تا به جایی می‌رسیم که خداوند می‌فرماید:

﴿کَلاَّ لَئِنْ لَمْ یَنْتَهِ لَنَسْفَعاً بِالنَّاصِیَةِ. نَاصِیَةٍ کَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ﴾ (علق؛۱۶-۱۵)

«هرگز. هرگز. اگر او پایان ندهد موی پیشانیش را می‌گیریم و کشان کشان می‌بریم، موی پیشانی دروغگوی بزهکار».

در این آیات به یکی دیگر از صفات و اخلاق جاهلی برخورد می‌کنیم و آن صفت «دروغ گفتن» است. دروغ مذکور در آیه دامنه‌اش بسیار وسیع‌تر از دروغ مصطلح در میان مردم است. تکذیب و دروغ در اینجا متوجه خداوند است؛ تکذیب سرشتی که خداوند انسان‌ها را بر اساس آن آفریده است. تکذیب حقّ و موازینی که خداوند به وسیله‌ی آن آسمان‌ها و زمین را آفریده است و...

در مقابل به صفاتی اشاره دارد که انسان مؤمن خود را متخلق به آن‌ها می‌کند. این صفات پسندیده عبارتند از: تقوا در مقابل تمرّد، سجود و تقرّب به خدا به وسیله‌ی اعمال صالح در مقابل تکذیب خدا و حقّ و حقیقت.



چنین دید روشنی به اخلاق و مسایل مربوط به آن، در اوّلین سوره‌ای که مربوط به عقیده است، خود دلیلی روشن بر ارتباط محکم بین عقیده‌ی صحیح و اخلاق والا، و عقیده‌ی منحرف و اخلاق پست است.

آیات قرآن با بیان مستمر مطالب ذکر شده و مطالبی چون آن، به وجود رابطه‌ی محکم بین عقیده و اخلاق اشاره و بر این مطلب تأکید دارند:

﴿قَدْ أَفْلَحَ ٱلْمُؤْمِنُونَ. ٱلَّذِینَ هُمْ فِی صَلاٰتِهِمْ خَاشِعُونَ. وَ ٱلَّذِینَ هُمْ عَنِ ٱللَّغْوِ مُعْرِضُونَ. وَ ٱلَّذِینَ هُمْ لِلزَّکَاةِ فَاعِلُونَ. وَ ٱلَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ. إِلَّا عَلَی أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومِینَ. فَمَنِ ٱبْتَغَی وَرَاءَ ذٰلِکَ فَأُولٰئِکَ هُمُ ٱلْعَادُونَ. وَ ٱلَّذِینَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَاعُونَ. وَ ٱلَّذِینَ هُمْ عَلَی صَلَوَاتِهِمْ یُحَافِظُونَ. أُولٰئِکَ هُمُ

ٱلْوارِثُونَ. ٱلَّذِينَ يَرِثُونَ ٱلْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (مؤمنون؛ ۱۱-۱)

«مسلماً مؤمنان رستگارند، کسانی که در نمازشان خشوع دارند، و کسانی که از بیهوده و یاوه رویگردانند و کسانی که زکات مالی به در می‌کنند، و عورت خود را حفظ می‌کنند مگر از همسران و کنیزان خود، که در این صورت جای ملامت نیست، اشخاصی که غیر از این را دنبال کنند متجاوزند. و کسانی که در امانت داری خویش امین و در عهد خود بر پیمانند. و کسانی که مواظب نمازهای خود می‌باشند. آنان مستحقّ بهشت هستند. آنان بهشت برین را تملک می‌کنند و جاودانه در آن خواهند ماند».

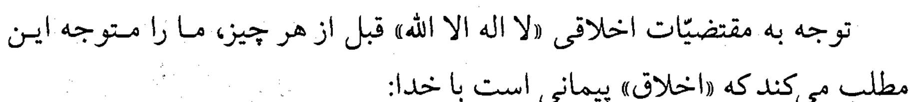
﴿وَ عِبادُ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى ٱلْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ ٱلْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً. وَ ٱلَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِياماً وَ ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱصْرِفْ عَنَّا عَذابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذابَها كانَ غَراماً. إِنَّها ساءَتْ مُسْتَقَرّاً وَ مُقاماً. وَ ٱلَّذِينَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَكانَ بَيْنَ ذٰلِكَ قَواماً. وَ ٱلَّذِينَ لايَدْعُونَ مَعَ اللهِ إِلٰهاً ءاخَرَ وَ لايَقْتُلُونَ ٱلنَّفْسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ اللهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لايَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ يَلْقَ أَثاماً. يُضاعَفْ لَهُ ٱلْعَذابُ يَوْمَ ٱلْقِيامَةِ وَ يَخْلُدْ فِيهِ مُهاناً. إِلَّا مَنْ تابَ وَ ءامَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صالِحاً فَأُولٰئِكَ يُبَدِّلُ اللهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ كانَ اللهُ غَفُوراً رَحِيماً. وَ مَنْ تابَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللهِ مَتاباً. وَ ٱلَّذِينَ لايَشْهَدُونَ ٱلزُّورَ وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراماً. وَ ٱلَّذِينَ إِذا ذُكِّرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْها صُمّاً وَ عُمْياناً. وَ ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّيّاتِنا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ جَعَلْنا لِلْمُتَّقِينَ إِماماً. أُولٰئِكَ يُجْزَوْنَ ٱلْغُرْفَةَ بِما صَبَرُوا وَ يُلَقَّوْنَ فِيها تَحِيَّةً وَ سَلاماً. خالِدِينَ فِيها حَسُنَتْ مُسْتَقَرّاً وَ مُقاماً﴾ (فرقان؛ ۷۶-۶۳)

«و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که آرام روی زمین راه می‌روند، و هنگامی که نادانان آن‌ها را مخاطب قرار می‌دهند، سلام متارکه با ایشان گویند. و کسانی هستند که شب را با سجده و قیام به روز می‌آورند. و کسانی هستند که پیوسته می‌گویند: خدایا! عذاب دوزخ را از ما دور کن؛ زیرا عذاب آن [گریبانگیر هر کس شد] جدا نمی‌گردد. بی‌گمان دوزخ بدترین قرارگاه است. و کسانی هستند که به هنگام خرج کردن نه زیاده‌روی می‌کنند و نه سختگیری بلکه در میان این دو میانه روی را رعایت می‌کنند. و کسانی هستند که با الله معبود دیگری را به فریاد نمی‌خوانند و پرستش نمی‌نمایند، و انسانی راکه خداوند خونش را حرام کرده است به قتل نمی‌رسانند، مگر به حقّ، و زنا نمی‌کنند، چراکه هر کس این را انجام دهد کیفر آن را می‌بیند. عذاب او در قیامت

مضاعف می‌گردد و خوار و ذلیل جاودانه در عذاب می‌ماند. مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که خداوند بدی‌ها و گناهان آن‌ها را به نیکی تبدیل می‌کند و خداوند آمرزنده و مهربان است. کسی که توبه کند و کار شایسته انجام دهد و کاملاً به سوی خدا باز می‌گردد و کسانی که بر باطل گواهی نمی‌دهند و هنگامی که کارهای یاوه و سخنان پوچ را ببینند و بشنوند بزرگوارانه می‌گذرند. و کسانی هستند که هنگامی به وسیله آیات پروردگارشان پند داده شدند همسان کران و نابینایان بر آن فرو نمی‌افتند. و کسانی هستند که می‌گویند: خدایا! همسران و فرزندانی به ما عطا فرما که باعث روشنی چشمانمان گردند، و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان. به ایشان بالاترین درجات و عالی‌ترین منزلگاه‌های بهشت داده می‌شود در برابر صبر و استقامتشان، و در آن بدانان درود و سلام گفته می‌شود. در آنجا جاودانه می‌مانند چه قرارگاه خوب و چه جایگاه زیبایی».

آیا ممکن است در این آیات، با توجه به مفهوم آن‌ها، عقیده را از اخلاق جدا کرد؟ هرگز. تمام این صفات و رفتارهای اخلاقی با پذیرش مسئله‌ی الوهیت خداوند یعنی همان «لا اله الا الله» رنگ می‌گیرند و معنا و مفهوم می‌دهند و محقق می‌شوند.

***



توجه به مقتضیّات اخلاقی «لا اله الا الله» قبل از هر چیز، ما را متوجه این مطلب می‌کند که «اخلاق» پیمانی است با خدا:

﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ٱلْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا ٱلْأَلْبَابِ. ٱلَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللهِ وَ لَا يَنْقُضُونَ ٱلْمِيثَاقَ. وَ ٱلَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ يَخَافُونَ سُوءَ ٱلْحِسَابِ. وَ ٱلَّذِينَ صَبَرُوا ٱبْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا ٱلصَّلَاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرّاً وَ عَلَانِيَةً وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ ٱلسَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى ٱلدَّارِ﴾ (رعد؛ ۲۲-۱۹)

«پس آیا کسی که می‌داند که آن‌چه از طرف پرروردگارت بر تو نازل شده است حق است، همانند کسی خواهد بود که نابینا است؟! تنها خردمندان درک می‌کنند. آن کسانی که به عهد خدا وفا می‌کنند و پیمان را نمی‌شکنند، و کسانی که برقرار می‌دارند پیوندهایی را که خدا به حفظ آن‌ها دستور داده است، و از پروردگارشان می‌ترسند و از محاسبه بد

هراسناک هستند، و کسانی که [در برابر مشکلات] به خاطر پروردگارشان شکیبایی می‌کنند و نماز را چنانچه باید بخوانند، می‌خوانند، و از چیزهایی که به آنان داده‌ایم به گونه پنهان و آشکار می‌بخشند و خرج می‌کنند، و با انجام نیکی‌ها بدیها را از میان بر می‌دارند، آنان عاقبت نیک دنیا [که بهشت است] از آن ایشان است».

﴿وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا...﴾ (مائده؛ ۷)

«به یاد آورید نعمت خدا را بر خود، و به یاد آورید پیمانی را که با شما بست، بدانگاه که گفتید: شنیدیم و اطاعت کردیم».

پیمان و عهد واقعی یعنی پیمان: شنیدم و اطاعت کردیم همان پیمان «لا اله الا الله» است؛ پیمانی که، التزام به دستورات نازل شده از سوی خدا را در بر دارد.

اخلاق باید مصدر التزامی داشته باشد که شهوت‌های درونی را کنترل کند. از طرف دیگر خداوند این غرایز را برای حکمت‌هایی آفریده است:

﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ ذَٰلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ (آل عمران؛ ۱۴)

«برای مردم، محبت شهوات جلوه داده شده، از قبیل عشق به زنان و فرزندان و ثروت هنگفت و آلاف و الوف طلا و نقره و اسب‌های نشان دار و چهارپایان و کشت و زرع. اینها سرمایه ی زندگی پست [مادی] هستند[آنگاه که به عنوان هدف قرار گیرند]».

این نعمت‌ها و نعمت‌های مشابه آن‌ها محرک‌هایی هستند که انسان را در جهت تحقق آبادانی زمین که یکی از اهداف آفرینش و یکی از وظایف اخلاقی و خلافت او در زمین است، به حرکت و فعالیّت وادار می‌کنند:

﴿وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره؛ ۳۰)

«آنگاه که پروردگارت گفت: همانا من در زمین جانشین بیافرینم».

﴿هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾ (هود؛ ۶۱)

«اوست که شما را از زمین آفریده و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است».

از طرف دیگر چون قرار است انسان مورد آزمایش و امتحان قرار گیرد لذا وجود آن‌ها و استفاده‌ی از آن‌ها برای او ضروری است:

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ (کهف؛ ۷)

«ما همه‌ی چیزهای روی زمین را زینت آن کرده‌ایم، تا ایشان را بیازماییم که

کدامیک کار نیکوتر می‌کنید».

با این وجود خداوند خوب می‌داند که وجود چنین نعمت‌هایی بدون قاعده و قانون معین و بدون وجود یک چارچوب مشخص، کاری است بیهوده و ویرانگر که وجود و هستی انسان را به خطر می‌اندازد و نابود می‌کند، و انسان را به جایی تنزل می‌دهد که پست‌تر از حیوانات می‌گردد، در نتیجه زندگیش دچار هرج و مرج می‌گردد، پس باید این غرایز دارای یک چارچوب معین و مشخص باشند.

چارچوب غرایز همان اخلاق و مسایل مربوط به آن است.

جاهلیّت معاصر که گاهی متأثر از «فروید» و گاهی متأثر از «دورکاریم» و گاهی متأثر از «مارکس» است، چنین گمان می‌کند که اخلاق امری بی‌قاعده و قانون است و در سرشت انسان هیچ جایگاهی ندارد، و به جای این که سودی به انسان برسانند نزدیک است قید و بندی شوند و مانع رشد او گردند. این اخلاقیّات دارای تعبیرهایی تغییر پذیرند که هیچگاه بر حالتی ثابت پایدار نمی‌مانند، و اصلاً شایسته نیست که ثابت باشند.

حقیقت این است که انسان فطرتاً دارای اخلاقیّات و رفتارهایی است (یعنی خنثی نیست):

﴿وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا. فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا. قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا. وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ (شمس؛ ۱۰-۷)

«سوگند به نفس آدمی و آن که او را ساخته و پرداخته کرده است، سپس به او گناه و تقوا را الهام کرده است، کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویش را پاکیزه دارد و کسی ناکام می‌گردد که نفس خویش را [به معاصی] بیالاید».

انسان دارای دو طبیعت و سرشت متناقض و متضاد است. او همچون حیوانات نیست که یک راه پیش روی خود داشته باشد. دو راه پیش روی انسان قرار دارد و قدرت تشخیص آن دو و انتخاب یکی و رها کردن دیگری به او الهام شده است.

داشتن چنین قدرت تشخیص و انتخابی باعث شده که ارزشهای اخلاقی برای اعمالش مطرح شود. تمام اعمال او وابسته به انتخاب یکی از دو راه است؛ راهی که او را به سر منزل مقصود می‌رساند و راهی که او را به نابودی می‌کشاند.

ما نمی‌گوییم حیوانات فطرتاً با اخلاق و دارای مسایل اخلاقی هستند؛ چرا که حیوانات دارای یک راه هستند و گریز و تخلف از آن ممکن نیست. این راه راهی جز غریزه نیست (هدایت تکوینی). و بر این اساس وقتی حیوانات به انگیزه‌ی فطریشان جواب مثبت می‌دهند هرگز نمی‌گوییم کار مثبتی انجام داده‌اند؛ زیرا در جواب دادن به انگیزه‌های فطریشان مختار نیستند. امّا داستان انسان چیز دیگری است. انسانی که خداوند قدرت تشخیص و انتخاب را به او داده است، بدون شک برخی از اعمالش نیک و برخی دیگر زشت و ناپسند است. این همان ارزش اخلاقی است که به اعمال انسان تعلق دارد و از آن جدا نمی‌شود.

مسئله این نیست که رفتارهای انسان ذاتاً دارای ارزش اخلاقی یا فاقد ارزش اخلاقی هستند، به گونه‌ای که جاهلیّت معاصر سعی و تلاش می‌کند در آن‌ها شک ایجاد کند. بلکه مسئله، مسئله معیارها است. چه کسی است که خیر یا شر بودن اعمال را مشخص می‌کند؟ چه کسی است که می‌گوید: این عمل عملی نیک و آن یکی زشت، این یکی مباح و آن یکی مکروه، این یکی حلال و آن یکی حرام است؟

اصل مطلب همان چیزی است که بیان شد. این مسئله، مسئله‌ای است که از همان اوایل وجود انسان به خداوند که معبود اوست مرتبط بوده است و این که آیا مشخص کردن محدوده‌ی آن حق خداست یا غیر خدا؟

وقتی خداوند معبود است، پس معیارهایی که باید بر اساس آن‌ها کار کرد، معیارهایی خدایی هستند، امّا اگر معبود کس دیگری غیر از خداست، یا معبود کسی است که با خدا شریک است، پس در این صورت معیارها، معیارهای غیر خدایی می‌باشند؛ این غیر خدا خواه عقل گروهی باشد که «درکایم» بدان معتقد است، خواه به قول «مارکس» اوضاع اقتصادی جامعه باشد، خواه مصلحت عمومی. تمام این‌ها در نهایت دست ساخته‌ی شیطان می‌باشند. پس بر این اساس عبادت دو نوع است؛ عبادت خدا و عبادت شیطان:

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي ءَادَمَ أَلاَّ تَعْبُدُوا ٱلشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ. وَ أَنِ ٱعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ (یس؛ ۶۱-۶۰)

«ای آدمیزادگان! مگر من به شما سفارش نکردم و امر نکردم که اهریمن را پرستش نکنید، چرا که او دشمن آشکار شماست، و مرا بپرستید و بس که راه راست همین است؟».

و اخلاق با «لا اله الا الله» اینگونه متصل و مرتبط می‌شود.

خدایی که غیر از او فرمانروا و فریادرسی نیست، خدایی که خالق و رازق و حافظ و بزرگوار و شکوهمند و فرازمند و والا مقام است. تنها اوست صاحب امر و تنها او توانایی مشخص کردن خوب و بد بودن امور را دارد و تنها او شایستگی این را دارد که بگوید: این حلال و آن حرام، این نیک و آن زشت، این مباح و آن مکروه است. چون او علیم و خبیر است، پس تنها او توانایی مشخص کردن محدوده‌ی خیر و شر را دارد، تنها او می‌تواند به طور دقیق معیارهای اخلاقی را مشخص کند، همانطور که چارچوب شریعت را به طور دقیق معین کرده است. پس در هر دو حالت و زمینه (مسایل اخلاقی و مسایل قانونگذاری و تشریع) مصدر و منبع یکی، و ارزش‌ها نیز یکی است.

وقتی به منهج تربیتی اسلام نظری می‌افکنیم؛ منهجی که این اخلاقیات را در قالب رفتارهای زنده به نمایش می‌گذارد، آنوقت در می‌یابیم که معیارهای الهی که خود تعلیم دهنده‌ی آن‌هاست، تنها معیارهایی هستند که انسان صالح و جامعه و امّت صالح را بوجود می‌آورند و مؤمن را بعد از شهادت بر وحدانیت خدا و فرمانروا و فریادرس بودن او، وادار به بستن عهد و پیمان با خدای خود می‌کنند؛ عهد و پیمانی که در دو کلمه‌ی «سَمِعْنٰا وَ أَطَعْنٰا» یعنی «شنیدیم و فرمان بردیم» خلاصه می‌شود:

﴿ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ ٱلْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامَنَ بِاللهِ وَ مَلاٰئِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ لاٰنُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ ٱلْمَصِيرُ﴾ (بقره: ۲۸۵)

«فرستاده خدا معتقد است بدانچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده است و مؤمنان [نیز] بدان باور دارند. همگی به خدا و فرشتگان او و کتاب‌های او و پیامبرانش ایمان داشته و [می‌گویند:] میان هیچ یک از پیامبران او فرق نمی‌گذاریم. و می‌گویند: [اوامر و نواهی خدا را توسط محمد] شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا! آمرزش تو را می‌خواهیم و بازگشت به سوی توست».

﴿وَ ٱذْكُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ ٱلَّذِي وٰاثَقَكُمْ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا﴾ (مائده: ۷)

«و به یاد آورید نعمت خدا را بر خودتان، و به یاد آورید پیمانی راکه با شما بست،

بدانگاه که گفتید: شنیدیم و اطاعت کردیم».

«شنیدیم و اطاعت کردیم». این همان عهد و پیمان است. این عهد و پیمان، محکم‌ترین ریسمانی است که انسان به آن چنگ می‌زند.

جاهلیّت معاصر آنگاه که تدریجاً دین خدا را از صحنه‌ی زندگیش کنار زد، ریسمانی که او را به اخلاقیات مرتبط سازد، رها کرد [و از آن روز به بعد]گاه گاهی اخلاقیات را در روابط اجتماعی دنبال می‌کرد و گاه گاهی در طبیعت بشری و گاه گاهی نیز مصلحت را ملاک و معیار اخلاقیات قرار می‌داد و در نهایت روابط ساختگی ازکار افتادند و در نتیجه از اخلاقیات فاصله گرفت.

***

هیچ ریسمانی همانند ریسمان عهد و پیمان با خدا نیست. این همان چیزی است که معیارهای صحیح را مشخص می‌کند و آن‌ها را تقویت می‌کند و تحکیم می‌بخشد، چنان تحکیمی که در مقابل فشارهایی که اخلاقیات غیر را حاکم می‌کنند محکم و استوار ایستاده است؛ این فشارها خواه فشارهای داخلی باشند که از غرایز سرچشمه می‌گیرند، خواه فشارهای خارجی باشند که سرچشمه‌ی آن‌ها اعمال طاغوت‌هایی است که به جای خداوند بر زندگی مردم خدایی می‌کنند؛ طاغوت‌های سیاسی، اقتصادی، فکری و یا عرف‌های ناپسندی که تمام جاهلیت را در برگرفته‌اند؟

منهج قرآن استحکام بخش روابط اخلاقیات با الوهیت خداوند یعنی همان «لا اله الا الله» است.

به این آیه از سوره لقمان توجه کنید:

﴿وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَیْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلَی وَهْنٍ وَ فِصَالُهُ فِی عَامَیْنِ أَنِ اشْکُرْ لِی وَ لِوَالِدَیْکَ إِلَیَّ الْمَصِیرُ﴾ *(لقمان:۱۴)*

«ما به انسان درباره‌ی پدر و مادرش سفارش کردیم. مادرش به او حامله شده است و هر دم به ضعف و سستی تازه‌ای دچار شده است. پایان دوران شیرخوارگی او دو سال است که هم سپاسگزار من و هم پدر و مادرت باش و بدان که بازگشت به سوی من است».

خداوند در این آیه فرزندان را سفارش به برخورد نیک با والدین می‌کند، به

ویژه مادر، آن هم به خاطر ضعف‌های تدریجی که او در اثر حمل فرزند و وضع و شیر دادن و تربیتش تحمل می‌کند. حال انسان این سفارش را چگونه اجرا می‌کند؟ چگونه از والدینش سپاسگزاری می‌کند؟ با تشکر از خداوند، یعنی با رجوع به اصل آن عهد و پیمانی که با او بسته است (سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا).

پیمان، پیمان با خداست. عهد بر سمع و اطاعت از اوست. در پناه این میثاق است که همه‌ی روابط مربوط به اخلاقیات شکل می‌گیرند و به اجرا در می‌آیند:

﴿ٱلَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللهِ وَ لاَيَنْقُضُونَ ٱلْمِيثَاقَ. وَ ٱلَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ...﴾ (رعد؛ ۲۱-۲۰)

«[خردمندان] آنان [ی هستند] که به عهد [ی که] با خدا [بسته‌اند] وفا می‌کنند و پیمان را نمی‌شکنند. و آنان که برقرار می‌دارند پیوندهایی راکه خدا به حفظ آن‌ها دستور داده است و از پروردگارشان می‌ترسند و از حساب بد [روز قیامت] ترسناک هستند».

برقراری و پایبند بودن به تمام روابط امر شده از طرف خداوند در این عهد و پیمان جای دارند. سرآغاز این روابط رابطه‌ی انسان با خداست. رابطه‌ی عبادت خالصانه و به دور از هر رنگ و بوی شرک نسبت به خدا. سپس رابطه‌ی صحیح با والدین:

﴿وَ قَضَى رَبُّكَ أَلاَّتَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ ٱلْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلاَهُمَا فَلاتَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَ لاَتَنْهَرْهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلاًكَرِيماً. وَ ٱخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ٱرْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيراً﴾ *(اسراء؛ ۲۴-۲۳)*

«پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید. هرگاه یکی از آن دو یا هر دوی آن‌ها نزد تو به سن پیری برسند. اف به آنان مگو و بر سر ایشان فریاد مزن و با سخنان محترمانه با آنان سخن بگو. و بال تواضع و مهربانی را بر ایشان فرود آور و بگو: پروردگارا! بدیشان مرحمت فرما، همانگونه که آنان در کوچکی [به من رحم کردند و] مرا تربیت کردند».

بعد از والدین، ارتباط با نزدیکان و همسایگان:

﴿وَ ٱعْبُدُوا اللهَ وَ لاَتُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَ بِذِي ٱلْقُرْبَى وَ ٱلْيَتَامَى وَ ٱلْمَسَاكِينِ وَ ٱلْجَارِ ذِي ٱلْقُرْبَى وَ ٱلْجَارِ ٱلْجُنُبِ وَ ٱلصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَ ٱبْنِ ٱلسَّبِيلِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللهَ لاَيُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالاً فَخُوراً﴾ (نساء؛ ۳۶)

«خدا را عبادت کنید و هیچ چیزی را شریک او قرار مدهید و به پدر و مادر، خویشان، یتیمان، درماندگان و بیچارگان، همسایگان خویشاوند، همسایگان بیگانه، و دوست و همنشین (همدمان در سفر و در حضر)، مسافران، و بندگان و کنیزانتان نیکی کنید. بی‌گمان خداوند کسی را دوست نمی‌دارد که خودخواه و خودستا باشد».

سپس دامنه‌ی تعهدات اخلاقی توسعه می‌یابد و تمام انسان‌ها و تمام روابط را در برمی‌گیرد.

اخلاق در «اسلام» منحصر به موارد خاصی نیست.

در اسلام «سیاست» دارای قواعد و اصول اخلاقی خاصی است:

﴿وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ ٱلنَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ (نساء: ۵۸)

«و هنگامی که در میان مردم به داوری نشستید، دادگرانه داوری کنید».

«اقتصاد» دارای اصول و قواعد اخلاقی خاصی است:

﴿يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا ٱتَّقُوا اللهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ ٱلرِّبَوٰا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. فَأِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ أَمْوَالِكُمْ لاٰتَظْلِمُونَ وَ لاٰتُظْلَمُونَ. وَ أَنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. وَ ٱتَّقُوا يَوْماً تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللهِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لاٰيُظْلَمُونَ﴾ (بقره: ۲۸۱-۲۷۸)

«ای مؤمنین! از خدا بپرهیزید و آن‌چه از ربا باقی مانده است رهاکنید اگر مؤمن هستید. پس اگر چنین نکردید بدانید که به جنگ با خدا و رسولش برخاسته‌اید، و اگر توبه کردید اصل سرمایه‌هایتان از آن شماست، نه ستم می‌کنید و نه ستم می‌بینید. و اگر [بدهکار] تنگدست باشد، او را تا هنگام توانایی مهلت دهید. و اگر ببخشید برایتان بهتر خواهد بود اگر بدانید [که این کار شما چقدر نزد خدا اجر و پاداش دارد این کار را می‌کنید]. و از عذاب روزی بترسید که در آن به سوی خدا بازگردانده می‌شوید، سپس به هر کس آن‌چه فرا چنگ آورده است به تمامی [جزایش] باز پس داده می‌شود و به آنان ستم نخواهد شد».

روابط خانوادگی، روابط جنسی، روابط اجتماعی، روابط مسلمان با غیرمسلمان، روابط صلح و جنگ، تمام این روابط اصول و قواعد اخلاقی خاص به

خود را دارند.

دایره‌ی اخلاقیات در دین خدا به حدی گسترده است که تمام بشر و تمام مسایل مربوط به او را در برمی گیرد. در این دین حتّی غذا خوردن، لباس پوشیدن، مسکن و... دارای آداب و اصول اخلاقی خاصی است. بـله، اخـلاق در اسـلام دامنه‌اش چنان وسیع است که غیر بشر را هم در بر می‌گیرد.

پیامبرﷺ می‌فرماید:

(مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَغْرِسُ غَرْساً إِلَّا كَانَ مَا أُكِلَ مِنْهُ لَهُ صَدَقَةً وَ مَا سُرِقَ مِنْهُ لَهُ صَدَقَةٌ وَ مَا أَكَلَ اَلسَّبُعُ مِنْهُ فَهُوَ لَهُ صَدَقَةٌ وَ مَا أَكَلَتِ اَلطَّيْرُ فَهُوَ لَهُ صَدَقَةٌ وَ لاٰيَرْزَؤُهُ أَحَـدٌ إِلَّا كَـانَ لَهُ صَدَقَةٌ). (مسلم رحمه‌الله)

«هیچ مسلمانی نهالی را نمی‌کارد مگر این که آن‌چه از آن خورده می‌شود بـرای او صدقه است. و آن‌چه از آن دزدیده می‌شود و آن‌چه که حیوانات می‌خورند و آن‌چه که پرندگان می‌خورند و هر کس که به سوی آن دستش را درازکند، برای او صدقه به حساب می‌آید».

و در حدیث دیگر می‌فرماید:

(فِي كُلِّ كَبِدٍ رَطْبَةٍ أَجْرٌ). (بخاری رحمه‌الله)

«علف و آب دادن به هر جانداری اجر و ثواب دارد».

حضرت عمر رضی‌الله‌عنه می‌فرماید: «اگر گوسفندی در عراق یا صنعا بلغزد مسئول آن خواهم بود که چرا راه را برای او هموار نکرده‌ام».

***

هدف ما در این قسمت ازکتاب بحث درباره‌ی اخلاقیات و آداب نیست؛ زیرا چنین موضوعی به یک مدارسه‌ی متخصصانه نیاز دارد وکتاب خـدا و احـادیث پیامبرﷺ منبعی سرشار در این زمینه هستند.

هدف ما در اینجا بـیان ارتـباط اخـلاقیات و آداب بـا «لا اله الا الله» و بـیان شمولیت این اخلاقیات و جایگاه آن در ساختار دین اسلام است؛ چنان جایگاه و چنان شمولیتی که اولین سوره و آخرین آیه‌ی نازل شده، به مسایلی اشاره دارند که مسایلی عقیدتی ـ اخلاقی می‌باشند.

با وجود چنین ارتباط تنگاتنگ بین عقیده و اخلاق در دین اسلام و تأکید بر آن

در آموزه‌های دینی، مسلمانان را می‌بینیم که از اخلاقیات بهره‌ی چندانی ندارند و این مسایل را از چارچوب عقیده‌ی اسلامی یعنی چارچوب «لا اله الا الله» خارج کرده‌اند و کارشان به جایی رسیده است که در عصر حاضر و در جوامع جاهلی معاصر بیش از همه کس به آن نیازمند هستند.(۱)

مردم امروز ـ جز آن‌هایی که خدا به آن‌ها رحم کند ـ در بی‌اخلاقی و بی‌بند و باری به سر می‌برند:

﴿ظَهَرَ ٱلْفَسَادُ فِی ٱلْبَرِّ وَ ٱلْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِى ٱلنَّاسِ﴾ (روم: ۴۱)

«فساد و تباهی در دریا و خشکی به خاطر کارهایی که مردم انجام داده‌اند، پدیدار گشته است».

امّا جاهلیّت معاصر چنان وانمود می‌کند که از مسایل اخلاقی بهره‌مند است و بر تربیت فرزندانش بر اساس آن بسیار حریص است.

ما با وجود زیبایی‌های ظاهریی که این جاهلیّت دارد هرگز فریب اخلاقیات و آداب آن را نمی‌خوریم؛ زیرا به خوبی می‌دانیم که این اخلاقیات در حقیقت بر اساس مصلحت و تحقق مصالح زمینی و فربه‌ترکردن چرخ زندگی امروزی است، تا این چرخ سریع‌تر از آن‌چه می‌تواند و با کمترین اصطکاک ممکن حرکت کند. سند این امر هم بسیار روشن است. یک سفید پوست اروپایی در جوامع غربی یک دستش را به عنوان دوستی دراز می‌کند و با دست دیگرش چاقویی را در پشت نگه داشته و هر آن آماده جواب دادن به هرگونه عکس العملی است. چنین فردی به خوبی می‌داند که هر سفید پوست دیگری چون او مسلح است. پس در چنین جامعه‌ای چه امیدی به دیگران می‌رود؟ در جامعه‌ای که هر فرد با دیگری در نهایت احتیاط برخورد می‌کند، تا برخوردی پیش نیاید چگونه جای امید است و چه خیری از آن می‌توان انتظار داشت؟!

در این جوامع آداب و رفتارهای خدایی وجود ندارد؛ زیرا نه با خدا در ارتباط است و نه با دین او. در نتیجه‌ی این گسستن و فاصله، هر سفید پوستی تجاوز به غیر خود را مباح می‌شمارد، و می‌داند در صورت مرتکب شدن به جنایت هیچ قاضی و

۱ـ در جوامع خود می‌بینیم که غیر مسلمانان بیش‌تر از مسلمانان بر اخلاقیاتی چون وفای به عهد و صحت معاملات و عدم دروغ و غیبت و... توجه دارند و این جای بسی تأسف است. (مترجم)

حاکم و پلیس سفید پوستی، شکستن استخوان‌های رنگین پوستان را جرم نمی‌داند و در تبرئه کردن مجرم سفید پوستی چون او مشکلی نمی‌بیند.

هیچ دانشمند سفید پوستی که خود را دانشمند آزاد می‌نامد (آزادیخواه است و خود را طرفدار آزادی می‌داند)، در این که صرب‌ها مسلمانانِ بوسنی و هرزگوین را قتل عام کنند و نسبت به آن‌ها مرتکب زشت‌ترین جنایت‌ها شوند، و بودائی‌ها و هندوهای بت پرست، مسلمانانِ برمه و هند را بسوزانند، هیچ مشکلی نمی‌بینند [چون زندگی او به خطر نمی‌افتد]. این در حالی است که مسلمانان ـ اگر واقعاً مسلمان باشند ـ، دارای «اخلاقی خدایی» هستند و اخلاق آن‌ها هیچ ارتباطی با مصالح زودگذر ندارد، و از دید آن‌ها اینگونه نیست که اهداف وسایل را توجیه کنند، بلکه این اخلاق عهد و پیمانی است که آن‌ها با خدای خود بسته‌اند. به همین خاطر است که اخلاق مسلمان با هجرت از جایی به جای دیگر تغییر نمی‌کند و هیچگاه فضا و جوّ حاکم بر او آن را دگرگون نمی‌کند؛ زیرا خداوندی که در سرزمین خود می‌پرستد همان خداوندی است که در سرزمین‌های دیگر وجود دارد و او را می‌پرستد، و میثاقش با خدا همان التزام و تعهدی است که با او در سرزمین خود بسته و به آن عمل کرده است.

وقتی «ابو عبیده جراح» شام را تصرف کرد و از اهلش که مسیحی بودند در مقابل حفاظت و حمایت از آن‌ها در برابر امپراطور روم کاتولیک مسیحی که آن‌ها را فقط به خاطر اختلاف مذهبشان اذیت و آزار می‌کرد، به دریافت جزیه قانع شد، بعد از مدتی شنید که هرقل لشکری عظیم برای باز پس گرفتن شام از دست مسلمانان آماده کرده است. ابو عبیده جزیه را به مسیحیان برگرداند و به آن‌ها گفت: ما این جزیه را در مقابل حفاظت و حمایت از شما گرفته‌ایم، اما شنیده‌ام لشکری عظیم برای حمله به ما آماده شده است و دیگر نمی‌توانیم از شما حفاظت کنیم، آن‌چه به ما داده‌اید بگیرید، اگر خداوند ما را پیروز کرد ما بر عهد و پیمان خود با شما وفاداریم. خداوند او را پیروز کرد. اهل شام با رضایت کامل جزیه را عودت دادند و به مسلمانان گفتند: شما با وجود این که با ما هم دین نیستید، رئوف‌تر و مهربان‌تر از هم کیشان ما هستید. بعدها اکثر آن‌ها در اثر چنین برخوردهایی مسلمان شدند.

اسلام در ماوراء هند تا سرزمین اندونزی با اخلاقیات و آداب بسیار والای

تاجران مسلمانی که با دیگران با آداب و تسامح اسلامی برخورد و معامله می‌کردند، انتشار یافت. مردمان این سرزمین‌ها دینی را که چنین نمونه‌های والایی را تربیت کرده بود، دوست داشتند، و چنین افرادی را به خاطر آن‌چه که در دلهایشان بود، نه به خاطر رنگ پوستشان، دوست داشتند. بعدها همین اخلاقیات باعث مسلمان شدن آن‌ها شد.

حالِ امّت آنگاه که متمسک به مقتضیّات «لا اله الا الله» می‌شود، چنین است. این چنین با اخلاقیات و آدابشان تمدن و فرهنگی را در زمین منتشر می‌کنند که بشر سال‌های سال از آن استفاده‌ها می‌برد. از طریق همین تمدن و فرهنگ است که در اروپا انگیزه‌هایی برای بیدار شدن به وجود می‌آید.

امّا اروپا ـ جز آن که خدا به او رحم کند - از اخلاقیات و آداب «لا اله الا الله» تهی و بی بهره است و این در حالی است که جاهلیّت معاصر درکنار خود دین و آیین والا مقامی را با اخلاقیات عالی دارد اما از آن غافل است.

اخلاقیات و آداب اروپا ـ از جهت شکل ـ اخلاقیات و آداب اسلامی هستند. اخلاقیاتی چون؛ صداقت، امانت، محافظت بر وعده‌ها، اخلاص در کار، تلاش و فعالیت جدی و احترام به حقوق دیگران، بهداشت و... تنها فرق این اخلاقیات و آداب با آن‌چه در اسلام مطرح است، این است که در اسلام رعایت این امور به خاطر خداست، امّا در جاهلیّت معاصر بخاطر مصلحت. در اسلام رعایت این مسایل کل زندگی انسان را در بر می‌گیرد، امّا در جاهلیّت معاصر این مسایل تنها در دایره‌ی برخوردهای اجتماعی محصورند و مسایل دیگری چون سیاست هیچ آداب و اخلاقی را نمی‌شناسند، در آن دروغ و مکر و حیله و فریب دادن دیگران مباح است. اقتصاد بدون اخلاق است. در اقتصاد، خوردن مال مردم به باطل و از راه ربا امری است مباح. فریب دادن مردم به وسیله‌ی رسانه‌ها یا هر وسیله‌ی دیگر با هدف گردآوری سرمایه نزد سرمایه‌داران مباح است. روابط جنسی دچار چنان هرج و مرجی شده است که در تاریخ بشریت نمی‌توان برای آن نمونه‌ای را ذکر کرد.

امّت اسلامی، امروز با اخلاقیات اسلامی خود چه فاصله‌ای دارد؟!

ما (مسلمانان) مردم را به سوی اخلاقیات و آدابی چون آداب اروپایی که دارای منفعتی جزئی هستند، نمی‌خوانیم. اما سؤال اینجاست که: امّت اسلامی در

چه درجه‌ای از اخلاق به سر می‌برد، چه از لحاظ شکلی و صوری و چه از لحاظ حقیقی و واقعی؟!

هر جاهلیتی برای خود متمسک به اموری اخلاقی بوده است حتی جاهلیّت عرب، اما راستی جامعه‌ی اسلامی ما چه بهره‌ای از مسایل اخلاقی دارد؟!

امروز امت اسلامی چنان از مسایل اخلاقی خود فاصله گرفته است و در این زمینه چنان دچار شکست شده است که متأسفانه جوامع جاهلی در مقابل او بهترند [و کار به جایی رسیده که جوانان این امت آرزوی داشتن اخلاقیاتی همچون اخلاقیات آن‌ها را می‌کنند].

هیچ چاره‌ای جز برگشت به شناخت اخلاقیات به عنوان جزئی از مقتضیّات «لا اله الا الله» و سپس تربیت فرزندان امّت بر اساس این اخلاقیات نیست. مسلمانان نباید تنها به شناخت اخلاقیات خود اکتفا کنند آن‌ها این را باید بدانند که شناخت به تنهایی در واقعیت زندگی هیچ پیشرفتی را حاصل نمی‌کند.



مقتضیات فکری و عقیدتی «لا اله الا الله»

مسلمان تصوری خاص از هستی و زندگی و انسان دارد؛ تصوری که همه را به طراح هستی و آفریدگار آن و صورتگر حقیقی متصل می‌کند. او در این زمینه ازکتاب خدا و سنّت رسولش ﷺ استمداد می‌گیرد. تصوری که در کلیات و اصول و در برخی از جزئیات نیز با تصور جاهلی اختلاف دارد و همین اختلاف سبب شده که چگونگی و کیفیت تفکر و حتی منهج حیات و دیدگاه آن‌ها نسبت به ارزشها و هنجارها و بسیاری از امور با هم متفاوت باشد.[1] بر این اساس دعوت به اتخاذ راه و رسم غرب در چگونگی تفکر و تصور درباره‌ی زندگی، با هدف سکونت و ساکن شدن در دهکده‌ی ظالم جهانی، در حقیقت به معنی دعوت به رها کردن و پشت پا زدن و دست برداشتن از باورهایمان وگرویدن به گروهی دیگر از انسان‌ها و سرانجام تحقق بخشیدن به قول شاعر عرب است ـ اگر چه محتوا فرق می‌کند ـ:

وَ هَلْ أَنَا إِلَّا مِنْ غُـزَيَّةَ إِنْ غَـوَتْ　　　غَوَيْتُ وَ إِنْ تُرْشَد غُزَيَّةُ، أُرْشِدُ!!

«آیا من جز فردی از قبیله غزیه هستم که اگر گمراه شود، گمراه شوم و اگر راه یابد، راه یابم».

با گرویدن به آن دهکده، «دیدگاه جهانی شدن» یا «انقلاب صنعتی» به جای «قبیله‌ی شاعر قدیمی عرب»، پروردگارانی جدید در زندگی ما می‌گردند.

***

مسایل مربوط به هستی و ترکیبات آن و زندگی و انسان، وقتی به صورت یک حقیقت علمی درآمده باشند، نسبت به مؤمن و کافر هیچ تفاوتی نمی‌کنند؛ زیرا

۱ـ در این زمینه به کتاب «ویژگیهای ایدئولوژی اسلامی» بخش «ویژگی‌ها» نویسنده «سید قطب» مراجعه کنید.

چنین حقایقی هیچ ارتباطی با دیدگاه و موضع افراد ندارند. نقش علم هم در این زمینه تنها دنبال کردن آن‌ها و ثبت آن‌ها به عنوان حقایق علمی و تلاش در جهت استخراج یک قانون کلی از آن‌ها است.

امّا زمانی وضعیت تغییر می‌کند و بین مؤمن و کافر اختلافاتی به وجود می‌آید که علم درصدد تفسیر آن‌ها بر آید.

به منظور تفهیم مطلب، مثالی را ذکر می‌کنیم؛ مثلاً: یک مسئله‌ی علمی و مورد اتفاق این است که تمام مواد در اثر سرما منقبض شده و حجمشان کم و وزنشان سنگین‌تر می‌شود، جز آب که با انجمادش حجمش بیشتر و وزنش کمتر و در نتیجه آب منجمد (یخ) به سطح آب بالا می‌آید.

علم این پدیده را به عنوان یک قانون ثبت کرده و در این مسئله کسی با دیگری هیچ اختلافی ندارد و اصلاً این یک حقیقت علمی است و به فکر و عقیده‌ی انسان‌ها هیچ ارتباطی ندارد. واقعیت این است که این قانون قبل از آفرینش انسان نیز وجود داشته گرچه بعدها کشف شده است.

اما وقتی یک دانشمند جامعه‌ی جاهلی به این پدیده می‌نگرد، تنها تفسیری که از آن دارد این است که: این پدیده یک پدیده‌ی موجود در طبیعت است. دیگر چرایی آن را نمی‌داند. یعنی این پدیده را به طبیعت منسوب می‌کند؛ طبیعتی که داروین درباره‌ی آن می‌گوید: «طبیعت، همه چیز را خلق می‌کند و هیچ قدرتی نمی‌تواند آن را بیافریند». و سپس درباره‌ی همین طبیعتِ آفریدگار می‌گوید: «طبیعت کورکورانه و بی‌هدف در حرکت است».(۱)

امّا انسان مسلمان به این پدیده به گونه دیگری می‌نگرد و در آن تدبیری ربّانی برای حفظ موجودات آبی که خود آفریده است، می‌بیند. او حکمت امر را اینگونه تفسیر می‌کند که: اگر آب هم مثل سایر مواد در اثر سرما منقبض و وزنش سنگین می‌شد به ته دریا سقوط می‌کرد و هر آن‌چه سر راهش بود نابود می‌کرد و از بین می‌برد. حال خداوند (طبق قانونی که بر آب حاکم کرده است) در اثر انجماد آب را گسترش و به سطح آن بالا می‌آورد. با بالا آمدن آب منجمد شده (یخ) سقفی در دریا درست می‌شود که موجودات زنده را در فصل زمستان از نابودی حفظ می‌کند.

۱ـ به نظریات داروین مراجعه کرده، و کتاب «تطور» او را مطالعه کنید.

این دو دیدگاه نسبت به یک پدیده‌ی علمی چقدر با هم متفاوتند و تأثیرشان در دل‌ها چقدر با هم فرق می‌کند!!

***

جهان و زندگی و انسان از دید یک مسلمان، همه مخلوق خدا هستند؛ مخلوقی که خداوند با اراده‌ی خود آن‌ها را آفریده و به وجود آورده است و با اراده‌ی خود آن‌ها را سر و سامان می‌دهد و قوانینی را برای آن‌ها وضع کرده است:

﴿قُلْ أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ ٱلْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَاداً ذٰلِكَ رَبُّ ٱلْعَالَمِينَ. وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيهَا وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ. ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ إِلَى ٱلسَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ٱئْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ. فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمٰوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَ أَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَ زَيَّنَّا ٱلسَّمَاءَ ٱلدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَ حِفْظاً ذٰلِكَ تَقْدِيرُ ٱلْعَزِيزِ ٱلْعَلِيمِ﴾ *(فصلت، ۱۲-۹)*

«بگو: آیا به آن کسی که زمین را در دو روز آفریده است، ایمان ندارید، و برای او همگون‌ها و انبازهایی قرار می‌دهید؟ او آفریدگار جهانیان می‌باشد. او در زمین کوههای استواری قرار داد و خیرات و برکات فراوانی در آن آفرید و مواد غذایی زمین را به اندازه‌ی لازم مقدر و مشخص کرد. اینها همه روی هم در چهار روز کامل به پایان آمد، بدان گونه که نیاز نیازمندان و روزی روزی خواهان را برآورده کند. سپس اراده‌ی آفرینش آسمان کرد، در حالی که دود بود، به آسمان و زمین فرمود: چه بخواهید و چه نخواهید پدید آیید. گفتند: فرمانبردارانه پدید آمدیم، آنگاه آن را به صورت هفت آسمان در دو روز به انجام رساند، و در هر آسمانی فرمان لازمه‌اش را صادر کرد. آسمان نزدیک را با چراغهای بزرگی بیاراستیم و محفوظ داشتیم. این برنامه‌ریزی خداوند بسیار توانا و بس آگاه است».

چنین دیدی نسبت به جهان و... از تمام جوانب با دیدی که چنین معتقد است که جهان مخلوقی بدون خالق است، یا مخلوقی تصادفی، یا موجودی است ازلی که نیازی به خلق ندارد، بسیار بسیار متفاوت است.

﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ ٱلْخَالِقُونَ. أَمْ خَلَقُوا ٱلسَّمَاوَاتِ وَ ٱلْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ﴾ *(الطور، ۳۶-۳۵)*

«آیا ایشان بدون هیچ خالقی آفریده شده‌اند؟ و یا خودشان آفریدگارند؟ یا آنان

آسمان‌ها و زمین را آفریده‌اند؟ بلکه ایشان طالب یقین نیستند».

وقتی جهان تصادفی باشد و زندگی نیز به صورت تصادفی انجام گیرد و انسان نیز به صورت تصادفی در این کره‌ی خاکی به وجود آمده باشد پس چه چیزی این انسان را به هستی ارتباط می‌دهد؟ چه چیزی او را به هنجارها و ارزشها ارتباط می‌دهد؟ وقتی او بدون هدف به وجود آمده است، چگونه می تواند هدفدار زندگی کند؟! و در نهایت چگونه می‌تواند دارای اخلاقیاتی والا باشد؟! اصلاً مسایل اخلاقی نسبت به هستی و وجودی که تصادفی است معنی نمی‌دهد.

تفاوت بین این دو دیدگاه را ببینید و مشاهده کنید. آیا فاصله‌ی نتایج حاصله از این دو دیدگاه را مشاهده می‌کنید؟! دیدگاه مؤمنی که معتقد است، خداوند طراح هستی و آفریدگار آن از نیستی و صورتگر آن است، با دیدگاه آن که معتقد است طبیعت همه چیز را آفریده و طبیعت کورکورانه و بدون هدف در حرکت است.

این دو دیدگاه با هم فاصله‌ی بسیار زیاد دارند [داستان آن‌ها داستان آسمان و ریسمان است]. تفاوت این دو دیدگاه بسیار عمیق است به حدی که تمام جوانب زندگی را در بر می‌گیرد. وقتی ارتباط مخلوق (انسان) با خالقی که او و جهان و زندگی را آفریده است، قطع شود و همه چیز را بی هدف ببیند، در این صورت او با حیوانات چه فرقی خواهد داشت، آیا غیر از این است که او از آن‌ها گمراه‌تر است:

﴿**أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ**﴾ *(اعراف: ۱۷۹)*

«اینان همچون چهارپایان هستند، بلکه سرگشته‌ترند، اینان واقعاً بی‌خبر هستند».

چنین فردی با چنین دیدی نسبت به خود و هستی، در زمین گام برمی‌دارد و دیگران را نیز اینچنین می‌بیند. او در جهت بهره بردن از مسایل دنیایی حرکت می کند و همنوعان خود را نیز اینچنین می‌بیند، پس با هم نزاع می‌کنند تا مشخص شود که کدامیک بیشتر می تواند بهره ببرد و با چنین نزاعی همچون حیوانات می‌گردند، با این تفاوت که حیوانات از هدایت تکوینی برخوردارند و همین هدایت آن‌ها را از نابودی حفظ می‌کند اما او و امثال او چه؟! او و امثال او وقتی از ارزش‌های انسانی خود بی‌بهره شدند و در همان سطح غرایز حیوانیشان باقی ماندند و با آن‌ها زیستند و پا فراتر نگذاشتند، همین غرایز آن‌ها را گمراه کرده و هرگز از آن‌ها حمایت و محافظت نمی‌کند؛ زیرا از دایره و چارچوب و قانون زندگی انسانی خود خارج شده‌اند.

❊❊❊

از دید مؤمن علاوه بر این حقیقت که او و هستی و زندگی، مخلوق خداوند هستند، حقیقت دیگری نیز وجود دارد و آن این که تمام کائنات ـ جز گروهی از انسان‌ها ـ خدا را تسبیح می‌کنند:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي ٱلسَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي ٱلْأَرْضِ وَٱلشَّمْسُ وَٱلْقَمَرُ وَٱلنُّجُومُ وَٱلْجِبَالُ وَٱلشَّجَرُ وَٱلدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ ٱلنَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ ٱلْعَذَابُ﴾ (حج؛۱۸)

«آیا ندیده‌ای و ندانسته‌ای که تمام کسانی که در آسمان‌ها بوده و همه‌ی کسانی که در زمین هستند و خورشید و ماه و ستاره‌ها و کوهها و درختان و جانوران و بسیاری از مردمان برای خدا سجده می‌کنند و بسیاری از مردمان هم عذابشان حتمی است».

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلٰكِنْ لَاتَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾ (اسراء؛۴۴)

«هیچ موجودی نیست مگر این‌که حمد و ثنای او می‌گویند ولی شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید».

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي ٱلسَّمَاوَاتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱلطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾ (نور؛ ۴۱)

«مگر نمی‌بینی که تمام آنان که در آسمان‌ها و زمین به سر می‌برند و جملگی پرندگان در حالی که [در هوا] بال گسترده‌اند، سرگرم تسبیح [خدا و فرمانبر اوامر] او هستند؟ همگی به نماز و تسبیح خود آشنایند و خدا دقیقاً آگاه از کارهایی است که انجام می‌دهند».

﴿لِلّٰهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي ٱلسَّمَاوَاتِ وَٱلْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَٱلْآصَالِ﴾ (رعد؛۱۵)

«آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است خواه ناخواه، خدای را سجده می‌برند، همچنین سایه‌های آن‌ها بامدادان و شامگاهان در مقابلش به سجده می‌افتند».

بین این دو شعور یک فرق اساسی است؛ شعوری که هستی را تنها اجرام سماوی و کائنات زنده را دارای حیاتی مجرد می‌داند، و شعوری که تمام این اجرام و کائنات را مرتبط با هم و متوجه خالق خود که خداوند متعال است و تسبیح گوی او می‌داند.

یکی از این دو دیدگاه، انسان را در چارچوب محسوسات می‌بیند و دیگری عرصه را بر او باز می‌گذارد تا به تمام آن‌چه که می‌بیند و با حواس درک می‌کند و

نمی‌کند، ایمان داشته باشد. پس افق دیدش را گسترش می‌دهد و توجهاتش را وسعت می‌بخشد. این امر در روابط انسان‌ها با هم نیز تأثیر می‌گذارد و تنها در مادیات محصور نمی‌شود، بلکه علاوه بر مادیات، معنویات را نیز شامل می‌شود.



امر دیگری که علم جدید آن را عرضه می‌کند؛ اما همچنان دل‌ها را تاریک نگه داشته است، مسئله‌ی نظریات مادی محسوسی است که جاهلیّت معاصر بر اساس آن پایه‌ریزی شده و در اثر همین امر تصورات و افکارش را فاسد و تباه کرده است.

نظام دقیقی که هستی را به هم مرتبط کرده است تنها نظامی مکانیکی محض و مطلقی که علم بدان معتقد است، نیست، بلکه در ماورای آن یک برنامه‌ریزی دقیق وجود دارد که با انسان در ارتباط است.

حرکت زمین به دور خود یا به دور خورشید و فاصله‌ی آن با خورشید و ماه، ترکیبات موجود در فضای اطراف زمین، توزیع آب در سطح زمین، نقش و تأثیر کربن در فضای اطراف زمین و نقش گیاهان و درختان در پخش اکسیژن در فضا و... همه بر اساس محاسبات دقیقی انجام می‌گیرد با این هدف که زندگی و حیات انسان به شکل کامل انجام گیرد. اگر نسبت ترکیبات موجود در فضا کم یا زیاد شود، اتفاقاتی رخ خواهد داد که زندگی انسان را بر روی کره خاکی مختل و نابود می‌کنند.

چقدر فاصله بین این دو نوع احساس وجود دارد؛ احساس به فضل خداوندی و تدبیر و برنامه‌ریزی دقیق او در جهان هستی به منظور فراهم شدن شرایط یک زندگی صحیح بر روی زمین برای انسان، و احساس به این که تمام هستی راهی کورکورانه را در پیش گرفته و بدون هدف در حرکت است.

﴿اَللّٰهُ اَلَّذِی سَخَّرَ لَکُمُ اَلْبَحْرَ لِتَجْرِیَ اَلْفُلْکُ فِیهِ بِأَمْرِهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ. وَ سَخَّرَ لَکُمْ مَا فِی اَلسَّمَاوَاتِ وَ مَا فِی اَلْأَرْضِ جَمِیعاً مِنهُ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ﴾ (جاثیه؛ ۱۳-۱۲)

«خداوند همان کسی است که دریا را رام شما کرده است، تا کشتی‌ها برابر فرمان و اجازه او در دریا روان شوند و شما انسان‌ها از فضل خدا بهره گیرید، و شاید سپاسگزار گردید. و آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است همه را از ناحیه خود مسخر شما ساخته است. قطعاً در این نشانه‌های مهمی است، برای کسانی که می‌اندیشند».

علی‌رغم این که خود علم بر این هماهنگی دقیق بین نظام هستی و نیازمندی‌های انسان دلالت می‌کند؛ امّا دل‌ها همچنان از این حقیقت محروم و بی‌بهره‌اند و همچنان بر آن‌ها قفل‌هایی است:

﴿قُلِ ٱنْظُرُوا مَاذَا فِي ٱلسَّمٰوَاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ مَا تُغْنِي ٱلْآيَاتُ وَ ٱلنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ (یونس؛ ۱۰۱)

«بگو: بنگرید در آسمان‌ها و زمین [و ببینید که] چه چیزهایی است؟ آیات و بیم دهندگان به حال کسانی سودمند نمی‌افتد که نمی‌خواهند ایمان بیاورند».

***

علم، علم است امّا فرق اساسی در تحلیل مسایل آن است. این مربوط به علومی است که «علوم خالص» نامگذاری شده است. حتی در این علوم خالص نظریات بیشتر از حقایق علمی هستند. یک دانشمند مسلمان در گام نخست تمام نظریاتی که اراده‌ی خداوند در امر خلقت و تدبیر و حفاظت او را مد نظر ندارد و در تفسیر و تحلیل مسایل علمی دخیل نمی‌دهد رد می‌کند.

فرد مسلمان هر آن‌چه نام علم را به خود گرفته است، نمی‌پذیرند، گرچه آفاق را پر کرده باشد و مبلّغان آن را تبلیغ کنند؛ مانند: نظریه‌ی داروین، که با وجود فرضیه بودنش و این که هیچ حقیقتی را ثابت نکرد، در برهه‌ای از زمان تمام زمین را پر کرده بود و هر کس با آن مخالفت می‌کرد، او را متهم به جهالت و ارتجاع می‌کردند، و این در حالی است که امروز نظریات علمی جدید فکر داروینیسم را از اساس و پایه رد می‌کنند و تفسیرات جدیدی را از خلقت انسان ارائه می‌دهند.(۱)

در علومی که به «علوم انسانی» نامگذاری شده‌اند،(۲) اختلافات [بین مؤمن و غیر مؤمن] بسیار وسیع‌تر است. علوم انسانی، علومی هستند که به شناخت انسان از خود و آن‌چه زندگیش به آن وابسته است، تکیه دارند.

آن‌چه امروز در غرب علوم انسانی نامیده می‌شود، همه متأثر از نظریه‌ی

۱ـ به کتاب «ما اصل الانسان» تألیف موریس بوکای مراجعه شود.

۲ـ جایز نیست که مسلمانان اصطلاح «علوم انسانی» را برای این علم به تقلید از غربیان بکار گیرند، چراکه مقصود غربیان از این اصطلاح «علوم متعلق به انسان» نیست، بلکه مقصود «علومی است که علم آن از جانب انسان است، نه از طرف خدا».

داروین یعنی نظریه‌ی، انسان شکل تکامل یافته‌ی میمون است، می‌باشند. این علوم خواه علوم تربیتی باشد یا علم روان شناسی یا تاریخ و ادبیات و اقتصاد و جغرافیای انسانی.

مشکل اصلی این علوم تناقضات موجود بین آن‌هاست. این علوم تنها بر اساس اصل داروینی در زمینه‌ی انسان شناسی خلاصه نمی‌شوند، بلکه طرفداران آن‌ها با وجود پیشرفت تحقیقات علمی همچنان گمان می‌کنند که این نظریه یک اصل تجربی است که باید تسلیم نتایج آن شد!!

این دیدگاه و این گمان نسبت به علم اقتصاد و بحث‌ها و تحقیقات روان شناسی و علوم تربیتی شدت می‌گیرد.

انسان مسلمان در هر حال با توجه به مقتضیّات فکری و عقیدتی‌ای که از کتاب خدا و سنّت پیامبرﷺ گرفته است، نظریه‌ی داروینی مبنی بر حیوانی بودن انسان و نتایج حاصله از این نظریه را که در تحقیقات غربی در علوم اقتصاد و روان شناسی و تربیتی و تاریخی و... به عنوان علوم تجربی و خالصی که جدل ناپذیرند و پذیرفته شده‌اند و نظریات مشابه آن را رد می‌کند.

به مثالی در علم اقتصاد توجه کنید؛

علم اقتصاد غربی با این گفتار ناپسند شروع می‌شود: «**مشکل اقتصاد، مشکل کمبود است**». سبحان الله! خداوند درباره‌ی زمین می‌فرماید:

﴿وَ بَارَکَ فِيهَا وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَتَهَا﴾ *(فصلت: ۱۰)*

«خیرات و برکات زیادی در آن (زمین) آفرید و مواد غذایی آن را به اندازه مقدر کرد».

اما آن‌ها می‌گویند: مشکل، مشکل کمبود است!!

اینان دروغ می‌گویند، مشکل اصلی خود انسان است! انسان جاهل؛ جاهلی که می‌خواهد بیش از حد بهره‌مند شود. وقتی برنامه و دین خدا رها می‌شود، وقتی نیرومندان می‌خواهند ضعیفان را به بردگی در آورند، مایحتاج بشری کمتر از نیاز انسان‌ها خواهد بود. پس جنگ و نزاع در خواهد گرفت و بسیاری از مردم زیر خط فقر زندگی خواهند کرد؛ زیرا گروهی اندک ستمگرانه در رفاه کامل به سر می‌برند و تلاش و کوشش و مایحتاج ضعیفان را نابود می‌کنند. چنین عملی خواه در یک ملت

صورت گیرد، خواه در بین ملت‌های مختلف نسبت به یکدیگر صورت گیرد، یکسان است.

مشکل اقتصاد در حقیقت مشکل کمبود نیازمندی‌ها نیست، بلکه آن‌چه در این زمینه باید صورت گیرد تهذیب انسان است، تا آنگونه که مورد رضای رازق (خدا) است با رزق و روزی و نعمت‌های او برخورد کند. چنین تهذیبی نیز صورت نمی‌گیرد مگر این که انسان به خدا و روز قیامت ایمان بیاورد و امورات زندگیش را بر اساس چنین ایمانی پایه‌ریزی کند.

به مثال دیگری که هشداری در مورد انفجار جمعیت در قرن بیست و یکم است توجه کنید. علم تجربی می‌گوید: «آن‌چه تا امروز از دریاها بهره‌برداری شده است، بیش از یک دهم ذخایر موجود در دریا نیست. زمین با تمام خشکی و آبهایش چندین برابر بیشتر از جمعیت امروزی را می‌تواند در خود جای دهد، به شرط آن که از راه صحیح مورد استفاده قرار گیرد».

این فریادها (مشکل اقتصاد مشکل کمبود است)، فریادهای پلیدی هستند که از ناحیه‌ی سفید پوستان[1] سر داده می‌شوند و از رنگین پوستان می‌خواهند کنترل جمعیت را در پیش گیرند تا مزاحم لذت‌های ستمگرانه آن‌ها نشوند. تا آن‌ها بهتر بتوانند در اثر غفلت رنگین پوستان زمین را هر چه بیشتر غارت کنند و ذخایر آن را در جیب خود فرو ببرند. نابودی و هلاکتی که امروز از آن می‌ترسند ازدیاد نسل رنگین پوستان و بازپس‌گیری آن‌چه در دست ایشان است می‌باشد. در نتیجه فریادهای پلیدی را در قالب مسایل علمی سر می‌دهند و آن را در مراکز عالی علمی نیز تبلیغ می‌کنند.

به مثالی در علم روان‌شناسی توجه کنید؛

روانشناسان معاصر چنین ادعا می‌کنند که آن‌ها تجربی گشته‌اند،[2] در نتیجه نتایجی که به آن دست یافته‌اند همچون نتایج علمی و منطقی هستند که باید تسلیم آن‌ها شد.

امّا مسلمان متفکّر در برابر این ادعا سه اعتراض علمی وارد می‌کند:

۱ـ *منظور غربیان است.*

۲ـ *یعنی نظرات آن‌ها چون علوم تجربی به اثبات رسیده است.*

۱. کدامیک از مسایل درونی و نفسی را می‌توان در کارگاه و آزمایشگاهای علمی وارد کرد و بر آن عملیات تجربی انجام داد؟ آیا مسایل درونی، مسایلی محسوس یا نزدیک به آن هستند، یا اموری معنوی و بهترین ارزش‌ها و والاترین مسایل بشری هستند؟

انسانی را در نظر بگیرید که ملحد بوده و سپس مؤمن شده است. کدام آزمایشگاه می‌تواند او را مورد تجربه قرار دهد تا حقیقت ایمان را از او بستاند ـ یا درجه‌ی آن را مشخص کند ـ. کدام آزمایشگاه می‌تواند در درون او و احساسات و افکار او دخالت کند و تأثیر بگذارد.

۲. آن‌چه در تجربه‌های علمی اثبات شده این است که نتایج نمونه‌ی مورد آزمایش بر انواع خود تعمیم داده می‌شود. سؤال اینجاست که: آیا این تعمیم در تجارب علم روان شناسی می‌تواند صدق کند؟

آیا نسلی که امروز بر کره‌ی زمین زندگی می‌کند در تمام توجهات و امورات مهم، و در تمام ارزشها و افکار و عواطف و اخلاقیاتش، نماینده‌ی تمام نسل‌های نوع بشری است، تا نتایج به دست آمده از تجارب و آزمایش‌های او را بتوان بر کلّ بشر نسبت داد، و وجود و درونیات انسان‌ها را بر اساس این تجربه‌های به دست آمده تفسیر کرد؟

به عنوان نمونه، در مورد نسل صحابه رضی الله عنهم چه می‌گویید و چه نظریه‌ای دارید؟

آیا واقعاً آن‌ها انسان‌هایی نبودند که بتوان از آن‌ها معلومات و اطلاعاتی را درباره‌ی روان انسانی در بهترین و پاک‌ترین حالت‌ها به دست آورد؟

۳. اعتراض و اشکال سوم این که: اگر علم و روان شناسی به گمان آن‌ها علمی تجربی گشته، پس چرا تحقیقات روان شناسی در مورد یک تجربه آزمایشگاهی درباره‌ی نسل معاصر تفسیرهای مختلفی دارد؟

هرگز چنین نیست که آن‌ها ادعا می‌کنند. بعید است که علم روان شناسی، به عنوان یک علم تجربی پذیرفته شود، و نتایج به دست آمده از آزمایش‌های امروزی بعید است تفسیری شامل ارتباطات درونی ارائه دهد.

علم تاریخ را بنگرید.

وقتی صحبت از مصادر تاریخی موجود به منظور تحقیق در مورد حوادث آن می‌شود، در برخی از موارد حوادث به وجود آمده و درجه‌ی وثاقت آن‌ها مورد اتفاق مورخین است؛ امّا آن‌چه در تحقیقات تاریخی مهم است، نوشتن تنها حوادث نیست بلکه آن‌چه از همه مهمتر است، تفسیر حوادث، سپس صدور حکم بر اساس آن تفسیرها است. اینجاست که دیدگاه‌های مختلف نسبت به انسان و این که او کیست و از کجا آمده و حدود و توانایی‌های او چه مقدار است؟ و این که نقش او در زمین چیست؟ قوانین موجود در زندگیش چه قوانینی می‌باشند؟ با هم فرق می‌کنند. اینجاست که مورخ مسلمان با منهج و روشی منحصر به فرد که از کتاب خدا و سنت رسولش ﷺ اخذ کرده است، تفسیر خاصی از حوادث دارد، و دارای برداشت‌های خاصی از دست‌آوردهای بشری بر اساس معیارهای ویژه‌اش می‌باشد.

حداقل اختلاف بین مورخ اسلامی و دیگر مورخین در نامگذاری اشیاء با اصطلاحات اسلامیشان نیست بلکه فرق اصلی در اصولیات است. در عرف اسلامی و در اصطلاحات تاریخی آن، هر آن‌چه خدا جاهلیّت بنامد، جاهلی است، هر چند از دید مورخ غیر مسلمان تمدن نامیده شود. مورخ مسلمان می‌گوید: جاهلیّت فرعونی، رومانی، یونانی، فارسی، هندی، بودایی و...

دست‌آوردهای مادی و جنگی و علمی از دید یک مورخ مسلمان به تنهایی نمی‌توانند نخستین معیار برای ارزش‌گذاری دست‌آوردهای بشری در تمام تمدن‌ها باشند بلکه معیار پیشرفت در تمام زمینه‌ها این است که: آیا انسان اهدافی را که برای آن خلق شده به انجام رسانیده یا خیر:

﴿وَ مَا خَلَقْتُ ٱلْجِنَّ وَ ٱلْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات؛۵۶)

«جن و انس را جز برای عبادتم نیافریدم».

ادبیات را در نظر بگیرید.

انسان مسلمان روش خاصی برای بیان (ادبیات) دارد. او در زمینه‌ی ارزشیابی دست‌آوردهای ادبی، روش ویژه‌ای دارد که معیارهای آن را از تفکّر اسلامی نسبت به هستی و زندگی و انسان گرفته است. او در این زمینه به ارزش‌های اسلامی ملتزم است. او با این وسیله خود را از دیگران و روش‌ها و منهج‌های ارزشیابی آن‌ها که به

هیچ چیز ملتزم نیستند و با منهج‌هایی که شعارشان «فن برای فن و زندگی برای زندگی (بدون هیچ ارتباطی با هم)، است، و نیز با کسانی که هر چه می‌خواهند در لوای این شعارها می‌بافند، جدا می‌کند.

***

مجال بحث بیشری در این زمینه نیست. آن‌چه بیان شد تنها اشاراتی بود که هدف تأکید بر یک نکته‌ی مشخص است و آن مرتبط بودن این امور با «لا اله الا الله» است. متقضیّات فکری و عقیدتی «لا اله الا الله» انسان مسلمان را وادار می‌کند که با روشی خاص بیندیشد و فکر و اندیشه‌اش را با افکار جاهلی آمیخته نکند. اگر چه او در برخی از جزئیات و آن‌چه متعلق به حقایق علمی و تجارب آزمایشگاهی است با دیگران در ارتباط است، امّا بر خلاف دیگران از راه و روش ویژه‌ای به آن‌ها دست می‌یابد و با استمداد از کتاب و سنت، آن‌ها را تحلیل و تفسیر می‌کند.

او در علومی که به انسان مرتبط است (علوم انسانی)، با تفکر و عقیده‌ی ویژه‌اش در این علوم منحصر به فرد است؛ تفکر و عقیده‌ای که از حقایق مهمی درباره‌ی انسان که از کتاب خدا به دست آمده و عبارت است از این که: انسان مشتی خاک آمیخته با روح خدایی است، سرچشمه می‌گیرد. او نخست در قالب و شکل انسان بوجود آمد و هرگز حیوانی نبوده تا بعدها به انسان تبدیل شده باشد.

خداوند بر او نعمت‌هایی بخشیده تا هدفی که برای آن خلق شده به خوبی به انجام رساند.

مهمترین این نعمت‌ها بیداری و اراده و آزادی اوست و این که در پیش روی خود دو راه را می‌بیند که توانایی تشخیص آن‌ها و انتخاب یکی از آن‌ها را دارد. چنین ویژگی‌هایی است که او را از عالم حیوانات ممتاز و جدا می‌کند:

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّی خَالِقٌ بَشَراً مِنْ طِينٍ. فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ (ص؛ ۷۲-۷۱)

«وقتی پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی از گل می‌آفرینم، هنگامی که آن را سر و سامان دادم و در آن جان متعلق به خود را دمیدم، در برابرش سجده بزرگداشت و درود ببرید».

﴿وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره؛ ۳۰)

«زمانی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشین بیافرینم».

﴿وَ جَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمْعَ وَ ٱلْأَبْصَارَ وَ ٱلْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (نحل؛ ۷۸)

«و به شما گوش و چشم و دل داد تا [به وسیله آن‌ها بشنوید و ببینید و بفهمید و نعمتهایش را] سپاسگزاری کنید».

﴿وَ عَلَّمَ ءَادَمَ ٱلْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ (بقره؛ ۳۱)

«سپس به آدم نام‌های همه را آموخت».

﴿وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا. فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا. قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا. وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾ (شمس؛ ۱۰-۷)

«سوگند به نفس آدمی و به آنکه او را ساخته و پرداخته کرده است، سپس به او تقوا و گناه الهام کرده است، کسی رستگار می‌شود که نفس خویش را پاکیزه دارد و کسی ناکام می‌گردد که نفس خویش را [به معاصی] بیالاید».

﴿إِنَّا خَلَقْنَا ٱلْأِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً﴾ (انسان؛ ۲)

«ما انسان را از نطفه آمیخته آفریده‌ایم، و چون او را می‌آزماییم، وی را شنوا و بینا کرده‌ایم».

محقق و ادیب مسلمان با این روش فکری تربیت می‌یابد.

وقتی امّت اسلامی به دین و آیین خود ملتزم باشد چنین افرادی به وفور در امّت اسلامی دیده می‌شوند؛ امّا اگر امت اسلامی از دین خود غفلت کند، روز به روز، تعداد چنین محققان و ادیبانی کم و کمتر شده تا جایی که ممکن است امّت اسلامی از چنین افرادی محروم باشد.

ضرورت روی آوری و استقبال از تمدن جهانی مد نظر غربیان، و ضرورت تبادل فرهنگی[1] و ضرورت سکونت با اهل دهکده واحده‌ای که انقلاب صنعتی آن را بوجود آورده است، به معنی تقلید از اروپا در تمام مسایل است!

روی آوری و استقبال از تمدن جهانی و تبادل فرهنگ‌ها امری مطلوب است. همزیستی نیز مطلوب اما با عزتی که ایمان آن را در دل مؤمن ایجاد کرده است و با قوت و استواری تشخیص و تمیزی که منهج اسلامی در فکر مسلمان مؤمن آن را

۱ـ منظور از تبادل فرهنگی و آن‌چه در این زمینه مد نظر غربیان است چیزی نیست جز گرفتن تمدن از آن‌ها و این در حالی است که اگر خوب دقت کرد و دچار احساسات نشد به این واقعیت پی خواهیم برد که آن‌ها در این زمینه چیزی ندارند که به کسی ببخشند.

ایجاد می‌کند.

جهان ملحد و علمِ الحادی معاصر که تمام زمین را پر کرده است، علمی نیست که بشر به آن نیازمند باشد تا خود را به وسیله‌ی آن از نابودی نجات دهد، بلکه بشر به علمِ ایمانی[۱] و دانشمند مؤمن نیازمند است، و این همان چیزی است که منهج اسلامی آن را به وجود می‌آورد و آن را خلق می‌کند. و این همان چیزی است که ما آن را مقتضیّات فکری و عقیدتی «لا اله الا الله» نامیده‌ایم.

امّت اسلامی در حقیقت امّتی جهانی بود، امّتی بود که اروپا علوم را از او گرفت و روش‌های تجربی در تحقیقات علمی را از او یاد گرفت. امّت اسلامی، امّتی است که ـ علاوه بر توجه به مسایل ذکر شده ـ به مسایل ماوراء طبیعت (جهان غیب) نیز ایمان دارد، و این ویژگی و ممیّزه این امّت است که در آن واحد به دو جهان غیب و جهان شهادت (محسوس)، بدون کوچک‌ترین تناقضی ایمان دارد.



۱ـ علمی که انسان را بیش از پیش به خدا نزدیک کند.

مقتضیّات فرهنگی «لا اله الا الله»

در مورد تمدن و فرهنگی که امّت اسلامی در زمان شکوفائیش در مشرق و مغرب زمین و به ویژه در اندلس ایجاد کرد، بسیار بحث کرده، و ویژگی و خصوصیّات منحصر به فرد آن و وجوه اشتراک آن را با تمدن‌های دیگر برشمرده و بیان کرده و در این مسیر صادقانه پیش رفته‌ایم.

این تمدن متعلق به امّت و ملتی بود که حامل اسلام شد. این امت امتی بود که قبل از آن دخالت و مشارکتی در ایجاد هیچ تمدنی نداشت؛ امّا بعد از مسلمان شدنش مصدری از مصادر تمدن‌های دیگر و مؤثر در آن‌ها گردید.

آن‌چه در این قسمت در صدد بیانش هستیم، این است که: دست آوردهای فرهنگی امت اسلامی، امری اختیاری نبود که امّت اگر خواست آن را می‌گیرد و اگر نخواست رهایش می‌کند، بلکه این تمدن و فرهنگ و دست آوردهای آن جزئی از مقتضیّات «لا اله الا الله» بوده که امّت اسلامی ملتزم به اجرا و انجام آن بوده است و اگر به آن اقدام نمی‌کرد مورد سرزنش قرار می‌گرفت؛ زیرا در این صورت نسبت به ادای یکی از وظایفش که جزو مقتضیّات «لا اله الا الله» می‌باشد، کوتاهی کرده است.

امام غزّالی وقتی به مسئله‌ی «فرض کفایه» می‌پردازد، به این مطلب اشاره می‌کند که اگرکسی به این امر اقدام نکند، تمام امّت مرتکب معصیّت می‌شود، و اگر کسی یاکسانی این فرض را انجام دهند، تمام امّت از معصیّت مبرّی می‌شود، وگناه انجام ندادنش از آن‌ها ساقط می‌گردد. ایجاد فرهنگ اسلامی یکی از «واجبات کفایی» امّت اسلامی است گرچه به نظر من برخی از جزئیاتش «واجب عین» است و بر هر فردی که اقرار بر شهادتین می‌کند، اقدام به انجام آن واجب است.

آیاتی را در این زمینه دنبال می‌کنیم تا روند این تکلیف را مشاهده کنیم و ببینیم که این تکلیف چگونه جزئی از مقتضیّات «لا اله الا الله» شده است:

﴿وَ إِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلاٰئِکَةِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی ٱلْأَرْضِ خَلِیفَةً﴾ (بقره؛ ۳۱)

«زمانی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشین بیافرینم».

﴿هُوَ أَنْشَأَکُمْ مِنَ ٱلْأَرْضِ وَ ٱسْتَعْمَرَکُمْ فِیهَا﴾ (هود؛ ۶۱)

«اوست که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شما واگذار کرده است».

﴿وَ سَخَّرَ لَکُمْ مَا فِی ٱلسَّمَاوٰاتِ وَ مَا فِی ٱلْأَرْضِ جَمِیعاً مِنْهُ﴾ (جاثیه؛ ۱۳)

«و آن‌چه در آسمان‌ها و آن‌چه در زمین است، همه را از ناحیه‌ی خود مسخر شما ساخته است».

﴿وَ جَعَلْنَا ٱللَّیْلَ وَ ٱلنَّهَارَ ءَایَتَیْنِ فَمَحَوْنَا ءَایَةَ ٱللَّیْلِ وَ جَعَلْنَا ءَایَةَ ٱلنَّهَارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّکُمْ وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ ٱلسِّنِینَ وَ ٱلْحِسَابَ﴾ (اسراء؛ ۱۲)

«ما شب و روز را دو نشان قرار داده‌ایم؛ نشان شب را محو گردانیدیم و نشان روز را تابان کرده‌ایم. تا از فضل پروردگارتان بهره‌مند گردید و تا شماره سالها و حساب را بدانید».

﴿هُوَ ٱلَّذِی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فِی مَنَاکِبِهَا وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَ إِلَیْهِ ٱلنُّشُورُ﴾ (ملک؛ ۱۵)

«او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است. در اطراف و جوانب آن راه بروید و از روزی خدا بخورید و زنده شدن دوباره در دست اوست».

تمام موارد مذکور در آیات ـ مستقیم یا غیر مستقیم ـ وظایف و تکالیفی هستند که متوجه انسان می‌شوند؛ انسانی که خداوند او را خلیفه‌ی خود در زمین قرار داده است. همه‌ی این تکالیف جزو وظایف و تکالیف آن خلافتی است که انسان به خاطر انجامش آفریده شده و بارزترین این وظایف آبادانی می‌باشد.

وقتی این تکالیف متوجه عموم مردمی است که خداوند آن‌ها را جانشین خود در زمین قرار داده، و قسمتی از تکالیف او در زمین محسوب می‌شوند، در این صورت، چه کسی بر انجام دادن آن شایسته‌تر است؟ بدون شک، خلیفه‌ی راشده‌ای که مؤمن به خدا و ملتزم به اوامر نازل شده از طرف اوست، بهترین و شایسته‌ترین فرد بر انجام دادن این مهم می‌باشد.

آن‌چه در این التزام برای انسان مؤمن مهم است، تنها اقدام به آبادانی زمین نیست؛ زیرا این امر را انسان‌های غیر مؤمن و کافر نیز انجام می‌دهند. آن‌چه مهم است و وظیفه‌ی انسان مسلمان می‌باشد، اقدام به آبادانی زمین بر اساس منهج خداوند است، که همان مقتضیّات فرهنگی «لا اله الا الله» را تشکیل می‌دهد.

انسان فطرتاً مخترع است، به ویژه در زمینه‌ی فرهنگ و تمدن.

انسان فطرتاً شیفته‌ی صنعتی کردن مواد خاصّی است که روی زمین و در اطراف و اکنافش می‌یابد. این خصوصیّت یکی از ویژگی‌های است که او را از حیوانات که مواد را به همان شکل اصلی خود به کار می‌گیرند، جدا می‌کند. گرچه حیوانات درکار لانه سازی نظم و هماهنگی خاصّی را به کار می‌برند؛ ولی طبیعت خام و نپخته‌ی آن (مواد) را، آن گونه که انسان تغییر می‌دهد، حیوانات تغییر نمی‌دهند. انسان مواد خام را ذوب می‌کند، سپس تصفیه و بعدها از راه‌ها و عملیات شیمیایی گوناگون از حالت اصلی به حالت‌های جدید آن تغییر می‌دهد. این مسئله به تنهایی در ردّ نظریه‌ی داروین مبنی بر حیوانی بودن انسان کافی است. چنین ویژگی و صفتی در نتیجه‌ی دگرگونی و پیشرفت شکل و صوری انسان اتفاق نیفتاده است، بلکه یک مسئله‌ی فطری و درونی است که در وجود انسان نهفته است.

انسان فطرتاً تنها شیفته‌ی صنعتی کردن مواد خام نیست، بلکه شیفته‌ی اصلاح و بهبود بخشیدن مستمرّ مصنوعات خود و رساندن آن‌ها به نهایت درجه‌ی کمال یا نهایت درجه‌ی زیبایی ممکن نیز هست.

صنعتی کردن، بهبود بخشیدن و زیباسازی مواد، از ویژگی‌های منحصر به فرد انسان است که به وسیله‌ی این خصوصیّات از حیوانات ممتاز می‌شود. تمام این عملیات از ارکان تشکیل دهنده و ضروری فرهنگ و تمدن می‌باشند.

امّا واقعیت این است که معیار حقیقی یک فرهنگ و تمدن تنها موارد مذکور نیست.

مهارت در صنعتی کردن و اصلاح و بهبود بخشیدن و زیبا سازی، تلاشی است که نشانه‌ی برتری فرد یا گروه و امّتی، بر فرد یا گروه و امّت دیگر می‌باشد، و به تنهایی معیاری برای قضاوت درباره‌ی دست‌آوردهای افراد و... به شمار نمی‌آید.

در قوانین آموزشی، اصلی به نام «تجدیدی» وجود دارد، به این معنی که اگر

کسی در درسی تجدید شد او به عنوان دانش‌آموز قبول شده محسوب نمی‌شود گرچه در درس‌های دیگر نمرات خوبی را نیز کسب کرده باشد؛ زیرا برای قبولی کسب نمرات قبولی در تمام دروس لازم می‌باشد. چنین افتی، امری جزئی است و با امتحان دوباره در آن ماده ـ نه تمام مواد ـ جبران می‌شود.

قانون تجدیدی در زمینه‌ی دست‌آوردهای فرهنگی، جوابی است بر این سؤال که: آیا هر آن‌چه انسان از صنعتی کردن و اصلاح و بهبود و زیبا سازی انجام داده است هماهنگ با هدف وجودی او یا محقق اهدافش بوده است، یا در جهت عکس اهدافش بوده و حتّی تحقق آن‌ها را به تعویق انداخته است؟

معیار واقعی این است، معیاری که فرهنگ‌ها و تمدن‌ها بر اساس آن پایه‌ریزی و استوار می‌گردند.

جایگاه فرهنگ در مقتضیّات «لا اله الا الله» کجاست؟

گرچه در پاسخگویی به این سؤال آیات بسیاری وجود دارند؛ اما آیه‌ای از قرآن ما را کفایت می‌کند:

﴿هُوَ ٱلَّذِی جَعَلَ لَکُمُ ٱلْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فِی مَنَاکِبِهَا وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَ إِلَیْهِ ٱلنُّشُورُ﴾ (ملک؛ ۱۵)

«او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است. در اطراف و جوانب آن راه بروید و از روزی خدا بخورید و زنده شدن دوباره در دست اوست».

ذکر نشور (زنده شدن بعد از مرگ) درکنار گردش در اطراف و اکناف زمین و بهره‌مند شدن و خوردن نعمت‌های خداوندی و ارتباط آن با حساب و جزا و پاداش، یادآوری منهجی است که انسان مسلمان بدان ملتزم است. این منهج، منهج ربّانی است. التزام به حلال و حرام، مباح و غیر مباح و التزام به دستورات خداوند مقتضیّات «لا اله الا الله» را تشکیل می‌دهند.

﴿وَ ٱبْتَغِ فِیمَا ءَاتَاکَ اللهُ ٱلدَّارَ ٱلْآخِرَةَ وَ لاَتَنْسَ نَصِیبَکَ مِنَ ٱلدُّنْیَا وَ أَحْسِنْ کَمَا أَحْسَنَ اللهُ إِلَیْکَ وَ لاَتَبْغِ ٱلْفَسَادَ فِی ٱلْأَرْضِ إِنَّ اللهَ لاَیُحِبُّ ٱلْمُفْسِدِینَ﴾ (قصص؛ ۷۷)

«با آن‌چه خدا به تو داده است، سرای آخرت را بجو و بهره خود را از دنیا فراموش مکن، و همانگونه که خدا به تو نیکی کرده است، تو نیز نیکی کن، و در زمین تباهی مجوی که خدا تباهکاران را دوست نمی‌دارد».

به یاد قیامت بودن همراه با گردش در اطراف و اکناف زمین و صنعتی کردن و اصلاح و بهبود و زیبا سازی و التزام به آن‌چه نجات دهنده‌ی انسان در آخرت است، همه و همه «عبادت» خداوند به حساب می‌آیند. التزام به اوامر نازل شده از طرف خداوند تنها چیزی است که اهداف آفرینش انسان را محقق و تمدن و فرهنگ صحیح را می‌سازد.

تمدن و فرهنگ تنها در مهارت و تخصص در تولیدات مادی خلاصه نمی‌شود، گرچه مهارت و تخصص در موفقیت و قدرت بخشیدن به انسان در زمین مطلوب است؛ اما به تنهایی کافی نیست. بدون التزام و تمسّک به منهج صحیح، تمدن و فرهنگ حقیقی شکل نمی‌گیرد و فرهنگ و تمدنی جاهلی بوجود می‌آید (اگر تعبیر درست باشد)؛ تمدن و فرهنگی که قسمتی از اهداف خلقت انسان را محقق می‌گرداند. از طرف دیگر، آن قسمت را هم آن گونه که شایسته است محقق نمی‌گرداند و در نهایت آن را به سوی نابودی و فنا می‌کشاند.

صنعتی کردن و اصلاح در زمینه‌های مادی، نعمت‌هایی هستند که خدا به انسان ارزانی داشته است و او را با آن‌ها بر بسیاری از مخلوقاتش برتری داده است؛ اما آن‌چه از همه مهم‌تر و باارزش‌تر است و خدا به او بخشیده و بر او منّت می‌نهد، عبارت است از: عالم والا و عالم ارزشها و عدم محدود بودن او در مسایل زمینی و عالم مادیات است.

﴿وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوباً وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقَاكُمْ﴾ (حجرات؛ ۱۳)

«و شما را ملت ملت و گروه گروه قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست».

بدون این تقوا که از ایمان به وحدانیت خداوند و روز آخرت به دست می‌آید، صنعتی کردن و اصلاح و زیبا سازی مادیات امری نابودکننده خواهد بود، آنگونه که امروز در جاهلیت معاصر اتفاق افتاده است. جاهلیت معاصر بیش از حد در گرداب شهوات و بیش از حد در گیرودار به دست آوردن متاع دنیایی است. در نتیجه نابودی و هلاکتی که خداوند آن را بر ستمگران مقدر کرده است اتفاق خواهد افتاد:

﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ. فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ

رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ﴾ (انعام؛۴۵-۴۴)

«هنگامی که آنان فراموش کردند آن‌چه را که بدان متذکر شوند، درهای همه ی [نعمتها] را بر رویشان گشودیم تا آنگاه که بدانچه بدیشان داده شد شاد و مسرور گشتند، ما بناگاه ایشان را برگرفتیم و آنان مأیوس و متحیر ماندند. نسل ستمکاران ریشه کن شد و ستایش تنها پروردگار جهانیان را سزاست».

فرهنگ حقیقی، فرهنگی است که زمین را بر اساس منهج الهی آباد کند؛ فرهنگی که امور دنیا و آخرت و جسم و روح و کار و عبادت را یکجا جمع کند. فرهنگ حقیقی، فرهنگی است که تمام وجود انسانی را در نظر داشته باشد؛ حسیّات و معنویاتش را، فعالیت‌های جسمی و روحی و عقلیش را، و نیز با ابداعات و اکتشافاتش در جهان مادی خود را به عالم والا ارتقاء دهد. والاترین درجات فرهنگ و تمدن بشری این است که با گامهایش بر زمین راه برود، و در همان حال دلش کرانه‌های آسمان را بکاود و معلق به آسمان باشد.

فرهنگ و تمدن اسلامی در زمان اوجش، چنین فرهنگ و تمدنی بود. هیچ زمینه‌ای از زمینه‌های مطلوب نبود مگر این که مسلمانان در آن فرو رفته باشند؛ شهرسازی، راه سازی، گردش در زمین با هدف کشف مجهولات، بهره‌برداری از نعمت‌های الهی و نیروهای آسمانی و زمینی در جهت ساختن و آباد کردن، پیشرفت‌های علمی، اصلاح رفتارها و سلوک، راستی و صداقت، امانت و تلاش و قدرت و پشتکار و تمام صفتها و ویژگی‌هایی که یک امّت والا و بزرگوار را می‌سازد.

مرکز اسلامی را بنگرید؛ مرکزی که مردم در آن گرد هم می‌آیند و شروع هر کاری و عملی را از آنجا آغاز می‌کنند.

این مرکز جایی جز «مسجد» نیست؛ مسجد نه بازار است و نه مکان لهو و لعب دیوانگان. مسجد مکانی است که مردم در آنجا پروردگارشان را یاد می‌کنند. او را عبادت می‌کنند. در آنجا علم و دانشِ دینشان را فرا می‌گیرند. مسلمانان حرکت و گردش در اطراف و اکناف زمین جهت یافتن رزق و روزی خداوند را از مسجد آغاز می‌کنند، و بعد از مدتی به آنجا بر می‌گردند تا نمازشان را ادا کنند و به یاد آخرتی بیفتند که بعد از زندگی کوتاه دنیایی به آنجا باز می‌گردند. همان جایی که برای کسب سعادت در آنجا تلاش می‌کنند و اینگونه امر خدا را به تحقق می‌رسانند.

﴿فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَ كُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَ إِلَيْهِ ٱلنُّشُورُ﴾ (ملک؛۱۵)

«و در اطراف و جوانب [زمین] راه بروید و از روزی خدا بخورید. زنده شدن دوباره در دست اوست».

﴿وَ مَنْ أَرَادَ ٱلْآخِرَةَ وَ سَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُوراً﴾ (اسراء؛۱۹)

«و هر کس آخرت را بخواهد و برای آن تلاش سزاوار آن را از خود نشان دهد، در حالی که مؤمن باشد، این چنین کسی تلاشش بی‌سپاس و اجر نمی‌ماند».

مسجد مکانی نیست که مردم به آنجا بروند و در آنجا سکنا بگزینند و دست از سعی و تلاش در زمین بردارند. از طرف دیگر، سعی و تلاش در اطراف زمین هرگز آن‌ها را از برگشت به مسجد باز نمی‌دارد و سرگرم نمی‌کند. آن‌ها به مسجد برمی گردند تا انرژی لازم را برای ادامه‌ی زندگی برگیرند:

﴿وَ تَزَوَّدُوا فَأَنَّ خَيْرَ ٱلزَّادِ ٱلتَّقْوىٰ﴾ (بقره؛۱۹۷)

«توشه برگیرید که بهترین توشه پرهیزگاری است».

نگاهی به جامعه‌ی بزرگ اسلامی بیندازید. این جامعه برآورده کننده تمام نیازهای مسلمانان است. این جامعه جایی برای پذیرش مهمانان است. انسان مسلمان بزرگوار است. روابط برادری و محبت، انسان‌ها را به هم ارتباط می‌دهد، پس مسلمانان یکدیگر را در این جامعه ملاقات می‌کنند. این جامعه مکانی است برای زیستن، خوردن، مکانی است برای ماندن. فرق اساسی بین این جامعه و جامعه‌ی جاهلی معاصر در این است که: جامعه‌ی اسلامی حرم امنی است که هیچ بیگانه‌ای در آنجا راه نمی‌یابد و در آنجا دیده نمی‌شود. اهالی این مرکز همه افراد یک خانواده هستند که بعد از فعالیت‌های روزانه در آنجا گرد هم آمده‌اند. این مکان، مکانی است که در آنجا اخلاق رعایت می‌شود؛ اخلاقی که خداوند آن را واجب کرده است. در آنجا زندگی دنیا با زندگی آخرت به هم گره می‌خورد.

این مرکز بزرگ اسلامی دارای آداب خاصی است:

﴿يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا لاتَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. فَأَنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَداً فَلاتَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ وَ إِنْ قِيلَ لَكُمُ ٱرْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَ اللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ. لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ

تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَ اللهُ يَعْلَمُ مَاتُبْدُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ. قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذٰلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ. وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لايُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ لْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ﴾ (نور، ۳۱-۲۷)

«ای مؤمنان! وارد خانه‌هایی نشوید که مربوط به شما نیست، مگر بعد از اجازه گرفتن و سلام کردن بر ساکنان آن. این کار برای شما بهتر است. امید است شما [این را] مدنظر داشته باشید. اگر کسی را در خانه‌ها نیافتید بدانجا داخل نشوید تا به شما اجازه داده شود. اگر هم به شماگفتند برگردید، پس برگردید. این [روش] پاکتر برایتان می‌باشد. خدا بس آگاه از کارهایی است که می‌کنید. گناهی بر شما نیست که [بدون اجازه] وارد خانه‌های غیرمسکونی شوید، چراکه شما حق استفاده از آن‌ها را دارید. خدا می‌داند آن‌چه راکه آشکار می‌سازید و پنهان می‌دارید. به مردان مؤمن بگو: چشمهای خود را فرو گیرند و عورتهای خویشتن را مصون دارند. این برای ایشان زیبنده‌تر و محترمانه‌تر است. بی‌گمان خداوند از آن‌چه که انجام می‌دهید آگاه است. و به زنان مؤمنه بگو: چشمان خود را فرو گیرند و عورتهای خود را مصون دارند و زینت خویش را نمایان نسازند مگر آن مقدار و آن چیزهایی که پیدا می‌گردد، و چارقد و روسریهای خود را بر یقه‌ها و گریبانهایشان آویزان کنند».

آداب و اخلاق این است. چنین آداب و اخلاقی فرهنگ و تمدن صحیح را می‌سازند. دین واقعی دارای چنین آداب و اخلاقی است.

***

در جامعه‌ی اسلامی به مؤسسات فرهنگی بنگرید؛ اداره‌ی نظارت و کنترل، مراکز دادگاهی، مدارس، بیمارستان‌ها، مراکز سالمندان، مراکز حفاظت از حیوانات، گرمابه‌های عمومی، کتابخانه‌های عمومی، اتحادیه‌های صنفی، مؤسسات خیریه، اوقاف و...

تمام مؤسسات مذکور بر تمدن و فرهنگی بودن یک جامعه دلالت دارند. در جامعه‌ی اسلامی آن‌چه از همه مهمتر است وجود انگیزه‌های دینی در چنین مؤسساتی به منظور تحقق اهداف دینی است. اگر مدتی در این جامعه گردش کنی، به هر جاکه می‌خواهی بنگری، چیزها یا افراد یا مؤسسات یا نظامی را خواهی دید

که خدا و روز آخرت را به یادت می‌آورد، و این که بزرگترین هدف در زندگی عبادت خداوند است، عبادت به معنای شامل و وسیع آن، عبادتی که آبادانی زمین را بر اساس منهج الهی در بر دارد.

علاوه بر این، جامعه‌ی اسلامی، خواه در یک حوزه‌ی کوچک باشد یا در یک حوزه‌ی بزرگ، جامعه‌ای است که در جهان دارای کمترین تخلّفات است، و کمتر دچار فاحشه و اعمال زشت می‌گردد. چنین امری به ایمان به خدا و روز آخرت و اجرای برنامه‌ی خداوند و شریعت او در زندگی برمی‌گردد.

هرگز جایز نیست که از عنصر فرهنگی غافل شد. ما در حالی از مقتضیّات فرهنگی «لا اله الا الله» بحث می‌کنیم که زیر سایه‌ی تمدن و فرهنگ وحشتناک جاهلی زندگی می‌کنیم؛ فرهنگ وحشتناکی که هیچ لحظه‌ای از شب و روز در آن تخلّفات قطع نمی‌شود.



به ریشه‌های التزام در زمینه‌ی فرهنگی بر می‌گردیم.

درباره‌ی وظیفه‌ی بشر، به طور عام، به عنوان خلیفه و جانشین خداوند در زمین، در ارتباط با آبادانی زمین بحث کردیم. و درباره‌ی وظیفه‌ی انسان مسلمان در زمینه‌ی آبادانی زمین بر اساس منهج ربّانی نیز بحث کردیم. اکنون می‌خواهیم درباره‌ی یکی دیگر از اصول التزام امّت اسلامی بحث کنیم که عبارت است از: «شاهد و گواه بودن» بر تمام بشریّت:

﴿وَ كَذٰلِكَ جَعَلْناكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَ يَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً﴾ (بقره؛ ۱۴۳)

«بی‌گمان شما را امّت میانه روی قرار داده‌ایم تا گواهانی بر مردم باشید و پیغمبر نیز بر شما گواه باشد».

شهادت و گواه بودن بر مردم مقتضی این است که این امّت نمونه‌ای صحیح و والا در تمام زمینه‌های خیر باشد:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنْكَرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ﴾ (آل عمران؛ ۱۱۰)

«شما [مسلمانان] بهترین امّتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید [مادام که]

امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایید و به خدا ایمان دارید».

همانا بزرگترین شهادت، شهادت بر حقّانیّت این دین و تبلیغ برنامه‌ی اسلام به تمام بشر و آگاه کردن و تعلیم دادن آن‌ها با الگوها و نمونه‌های عملی نیک است. مردم را تعلیم دهند که چگونه این دین را در زندگی واقعی خود به طور عملی اجرا کنند. تنها و تنها در چنین صورتی است که بر بشر گواه و شاهد خواهند شد.

شهادت در روز قیامت در برابر خداوند انجام می‌گیرد؛ خواه شهادت امّت اسلامی بر غیر یا شهادت پیامبرﷺ بر امّت اسلامی.

در روز قیامت پیامبرﷺ چگونه بر امت شهادت می‌دهد؟ اوﷺ به وسیله‌ی تلاشها و مجاهدت‌های خستگی ناپذیرش که در طول سیزده سال در مکّه و ده سال در مدینه انجام داد تا امت را با مسائل دین در قالب نمونه‌ای عملی و والا آگاه و بر اساس خواسته‌های دینی تربیتشان کند، امر شهادت را به انجام می‌رساند.

وقتی روز قیامت برپا می‌شود، ایشانﷺ در مقابل مولای خود قیام می‌کند و چنین می‌فرماید: «خدایا! آن‌چه امر فرمودی، تبلیغ کردم». او راست می‌گوید و سخنش پذیرفته می‌شود. امّتش نیز بر تبلیغ رسالتش شهادت می‌دهند همچون شهادت در «حجة الوداع»، آنگاه که همگان را مخاطب قرار داد و فرمود: آیا دین خدا را به شما نرساندم. همه به او جواب مثبت دادند و او را تصدیق کردند. پس فرمود: خدایا! شاهد باش.

امّت اسلامی نیز بر دیگران شهادت می‌دهند، اما مردم وقتی آن‌ها را تصدیق خواهند کرد که نمونه‌های عملی دین خدا بوده باشند؛ نمونه‌های عملی‌ای که دیگران دین و حقیقت آن را از آن‌ها درک کرده باشند.

امّت عملاً یک مدت طولانی اقدام به تبلیغ دین خدا کرد و در راه آن جهاد نمود و در یک قالب عملی به مردم آموزش داد که چگونه دین خدا را به مرحله‌ی اجرا و عمل در آورند.

آیا دین خدا تنها دین آخرت است و هیچ ارتباطی با دنیا ندارد؟ یا دین خدا در بر گیرنده‌ی دنیا و آخرت است:

﴿وَ ٱبۡتَغِ فِيمَا ءَاتَاكَ ٱللَّهُ ٱلدَّارَ ٱلۡآخِرَةَ وَ لَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ ٱلدُّنۡيَا﴾ (قصص: ۷۷)

«به وسیله‌ی آن‌چه خدا به تو داده، سرای آخرت را بجوی و بهره خود را از دنیا فراموش مکن».

آیا این دین تنها دین روح بدون جسد است؟

(وَ إِنَّ لِبَدَنِکَ عَلَیْکَ حَقاً). (بخاری رحمه الله)

«همانا بدنت بر تو حقی دارد».

آیا دین خدا تنها در عبادت به معنای محدود آن (انجام فرایض) خلاصه می‌شود؟

﴿فَأِذَا قُضِیَتِ ٱلصَّلاٰةُ فَانْتَشِرُوا فِی ٱلْأَرْضِ وَ ٱبْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللهِ وَ ٱذْکُرُوا اللهَ کَثِیراً لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (جمعه؛ ۱۰)

«آنگاه که نماز خوانده شد در زمین پراکنده شوید و به دنبال رزق و روزی خداوند بروید و خدا را بسیار یاد کنید، تا رستگار شوید».

دین اسلام بر اساس فرمایشات خداوند، دین سیاست، اقتصاد، اجتماع، جهاد و تلاش و فعالیت در جهت آبادانی و عمران زمین، مطابق منهج ربّانی است. پس امّت اسلامی اگر خواسته‌های دین را اجرا نکند، و نمونه‌ای عملی و مطلوب از خود ارائه ندهد چگونه می‌تواند به وسیله‌ی این دین بر مردم گواه باشد؟!

این یک مسئله‌ی اختیاری نیست که از امّت خواسته شود، بلکه یک وظیفه و تکلیفی است که باید انجام پذیرد.



در مرحله‌ی سوم، مسئله‌ی التزام به دین خدا مطرح می‌شود.

﴿هُوَ ٱلَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدیٰ وَ دِینِ ٱلْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی ٱلدِّینِ کُلِّهِ﴾ (صف؛ ۹)

«خداست که پیامبر خود را همراه با هدایت و آئین راستین فرستاده است تا این آئین را بر همه‌ی آئین‌های دیگر چیره گرداند».

دین در عالم واقع تنها با گفتار غالب نمی‌آید و پیروز نمی‌شود، گرچه دارای خطیبان و سخنوران و نویسندگان چیره دستی هم باشد که از قدرت گفتاری و نوشتاری والایی برخوردار باشند. کمتر کسی چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه به مجرد حقّ بودن دین خدا مؤمن می‌گردد. کمتر کسی چون یاران پیامبر صلی الله علیه و سلم با شنیدن حق و شناخت آن به نمونه‌ای بی‌مثال در مقابل ظلم و ستم تبدیل می‌شوند و قد علم می‌کنند.

بسیاری از مردم منتظر غالب شدن حق هستند تا گروه گروه وارد آن شوند. حق هم برای چیره شدن به وسایل و افرادی نیازمند است که از او پشتیبانی کنند. دین به

پشتیبانی گروهی از جوانان مؤمن نیازمند است که با ایمانی راسخ پایگاهی محکم برای آن گردند و چنان به آن متمسّک و ملتزم شوند که در مقابل ظلم‌ها و ستم‌ها و شکنجه‌ها تاب استقامت داشته باشند، و با تمام وجود و و هر چه دارند در راه آن تا آخرین لحظه‌ی زندگیشان فداکاری کنند.

قدرت و نیروی اسلام از چنین وسایل و ابزارهایی سرچشمه می‌گیرد:

﴿وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللهِ وَ عَدُوَّكُمْ وَ ءَاخَرِيْنَ مِنْ دُونِهِمْ لاتَعْلَمُونَهُمُ اللهُ يَعْلَمُهُمْ﴾ (انفال؛ ۶۰)

«برای [مبارزه با] آنان تا آنجاکه می‌توانید نیروی [مادی و معنوی] و [از جمله:] اسب‌های ورزیده آماده سازید، تا بدان دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید، و کسان دیگری جز آنان را نیز به هراس اندازید که ایشان را نمی‌شناسید و خدا آنان را می‌شناسد».

﴿وَ جَاهِدُوا فِي اللهِ حَقَّ جِهَادِهِ﴾ (حج؛۷۸)

«و در راه خدا تلاش و جهاد کنید، آنگونه که شایسته تلاش و جهاد در راه اوست».

«فرهنگ» نیز یکی از این ابزارها است.

اسلام به وسیله‌ی نمونه‌های فرهنگی که تربیت کرده بود، در مساحت گسترده‌ای از زمین انتشار یافت.

وقتی سخن از فرهنگ و تمدن می‌شود، طغیان فرهنگی موجود در کاخهای باشکوه به ذهن خطور می‌کند، در حالی که هرگز چنین نیست. این فرهنگ، فرهنگی به مفهوم اسلامی و مدنظر اسلامی نیست، بلکه چنین مسایلی در اصل نابود کننده فرهنگ می‌باشند.

﴿وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيراً﴾ (اسراء؛۱۶)

«هرگاه بخواهیم شهر و دیاری را نابود کنیم، افراد دارا و خوشگذران و شهوتران آنجا را چیره می‌گردانیم و آنان در آن دیار شروع به فجور می‌کنند، پس فرمان بر آنجا واجب می‌گردد و آنگاه آنجا را سخت در هم می‌کوبیم».

فرهنگ، قبل از هر چیز یک ارزش و هنجار به حساب می‌آید، سپس دارای یک قالب و تشکیلات مادی می‌گردد.

مسلمانانِ نخستین که دلهای مردم را برای پذیرش اسلام گشودند، مالک و

صاحب تمدن مادی بسیار بسیار اندکی بودند. اما در مقابل، صاحب اصول اساسی یک تمدن اصیل و واقعی و حقیقی چون: عزّت نفس، پاکی عواطف و احساسات، عدالت، حبّ، خشوع در برابر خدا، اهداف والا، اخلاقی متین و اصیل، حرکتی منظم و نظامی خاص بودند.

با استقرار امت اسلامی و تمکّن آن در زمین، مظاهر مادی آن نمایان شد، با این تفاوت که این مظاهر مادی در برابر اهداف والای اسلامی خاضع و فروتن شد، در نتیجه، این خضوع نوری شد که دلها و افکار مردم قاره‌های سه گانه آباد آن روز را روشن کرد.

این جریان ادامه یافت تا این که ثروتمندانِ امّت راه خوشگذرانی را در پیش گرفتند و فقرا نیز زمین‌گیر شده و در نتیجه سنّت تخلف‌ناپذیر خدایی امّت را فرا گرفت.

امروز فرهنگ پوچ و کاذب غرب هجوم آورده، و دل‌هایی را که از حقیقت اسلام تهی است مات و مبهوت خود کرده و به خود مشغول نموده است. هرگز چنین نیست، روی آوردن به تمدن غرب چیزی نیست که امّت را از عقب ماندگیش نجات دهد. آن‌چه امت را نجات می‌دهد، برگشت به مفهوم واقعی فرهنگ اسلامی است، مفهوم زیبایش؛ مفهومی که در آن هیچ اثری از بیهودگی و لهو و دیوانگی نیست. مفهومی که دارای محتوای والایی است؛ چراکه از «لا اله الا الله» استمداد جسته و جزئی از مقتضیات «لا اله الا الله» به شمار می‌آید.

مظاهر مادی در حدّ معمول یکی از ضروریّات زندگی پیشرفته امروزی بشر است؛ اما بدون ارزش‌های حقیقی اخذ شده از منهج ربّانی امتی را ایجاد نمی‌کند و محقق کننده‌ی هیچ یک از اهداف انسانی که خداوند از بندگانش می‌طلبد نخواهد بود:

﴿وَ اللهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَمِيلُوا مَيْلاً عَظِيماً﴾ (نساء؛ ۲۷)

«خداوند می‌خواهد توبه‌ی شما را بپذیرد، و کسانی که به دنبال شهوات راه می‌افتند می‌خواهند که [از حق] خیلی منحرف گردید».

***

مقتضیّات بیانی و گفتاری «لا اله الا الله»

«بگو، روح القدوس تو را همراهی می‌کند».

این فرموده‌ی پیامبرﷺ به حسان بن ثابتؓ است. شاعری که با اشعارش از رسول خداﷺ و دعوت اسلامی دفاع می‌کرد.

از فرموده‌ی پیامبرﷺ به حسان بن ثابتؓ، علاوه بر تشویق او و بر ادامه‌ی کارش، مباح بودن عملش را نیز می‌فهمیم. حتّی از کلام پیامبرﷺ چنین می‌فهمیم که گویی کار حسان بن ثابت یک تکلیف است و حضرتﷺ به او امر می‌کند.

پس، دعوت بر کسانی که خداوند نعمت بیان به آن‌ها بخشیده است حقّ دارد و آن دفاع از اوست. البته این نوع از دفاع یک فرض کفایه است و با انجام آن توسط برخی، تکلیف از بقیه ساقط می‌شود. بر دیگران نیز واجب است که در دفاع از دعوتِ حقّ، خود را به انجام کارهای دیگر مشغول کنند.

آن‌چه در این زمینه (بیان) بر صاحبان بیان و فصاحتِ کلام واجب و فرض عین است، التزام و پایبندی به اصول و قوانین اسلامی در بیاناتشان می‌باشد. این پایبندی به اصول و قوانین اسلامی همان مقتضیّات «لا اله الا الله» را تشکیل می‌دهد.

***

ما در اینجا قصد نداریم درباره‌ی روش‌های بیانی و خطابه در اسلام بحث کنیم؛ چرا که این مطلب یک بحث تخصصی است. ما در اینجا به اشاراتی در این خصوص اکتفا می‌کنیم.[1] در این فرصت اندک به یک مسئله‌ی بسیار اساسی می‌پردازیم که عبارت است از: ارتباط تمام فعالیت‌های انسان مسلمان با عقیده‌ی اسلامی به منظور تحقق این کلام خداوند است که می‌فرماید:

۱ـ به کتاب «*منهج الفن الاسلامی*» مراجعه کنید.

﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ...﴾ (انعام؛ ۱۶۳-۱۶۲)

«بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خداست که پروردگار جهانیان است و خدا را هیچ شریکی نیست...».

علاقه به بیان مطالب در یک شکل و قالب زیبا یک علاقه‌ی فطری است. این مطلب در میان هر امتی، دارای آداب و فنون خاصی بوده و می‌باشد.

با توجه به این که متخصصین در این زمینه (شاعران و ادیبان و...) در میان مردم بسیار نیستند، مشارکت بقیه‌ی افراد جامعه در این زمینه با استقبال و استفاده‌ی از دست آوردها و توانائی‌های این متخصصین، انجام می‌گیرد.

چون این توانایی و استعداد یک توانایی و استعداد فطری است و در چارچوب آیه و در قسمت «مَحيَايَ» قرار دارد؛ بنابراین واجب است در راه خدا که پروردگار جهانیان است به کار گرفته شود. بسیاری از مردم وقتی این سخن را می‌شنوند، چنین تصور می‌کنند که منظور این است که ادبیات باید در چارچوب پند و اندرز و موعظه خلاصه و محصور شود تا ادبی دینی گردد و در جهت رضایت خدا قرار گیرد؛ اما واقعیت این است که چنین چیزی هرگز مد نظر نیست. پند و اندرز در دین خدا دارای جایگاه خاص و ویژه‌ای است. اگر ادبیات تماماً به پند و اندرز تبدیل شود ضررش از نفعش بیشتر خواهد بود.

از یاران رسول خدا ﷺ روایت است که: « پیامبر ﷺ گاه گاهی ما را نصیحت می‌کرد تا احساس خستگی نکنیم».

وقتی حال یاران پیامبر (رضی الله عنهم) چنین است؛ یارانی که کلام پیامبر ﷺ را به سرعت می‌گرفتند تا آن را یادگرفته و عملی سازند و چنین مطمئن بودند که راه بهشت در گرو یاد گرفتن و عملی کردن آن سخنان است، پس حال ما که مردمانی عادی هستیم چگونه خواهد بود، آنگاه که بخواهیم تمام سخنانمان را در وعظ و پند و اندرز خلاصه کنیم؟!

هنر و فن و تکنیک بیان (فصاحت و بلاغت) هرگز به پند و اندرز و موعظه خلاصه نمی‌شود گرچه پند و اندرز خود نیز تکنیک‌ها و روش‌های خاصی دارد که اگر کلامی بلیغ بیان شود، عواطف و احساسات را بیشتر تحریک خواهد کرد.

تکنیک‌ها و روش‌های بیان و ارائه‌ی مطالب تکنیک‌های غیر مستقیمی هستند که کلام را به دل‌های مردم می‌رسانند و در وجدان و عواطف آن‌ها تأثیر می‌گذارند.

وظیفه‌ی مسلمانی که از نعمت فصاحت و بلاغت کلام برخوردار است، چیست؟

واقعیت این است که دعوت اسلامی همیشه و در هر زمانی نیازمند افرادی است متخصص که از او دفاع کنند.

مبارزه‌ی بین حق و باطل هم همیشگی و جاودانه است؛ زیرا ابلیس انسان‌ها را به آن وعده داده است:

﴿قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِراطَكَ ٱلْمُسْتَقِيمَ. ثُمَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَاتَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾ (اعراف؛ ۱۷-۱۶)

«اهریمن گفت: بدان سبب که مرا گمراه داشتی، من بر راه مستقیم تو در کمین آنان می‌نشینم، سپس از پیش رو و از پشت سر و از اطراف راست و چپ به سراغ ایشان می‌روم و بیشتر آنان را سپاسگزار نخواهی یافت».

بنابراین وجود افرادی مجاهد در میان مسلمانان امری لازم و ضروری است تا از این طریق خداوند متعال نیروهای شرّ را از بین برده و زمین را از فساد نجات دهد:

﴿وَ لَوْ دَفْعُ اللهِ ٱلنَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ ٱلْأَرْضُ وَ لٰكِنَّ اللهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى ٱلْعَالَمِينَ﴾ (بقره؛ ۲۵۱)

«و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله‌ی برخی دیگر دفع نکند، فساد زمین را فرا می‌گیرد، ولی خداوند نسبت به جهانیان لطف و احسان دارد».

امروز در راه مبارزه با دعوت اسلامی تمام شیوه‌های بیانی؛ خواه با هجوم مستقیم بر علیه اسلام و اصول و مفاهیم و عقیده و شریعت و سنت‌ها و رسم و رسومش، خواه با مشوش کردن اخلاق و اصول آن و سرگرم کردن مردم به مسایل بی‌ارزش، بکار گرفته شده و می‌شوند. در هر صورت این تلاش‌ها جزئی از فعالیت‌های بکارگرفته شده در جهت فریب دادن مردم و دورکردن آن‌ها از راه خداست.

در چنین موقعیتی بر آنانی که از نعمت بیانی شیوا و فصیح و بلیغ برخوردارند، واجب است وارد میدان مبارزه شده و پاسخ‌های دندانشکنی به این یاوه گوی‌ها بدهند. بر آنان است که با بیان حقیقت اسلام یا معرفی واقعی جاهلیت معاصر و

مفاهیم گمراه و موازین ناهمگون و نامتعادلش، یا با آشکار کردن تلاش‌های ویرانگری که شیاطین این جاهلیت برای منحرف کردن دیگران بکار می‌گیرند، یا با دعوت مردم به دست کشیدن از مسایل پوچ و بیهوده و بی ارزشی که خود را به آن مشغول کرده‌اند و پناه آوردن به ارزش‌های واقعی، حقیقت را آشکار کنند:

﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ. إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى ٱلَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ ٱلَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ﴾ *(نحل؛ ۱۰۰-۹۹)*

«بی‌گمان شیطان هیچ تسلّطی بر کسانی ندارد که ایمان دارند و بر پروردگارشان تکیه می‌نمایند. او تنها بر کسانی تسلّط دارد که او را به دوستی می‌گیرند و به واسطه‌ی او [به خدا] شرک می‌ورزند».

وقتی ادیبان به واجب خود عمل می‌کنند، دیگران نیز در این زمینه وظیفه دارند خود را به امور دیگر مشغول کنند و در این زمینه التزام به مقررات و اصول و قوانین اسلامی را هرگز فراموش نکنند.

بر ادیب مسلمان است که افکار و عواطفش چون سایر اعمال و کارهایش از اسلام سرچشمه بگیرد و مطابق قوانین اسلام باشد. ادیب در هر حال بشر است و هیچ انسانی ملائکه نیست و اصلاً واجب نیست که ملائکه باشد (همچون ملائکه باشد)؛ بنابراین او هم مثل سایرین دچار اشتباه می‌شود؛ زیرا: (**كُلُّ ٱبْنِ ءَادَمَ خَطَّاءٌ**). «هربنی آدمی خطاکار است». امّا بهترین گناه کار کسی است که توبه کند، آنگونه که پیامبرﷺ فرموده است.[۱] خداوند می‌فرماید:

﴿وَ ٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا اللهَ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ. أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعْمَ أَجْرُ ٱلْعَامِلِينَ﴾ *(آل عمران؛ ۱۳۶-۱۳۵)*

«و کسانی که چون دچار گناه شدند، یا بر خویشتن ستم کردند، به یاد خدا می‌افتند و آمرزش گناهانشان را خواستار می‌شوند، و بجز خداکیست که گناهان را بیامرزد؟ و با علم و آگاهی بر چیزی که انجام داده‌اند پافشاری نمی‌کنند. آنچنان پرهیزگارانی پاداششان

۱ـ حدیث را «امام احمد، ابوداود، ابن ماجه و ترمذی» روایت کرده‌اند. در ادامه ی حدیث چنین آمده است: «وَ خَيْرُ ٱلْخَطَّائِينَ ٱلتَّوَّابُونَ». امام ترمذی می فرماید: این حدیث غریب است زیرا تنها از طریق علی بن مسعدة از قتاده روایت شده است.

آمرزش خدایشان و باغهایی است که در زیر [درختان] آن‌ها جویبارها روان است و جاودانه در آن می‌مانند، و این چه پاداش نیکی است که بهره کسانی می‌گردد که اهل عملند».

بر ادیب مسلمان واجب نیست که از خصوصیات انسانی خود دست بکشد. آن‌چه بر او واجب است، این است که جز خیر به مردم نگوید. اگر لحظه‌ای از لحظات زندگی چیزی بر خلاف خیر بیان کرد و بر آن اصرار داشت، ـ این را بداند که ـ اصرار مانع بخشش است و خداوند تنها کسانی را می‌بخشد که «با علم و آگاهی بر چیزی (گناهی) که انجام می‌دهند پافشاری نکنند». پس بر این اساس یک ادیب مسلمانِ متعهد از تمام بیانات بی‌ارزش و دعوت به سوی آن‌ها خودداری می‌کند.

البته اشاره به امور بی‌ارزش و اشاره به انسان‌های بی‌مایه و پست، امری حرام نیست؛ زیرا در سوره‌ی یوسف توصیف دقیقی ازلحظات سقوط بشری ذکر شده است. قرآن در بیان داستان‌هایش تنها به بیان لحظات سقوط انسان اکتفا نکرده، آنگونه که نویسندگان با شیوه‌های فتنه انگیزی این کار را می‌کنند. علاوه بر این قرآن با هدف متعجب کردن خوانندگان به بیان داستان نمی‌پردازد، آنگونه که داستان سرایان با قهرمانان داستان اینچنین می‌کنند. لحظات پایانی داستان‌های قرآنی لحظات سقوط نیست، بلکه لحظه‌ی برگشتن و پرواز به سوی خداوند است:

﴿قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ. أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ. ذٰلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَ أَنَّ اللهَ لَايَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ. وَ مَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (یوسف؛ ۵۳-۵۱)

«زن عزیز مصر گفت: حق آشکار می‌شود. این من بودم که او را به خود خواندم و او از راستان است. این [اعتراف من] بدان خاطر است که بداند من در غیاب [او] بدان خیانت نمی‌کنم، و خداوند بی‌گمان نیرنگ نیرنگبازان را [به سوی هدف] رهنمود نمی‌کند. من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم؛ زیرا نفس به بدیها و نابکاریها می‌خواند، مگر نفس کسی که پروردگارم به او رحمت نماید، بی‌گمان پروردگارم دارای مغفرت و مرحمت فراوانی است».

ادیب مسلمان همچنین به جهان بینی اسلامی نسبت به هستی و زندگی و انسان ملتزم است. این جهان بینی همچنان که در کتاب «منهج الفن الاسلامی»

توضیح داده‌ام، عبارت است از: تصوّری شامل، وسیع و بسیار عمیق، که وجدان و ضمیر بشریّت را از حقّ لبریز می‌کند. تصوّری که هرگاه بخواهد از آن تعبیر نماید، تعبیری زیبا می‌کند. هنر و فنّ حقیقی این است، هنری که شایسته‌ی هنر بودن است. چنین هنری شایسته‌ی این است که هنرهای پوچ و بی‌ارزش را از میدان به در کند، یا آن‌ها را از راه کنار زند.

هرگاه مسلمانان و مؤمنانی که دارای نعمت فصاحت و بلاغت بیان هستند، ملتزم به مقتضیات بیانی «لا اله الا الله» باشند، صداهای ناهنجاری که امروز جهان را پُر کرده است، هرگز ظاهر نخواهند شد. تمام این صداها، صداهای ناهموار و ناشیرینی هستند که شایستگی وجود و ظهور ندارند. امروز، با کمال تأسف، به سبب خالی بودن میدان از ادیبان متعهدی که بتوانند با روش‌های تخصصی و تکنیکی زیبایی که یک فنّ خوب آن‌ها را می‌طلبد، مقتضیات «لا اله الا الله» را بیان و بدان‌ها ملتزم باشند، این صداها یافت و منتشر شده‌اند. هر چند قصد و هدف ما در اینجا پرداختن به جنبه‌ی تخصصی مطلب نیست؛ امّا ذکر مثال‌هایی که راهنمای راه باشند بدون اشکال خواهد بود.

سخنرانان و - به اصطلاح - ادیبان و هنرمندان جاهلی شعارشان این است که: فن برای فن (یعنی هنر در خدمت هنر)، و زیر لوای این شعار، فساد را در زمین برانگیخته و ترویج می‌دهند. این ادیبان از سوی صاحبان قدرت و مراکز مختلف نیز پشتیبانی می‌شوند و جمهور مردم نیز میل به سوی فساد و لهو و لعب دارند تا رفعت و بزرگی و به زعم خود در مسیر کمال گام بر دارند. دوستان ابلیس از یهود و غیر یهود نیز آن‌ها را فاسد کرده و سقوطشان را به ادعای کسب آزادی برایشان زینت می‌دهند.

اما یک ادیب و هنرمند مسلمان هدفش رفعت مردم به مستوای شایسته‌ی انسانی اوست؛ موجودی که خداوند او را گرامی داشته و او را بر بسیاری از مخلوقاتش برتری بخشیده است. در جاهلیت معاصر، هنرمندانی متعهد نیز وجود دارند که شعار هنر در خدمت هنر را نمی‌پذیرند؛ اما به جای آن شعار جاهلی دیگری را سر می‌دهند که عبارت است از: هنر در خدمت زندگی. سؤال اصلی این است که: کدام زندگی؟ چه کسی معیارها و اصول این زندگی را مقرّر می‌کند؟

یک هنرمند مسلمان نه شعار «هنر برای هنر» با مفاهیم جاهلی معاصر را می‌پذیرد و نه شعار «هنر برای زندگی». از نظر او، هنر همانند تمام فعالیت‌های دیگر است و هدف از آن عبادت خداوند به معنای تمام و کامل آن می‌باشد؛ معنایی که در برگیرنده‌ی آبادانی زمین بر اساس برنامه و منهج خداوند است.

وجود ظلم در زمین، با تمام اشکال و در تمام زمینه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعیش، مخالف تعالیم پروردگار جهانیان می‌باشد. خداوند متعال در یک حدیث قدسی چنین می‌فرماید:

(يَا عِبَادِي إِنِّي حَرَّمْتُ اَلظُّلْمَ عَلَى نَفْسِي وَ جَعَلْتُهُ بَيْنَكُمْ مُحَرَّماً فَلاتَظَالَمُوا).(*مسلم رحمه الله*)

«ای بندگانم! همانا من ظلم را بر خود حرام کردم و آن را در بین شما حرام گردانیدم، پس به یکدیگر ظلم نکنید».

بزرگترین ظلم، شرک به خداست؛ زیرا مصدر تمام ظلم‌هاست:

﴿وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَاتُشْرِكْ بِاللهِ إِنَّ الشِّركَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ (*لقمان: ۱۵*)

«زمانی که لقمان به پسرش ـ در حالی که او را پند می‌داد ـ گفت: پسر عزیزم! چیزی را انباز خدا مکن، واقعاً شرک ستم بزرگی است».

یک ادیب و یک هنرمند مسلمان به حکم مسلمان بودنش، در برابر تمام ظلم‌ها موضع انکار و جهاد اتخاذ می‌کند. پس فن و هنری را اختراع می‌کند که ظلم را محکوم کند و آن را به مردم بنمایاند، و به وسیله‌ی آن مردم را به مبارزه علیه آن و جایگزین کردن حقّ دعوت می‌کند. گاهی بین یک هنرمند مسلمان و یک هنرمند جاهلی که می‌خواهد با هنرش با ظلم مقابله کند و آن را از بین ببرد تشابهاتی دیده می‌شود؛ اما واقعیت امر این است که این دو در چندین امور تفاوت‌های اساسی با هم دارند:

۱. در جایگزینی‌ای است که ارائه می‌دهند. واقعیت این است که جایگزین حقیقی ظلم، نه سرمایه‌داری است و نه دمکراسی و نه لائیک و نه شکستن تمام قید و بندهای خودسرانه و بی‌حساب و کتاب و دعوت مردم به سوی هرج و مرج، و نه تفکّر وجودی و نه نوگرایی و نه تجدّدی که به سوی نابود کردن سنت‌های قدیمی و میراث گذشته و رها شدن و گسستن ارتباط با آن‌هاست.

جایگزین واقعی ظلم منهج ربّانی است. ظلم نخست از دنبال کردن منهج‌های بشری بوجود آمده است، و تمام جانشینان مذکورِ ظلم جزئی از منهج‌های جاهلی بشری هستند؛ روش‌ها و منهج‌های جاهلی‌ای که خداوند درباره‌ی آن‌ها می‌فرماید:

﴿أَفَحُكْمَ ٱلْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ (مائده؛ ۵۰)

«آیا جویای حکم جاهلیت هستند؟ چه کسی برای افراد پرهیزگار بهتر از خدا حکم می‌کند؟!».

۲. تفاوت دیگر در تفسیر حوادث بوجود آمده در اثر این ظلم‌هاست.

اگر یک ادیب و هنرمند، طرفدار تفسیر مادی از حوادث باشد، تمام اسباب را به اوضاع اقتصادی و حاکمیّت طبقه‌ی ثروتمند و خوارکردن طبقه‌ی زحمتکش بر می‌گرداند. حاکمان و ثروتمندان و فئودالیستها و سرمایه‌داران را محکوم می‌کند، و اشک‌هایی نیز برای زحمتکشان می‌ریزد؛ اما واقعیت این است که این اشک‌ها در واقع اشک‌هایی نه اخلاقی هستند و نه انسانی بلکه این اشک‌ها، اشک‌های سرمایه‌داری هستند که انگیزه‌اش ماتریالیسم و تفسیر مادی از تاریخ و دعوت به سوی نابود کردن فئودالها و جانشین کردن زحمتکشان به جای آن‌هاست.

اگر یک ادیب و هنرمند، طرفدار تفسیر و تحلیل درونی از حوادث بوجود آمده باشد، تمام اسباب را به اضطراب و مشکلات درونی بر می‌گرداند، و با مجرم با عطوفت برخورد خواهد کرد؛ زیرا او فقیر و طعمه‌ای است که ربوده شده و نسبت به جامعه‌اش بیگانه شده است.

اگر از طرفداران مرجئه باشد، تمام امور را به این مسئله بر می‌گرداند که انسان خودش را نیافته است؛ زیرا قید و بندهای دین و اخلاق و جامعه و شدیدتر از این‌ها فشارهای دیگران وجود فردیش را نابوده کرده است. بر اوست که ذات خود را بیابد و به فکر خود باشد نه دیگران. دیگران به هر سو می‌روند، بروند، حتی اگر به سوی جهنم! اگر از طرفداران تجدد و نوگرایی باشد، مشکل را در سنت‌های قدیمی و جنایت عدم آزادی می‌داند و تنها راه چاره را رهایی از این سنت‌ها و باورهایی می‌داند که روند را به تعویق انداخته و راه را بر روندگان و انقلابیون بسته است.

امّا یک هنرمند مسلمان که با هدایت الهی راه یافته است، حقیقت را برای

مردم روشن می‌کند. همانا حقیقتی ورای تمام این نامتعادلات و ناهنجاری‌های موجود در زمین وجود دارد که عبارت است از: عدم ایمان به خدا و روز قیامت، و به دنبال آن عدم پیروی از منهج الهی و اتخاذ حاکمان زمینی به خدایی به جای خدای واحد. سپس پیروی از منهج‌های خدایان زمینی و برنامه‌های آنان. این خدایان زمینی خواه فئودالیسم‌ها باشند یا سرمایه‌داران و یا کمونیست‌ها. نتیجه یک چیز است و آن چیزی نیست جز سرکوبی مستضعفین زیر قدرت این خدایان. تمام این عوامل در ایجاد فساد موجود دخیل و هر دو گروه نیز در این امر شریکند؛ هم گروه مستکبر که خود را شریک خدا می‌دانند و هم گروه مستضعف که از آن‌ها پیروی می‌کنند. اصلاح در زمین صورت نمی‌گیرد و ظلم نابود نمی‌شود مگر این که خدایان پوچ و دروغین از مقام خود تنزل کرده و آن را رها کنند و به تبع آن مستضعفان نیز از عبادت و پیروی آن‌ها دست بکشند. این امر تنها به وسیله‌ی عبادت خداوند واحد و جهاد مقدس در راه اعلای نام و برنامه‌ی او - جلّ جلاله - و نابودی طواغیت محقق خواهد شد.

آن‌چه بیان شد اشارات سریع و گذرا بر مسئله‌ی مطرح شده بود. هدف بیان جوانب مختلف مسئله نیست، بلکه هدف بیان خواسته‌ها و مقتضیات بیانی «لا اله الا الله» در زمینه‌ی ارائه‌ی بیانی زیبا از درونیات است. اگر به این مسئله، مسئله‌ی «تبلیغات» را نیز اضافه کنیم، با این دید که جزئی از بیان است، در مورد آن می‌گوییم:

«تمام تبلیغات امت اسلامی در پند و اندرز و درس‌های دینی خلاصه نمی‌شود، اگر چه پند و اندرز و دروس دینی جزو لاینفک تبلیغات اسلامی با هدف تذکر مردم نسبت به خدا و روز قیامت می‌باشند».

تبلیغات در امت اسلامی چند هدف را دنبال می‌کند که عبارتند از:

۱. آشنا کردن مردم به حقیقت دینشان، یعنی آشنا کردن مردم با مقتضیات «لا اله الا الله». این یک امر جدی و مستمری است که توقف‌ناپذیر می‌باشد، به طوری که زندگی پیامبرﷺ را به مدت سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه در برگرفت و هرگز در این مدت، آموزش مردم و آگاه کردن آن‌ها با مقتضیات «لا اله الا الله» لحظه‌ای قطع نشد.

۲. آگاه کردن مسلمانان از مکر و حیله و توطئه‌های دشمنان دین تا از آن‌ها برحذر باشند و در دام آن‌ها گرفتار نشوند. در سوره‌های مدنی بحث‌های مفصلی از این دشمنان آمده و به عواملی که آن‌ها را وادار به موضع‌گیری دشمنانه نسبت به «لا اله الا الله» و امت اسلامی کرده و روش‌های مکارانه‌ای که اتخاذ کرده و می‌کنند، و نیز وسایل پیشگیری از این مکرها و حیله‌ها، اشاره شده است.

۳. با دید مؤمنانه به مسایل و اوضاع جهان نگریستن و این که چه نیروهای در حال کار کردن هستند؟ موضع‌گیری برخی نسبت به برخی دیگر چیست؟ در جاهلیتی که زندگی مردم را دچار مشکل کرده، چگونه می توان مؤثر بود؟ در بوجود آمدن بحران‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فکری، که جهان را در بر گرفته، جاهلیت چه تأثیری داشته و چقدر تأثیرگذار خواهد بود؟ سنت‌های الهی که بر این حوادث مسلط هستند و می‌توان به وسیله‌ی آن‌ها این حوادث را تحلیل کرد، کدامند؟ راه خروج مردم از این مشکلات چیست؟

در این مانور تبلیغاتی (تبلیغات امت اسلامی) هیچ ذکر و ستایش و تمجیدی از قدرت‌های بزرگ نمی‌شود؛ زیرا این قدرت‌ها، یا قدرت‌های جاهلی هستند یا طاغوت‌هایی هستند که به قدرت خداوند و بر اساس سنت حاکم او بر زمین قدرت گرفته‌اند:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ ٱلْحَيَاةَ ٱلدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ﴾ (هود؛۱۵)

«کسانی که تنها خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند، اعمالشان را در این جهان بدون هیچ کم و کاستی به تمام و کمال می‌دهیم».

﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ﴾ (انعام؛۴۴)

«هنگامی که آنان فراموش کردند آن‌چه را که بدان متذکر شده بودند، درهای همه چیز را به رویشان گشودیم».

چنین کسانی سرنوشتشان در دنیا و آخرت چگونه خواهد بود؟

﴿حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ. فَقُطِعَ دَابِرُ ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا وَ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ﴾ (انعام؛۴۵-۴۴)

«تا آنگاه که بدانچه بدیشان داده شده شاد و مسرور گشتند، ما بناگاه ایشان را

بگرفتیم و آنان مأیوس و متحیر ماندند. نسل ستمکاران ریشه کن شد و ستایش تنها پروردگار جهانیان را سزا است».

﴿أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (هود؛۱۶)

«آنان کسانی هستند که در آخرت جز آتش دوزخ بهره و سهمی ندارند و آن‌چه در دنیا انجام می‌دهند ضایع و هدر می‌رود و کارهایشان پوچ و بی‌سود می‌گردد».

۴. یادآوری برنامه‌ای که خداوند برای مردم فرستاده است، که مهمترین دستورات این برنامه عبارتند از: دستور به امر به معروف و نهی از منکر، ایمان به خدا، گواه و شاهد بودن بر تمام بشریت و...، و نیز بیان روش‌هایی که امت با اتخاذ آن‌ها رسالتش را به تحقق می‌رساند، و نیز بیان نقش جهاد در زندگی امت و این که در پذیرش دین هیچ اجباری نیست و هدف از جهاد تنها از بین بردن فتنه و آشوب در زمین است:

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾ (انفال؛ ۳۹)

«و با آنان پیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند و دین خالصانه از آن خدا گردد».

وقتی چارچوب و اهداف تبلیغات اسلامی چنین است که ذکر شد، پس چنین تبلیغاتی چقدر با ارزش و گرانبها هستند، و چقدر شایسته است که در مقتضیات بیانی «لا اله الا الله» گنجانده شود.



کلام آخر در زمینه‌ی مقتضیات «لا اله الا الله» در برنامه و رسالت محمدی (اسلام) این که: مقتضیات ذکر شده بسیار بزرگ و مهم و شامل و در برگیرنده‌ی تمام جوانب زندگی و هستی و وجود بشری می‌باشند، و تمام خواسته‌های امتی را که خداوند مقرر کرده است که هدایت دهنده و پیشوا و شاهد بر کل بشریت، در تمام زمانها تا روز قیامت، باشند را در بر می‌گیرد.

این که تمام افراد امّت اسلامی در یک درجه از ایمان و عقیده نیستند، مسئله‌ای کاملاً صحیح و درست است؛ اما با این وجود ریشه‌ها و عوامل سه گانه‌ای وجود دارند که اگر امت بر اساس آن‌ها پایه‌ریزی نشود و حرکت نکند، خبری از ایمان نخواهد بود. این عوامل سه گانه عبارتند از: مقتضیات «ایمانی، عبادی و

تشریعی»؛ زیرا انکار این عوامل سه گانه یا انکار یکی از آن‌ها منجر به از بین رفتن ایمان و بروز شک در سه زمینه؛ عقیدتی، عبادی و تشریعی می‌شود. شرک در این زمینه‌ها شرک اکبر خواهد بود که خداوند هرگز آن را نمی‌بخشد مگر با توبه و برگشت به سوی او:

﴿إِنَّ اللهَ لاَيَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذٰلِکَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاَلاً بَعِيداً﴾ (نساء:۱۱۶)

«بی‌گمان خداوند شرك ورزیدن به خود را نمی‌آمرزد و بلکه پایین‌تر از آن را از هر کس که بخواهد می‌بخشد. هر کس که برای خدا انباز گیرد، به راستی بسی گمراه گشته است».

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ ٱلْبَيِّنَاتِ وَ ٱلْهُدىٰ مِنْ بَعدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي ٱلْكِتَابِ أُولٰئِکَ يَلْعَنُهُمُ اللهُ وَ يَلْعَنُهُمُ ٱللاَّعِنُونَ. إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ بَيَّنُوا فَأُولٰئِکَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ أَنَا ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ﴾ (بقره: ۱۶۰-۱۵۹)

«بی‌گمان کسانی که پنهان می‌دارند آن‌چه راکه از دلایل روشن و هدایت فرو فرستاده‌ایم، بعد از آنکه آن را برای مردم در کتاب بیان و روشن نموده‌ایم، خدا و نفرین کنندگان ایشان را نفرین می‌کنند. مگر کسانی که توبه کنند و به اصلاح بپردازند و آشکار سازند [آن‌چه راکه از اوصاف پیامبر و اسلام و دیگر حقایق راکه پنهان کرده‌اند]، چراکه توبه چنین کسانی را می‌پذیرم و من بسی توبه‌پذیر و مهربانم».

اما کوتاهی در مقتضیات دیگر (غیر از سه مورد ذکر شده)، یا عدم عمل به آن‌ها، اصل ایمان را نقض نمی‌کند بلکه با اصل ایمان منافات دارد و کوتاهی در آن‌ها معصیت است.

این از جهت احکام مرتبط به آن‌ها است؛ اما هدف ما در این فصل بحث در این زمینه نبوده[1] بلکه هدف ما بیان دو مطلب بود:

۱. تمام مقتضیات ذکر شده مرتبط به «لا اله الا الله» می‌باشند و «لا اله الا الله» بدون استثناء شامل تمام آن‌ها می‌شود و هیچکدام از آن‌ها از چارچوب آن خارج نیستند.

۲. تمام این مقتضیات برای اقامه‌ی امّت ربانی ضروری می‌باشند و بدون آن‌ها امّت ربانی بوجود نمی‌آید و هرکوتاهی در اجرای آن‌ها، کوتاهی در اجرای «لا اله الا

۱- در فصل آینده درباره‌ی نواقص «لا اله الا الله» بحث خواهیم کرد.

الله» و کوتاهی در استفاده کردن از نیروهای امتی خواهد بود که خداوند در روز قیامت درباره‌ی رسالتشان و چگونگی اجرای آن سؤال خواهد کرد:

﴿وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ﴾ (زخرف؛۴۴)

«و قرآن مایه‌ی بیداری تو و قوم تو است و از شما [درباره‌ی این برنامه‌ی الهی] پرسیده خواهد شد».

***

انحرافات وارد شده بر مفهوم «لا اله الا الله»

شمولیّت مفهوم «لا اله الا الله» در رسالت و برنامه‌ی محمدی (اسلام) با تمام مقتضیّاتش که در فصل گذشته از آن‌ها بحث شد، بهترین امت را در میان مردم بوجود آورد. شمولیّت این مقتضیّات در اسلام نسبت به ادیان دیگر بیشتر و فراگیرتر است و از این جهت که این دین کاملترین دین است این مسئله طبیعی و منطقی به نظر می‌رسد:

﴿ٱلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ ٱلْإِسْلَامَ دِيناً﴾ (مائده؛۳)

«امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آیین خداپسند برای شما برگزیدم».

از این جهت که این دین آخرین دین است این مسئله نیز طبیعی و منطقی است:

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لٰكِنْ رَسُولَ اللهِ وَ خَاتَمَ ٱلنَّبِيِّينَ﴾ (احزاب؛ ۴۰)

«محمد پدر هیچ یک از مردان شما نبوده و بلکه فرستاده خدا و آخرین پیامبران است».

و چون رسالتی است برای تمام بشریت، باید هم چنین باشد (شمولیّتش فراگیرتر باشد):

﴿وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيراً وَ نَذِيراً﴾ (سباء؛۲۸)

«ما تو را برای جملگی مردمان فرستاده‌ایم تا مژده رسان و بیم دهنده باشی».

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً﴾ (اعراف؛۱۵۸)

«ای پیغمبر! بگو: من فرستاده‌ی خدا به سوی جملگی شما هستم».

وقتی دین خدا با این رسالت (رسالت حضرت محمدﷺ) کامل شد و تمام بشریّت را مخاطب قرار داد، و تا روز قیامت نیز باقی خواهد ماند، و بعد از آن، رسالت و دین دیگری نخواهد آمد، در علم خداوند و تقدیرات او چنین مقدر گردید

که مقتضیاتش دارای چنان شمولیتی باشد که مسایل کوچک و بزرگ زندگی را تا روز قیامت در برگیرد. در اشاراتی که به بارزترین مقتضیات این دین شد، چنین مطلبی به روشنی نمایان شد.

اما چرا و چگونه این مقتضیّات در نسل‌های متأخر ـ جز آنان که خدا به آن‌ها رحم کرده است ـ دچار چنان تغییر و افتی شده که تنها در کلماتی جاری بر زبان خلاصه شدند، سؤالی است اساسی و نیاز به جواب دارد.

چنین مسئله‌ای، تاریخی طولانی دارد که در کتاب «واقعنا المعاصر» درباره‌ی برخی از نکات برجسته‌ی آن بحث کرده‌ام. در اینجا لازم می‌دانم که به بارزترین آن‌ها اشاره کنم تا به این نکته پی ببریم که چگونه «لا اله الا الله» به تدریج از مفاهیم زنده‌اش دور شد و مسلمانان چگونه به اندازه‌ی اهمالشان از مقتضیات «لا اله الا الله» فاصله گرفتند و کارشان به جایی رسیده که «لا اله الا الله» تنها در عبارتی خلاصه شده که بر زبان‌ها جاری می‌شود و در نتیجه‌ی آن امت به آن خس و خاشاکی تبدیل شده که رسول خداﷺ از آن خبر داده و درباره‌ی آن فرمودند:

(یُوشِکُ أَنْ تَدَاعَی عَلَیْکُمُ ٱلْأُمَمُ کَمَا تَدَاعَی ٱلْأَکَلَةُ عَلَی قَصْعَتِهَا. قَالَ قُلْنَا: یَا رَسُولَ اللهِ أَمِنْ قِلَّةٍ بِنَا یَوْمَئِذٍ؟ قَالَ: أَنْتُمْ یَوْمَئِذٍ کَثِیرٌ وَ لٰکِنْ تَکُونُونَ غُثَاءً کَغُثَاءِ ٱلسَّیْلِ). *(امام احمد رحمه‌الله و ابوداود رحمه‌الله)*

«نزدیک است که امّت‌های دیگر بر شما حمله کنند، چون حمله‌ی خورندگان بر ظرف‌های غذا [در اثر گرسنگی]، گفتیم: ای رسول خداﷺ آیا به خاطر کمی ما در آن روز است؟ فرمود: شما در آن روز زیاد هستید، اما چون خس و خاشاک روی آب می‌باشید (بی‌قدرت و بی‌حرکت)».

***

بارزترین عاملی که باعث شد «لا اله الا الله» از مقتضیاتش فاصله بگیرد، **تفکر «مرجئه»** بود. صاحبان چنین تفکری می‌گفتند: ایمان عبارت است از تصدیق قلبی یا تصدیق قلبی و اقرار با زبان، عمل داخل در تعریف ایمان نیست.

بسیار تعجب می‌کنم از نفوذ چنین تفکری در میدان و چارچوب تفکر اسلامی؛ زیرا اسلام تماماً عمل است.

دعوت تنها با عمل و جهاد انجام می‌گیرد.

حکومت اسلامی بدون عمل و جهاد اقامه نمی‌شود.

شریعت اسلامی بدون عمل و جهاد تحقق پیدا نمی‌کند و به اجرا در نمی‌آید.

جامعه‌ای که ملتزم به اوامر خداوند باشد، در عالم واقع، بدون عمل و جهاد نخواهد بود.

مجهز شدن به نیروهایی که خداوند امر فرموده، بدون عمل و جهاد صورت نمی‌گیرد.

آبادانی زمین بر اساس منهج الهی، بدون عمل و جهاد صورت نمی‌گیرد، و...

پس چگونه آن فکر وارداتی (مرجئه) به میدان تفکر اسلامی نفوذ کرده و کسانی در این میدان یافت می‌شوند که می‌گویند: ایمان عبات است از: تصدیق قلبی و اقرار با زبان و بس، و دیگر عمل در این تعریف جای ندارد.

این مصیبت از جانب دو دشمن یعنی فلسفه و منطق وارد شد.

وقتی می‌خواهیم تعریفی فلسفی یا منطقی از ایمان داشته باشیم، یکی از آن‌ها می‌گوید: تعریف باید به گونه‌ای باشد که قابل تغییر و قابل کم و زیاد نباشد و آن چیزی جز تصدیق و اقرار نیست.

قانون‌های بشری و به ویژه جاهلی ناتوان‌تر از آن هستند که با مشخص کردن چارچوب دین خدا بر بشریت حکومت کنند؛ دینی که قرآن و پیامبر خداﷺ چارچوب آن را مشخص کرده وکتاب و سنّت تعریفی جامع و مانع از آن ارائه داده‌اند. قرآن نیز بر این امر تأکید دارد که مرجع و مصدر تمام امور خداوند است:

﴿وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَحُکْمُهُ إِلَی اللهِ﴾ (شوری؛ ۱۰)

«در هر چیزی که اختلاف داشته باشید، داوری آن به خدا واگذار می‌گردد».

﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِی شَیْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ ذٰلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلاً﴾ (نساء؛ ۵۹)

«اگر در چیزی اختلاف داشتید، آن را به خدا و پیغمبر او برگردانید، اگر به خدا و روز آخرت ایمان دارید، این کار برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است».

چنین تفکری (مرجئه) با وجود این که متأثر از تهاجم فکری یونانی بود، مدت کمی باقی ماند و در دایره‌ی علم کلام محصور شد، یا به تعریف امروزی تنها در

برج‌های کج باقی ماند و هرگز به میدان واقعیت‌ها تنزّل نکرد، و مسلمانان همچنان مسایل دین را از کتاب خدا و سنت پیامبرشﷺ دریافت می‌کردند، و به آن‌چه علمایان کلام درباره‌ی مسایلی که هیچ ارتباطی با عالم واقع نداشت و آن را مرتب تکرار می‌کردند، هیچ توجه‌ای نمی‌کردند.

اما آنگاه که مردم در انجام واجبات کوتاهی کردند، مصیبت بزرگ شروع شد.

انسان از روزی که خلق شده است سستی و تنبلی در انجام واجبات و تکالیف جزو فطرت و طبیعت اوست:

﴿وَ لَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ ءَادَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً﴾ (طه؛۱۱۵)

«در آغاز کار به آدم فرمان دادیم، اما او ترک فرمان کرد و تصمیم درست و اراده استواری از او مشاهده نکردیم».

امّا خداوند داروی این درد را نازل فرموده که عبارت است از: «تذکّر و یادآوری»:

﴿وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ ٱلذِّكْرَىٰ تَنْفَعُ ٱلْمُؤْمِنِينَ﴾ (ذاریات؛۵۵)

«پند و اندرز بده، چراکه پند و اندرز به مؤمنان سود می‌رساند».

در نسل‌های برتر گذشته وقتی مردم کسی را می‌یافتند که آن‌ها را بیدار می‌کرد و آن‌ها را نه تنها با گفتار بلکه با الگوی عملی نیکو تذکر می‌داد، به راحتی اوامر او را می‌گرفتند و مشکلات تنها در مسایلی محدود می‌شد که خطر چندانی برای حیات و وجود امت نداشت. اما وقتی سستی اوج گرفت و فاصله با نسل‌های برتر زیاد و زیادتر شد و تذکرات و بیدارگری‌ها با قدوه و الگوی عملی و صالح کم رنگ شد، زمینه برای تفکر مرجئه بوجود آمد و چنین تفکری پا به میدان گذاشت و از برج‌های کج به میدان عمل و واقعیت‌ها تنزل یافت تا میدان عمل به مقتضیات «لا اله الا الله» را بپوشاند.

عمل به مقتضیات «لا اله الا الله» وقتی به صورت کامل یا نزدیک به کامل به وسیله‌ی نسل‌های گذشته انجام می‌گرفت، تفکر مرجئه هیچ جایگاهی در میدان عمل نداشت، اما وقتی عمل به مقتضیات «لا اله الا الله» چند درصدی فروکش کرد، تفکر مرجئه تنزل کرد، تا مساحتی از عمل به مقتضیات «لا اله الا الله» را بپوشاند و به مردم بگوید: علی رغم کوتاهی در عمل به مقتضیات «لا اله الا الله» ایمان شما

همچنان کامل است.

امّا وقتی کوتاهی در عمل به مقتضیات «لا اله الا الله» به پنجاه درصد رسید، مساحتی را که فکر مرجئه اشغال کرده بود گسترش و گسترش یافت، تا همچنان به مردم بگوید: ایمان شما علی‌رغم چنین کوتاهی‌ای در عمل باز هم کامل است. امّا وقتی این کوتاهی در تمام جنبه‌ها صورت گرفت کسانی یافت شدند که می‌گفتند: کسی که با زبان بگوید، «لا اله الا الله»، اگر چه به دستورات اسلام هم عمل نکند، باز هم مؤمن است.

با تمام انحرافاتی که در قول اخیر دیده می‌شود، در عصر حاضر بدتر از آن نیز یافت می‌شود و آن این که: تکلّم به «لا اله الا الله» مانع تکفیر است، اگرچه در روز متکلم به آن صد بار نیز با گفتار و عمل «لا اله الا الله» را نقض کند.

مشکل اصلی و اساسی در این زمینه کوتاهی مردم در انجام واجبات و عدم تذکّر با الگویی عملی و نیز کوتاهی بسیاری از عالمان از وظایف تربیتی و منحصر کردن فعالیتهایشان در مسایل آموزشی است، در حالی که وظیفه‌ی اصلی آن‌ها به عنوان وارثان پیامبرﷺ شامل هر دو قسمت تعلیم و تربیت توأماً می‌شود.

بدون شک تفکر مرجئه مشکل امت اسلامی را دوچندان کرد. وقتی مردم دچار اشتباه شوند، و چنین امری از بنی آدم طبیعی است، و بدانند که در اشتباه قرار دارند، در این صورت انحراف آن‌ها هر چند دامنه‌اش وسیع باشد، اما در جایی متوقف می‌شود و به جایی و قسمتی محصور می‌شود؛ زیرا انحراف در رفتار است نه عقیده. اما اگر خطا و اشتباه لباس شرعی به خود بگیرد، در این صورت انحراف هرگز در حدی معین و مشخص متوقف و محصور نخواهد شد؛ زیرا انحراف در این صورت دیگر انحراف در رفتار نیست بلکه انحراف در عقیده است. اگر مردم در انجام وظایف و تکالیف خود دچار کوتاهی شوند و به این امر هم واقف باشند که با این کوتاهی ایمانشان دچار مشکل می‌شود، این علم و آگاهی آن‌ها را وادار به برگشت می‌کند، به ویژه آنگاه که متذکر شوند. اما وقتی مردم در انجام وظایف دچار کوتاهی شوند، سپس کسی بیاید و به آن‌ها اطمینان دهد که علی‌رغم کوتاهی همچنان از ایمان کامل برخوردارند، در این صورت چه کسی رغبتی به بازگشت و جبران کوتاهی و انجام فرایضی دارد که به هر دلیلی از انجام آن‌ها کوتاهی کرده است؟

فکر ارجائی، فکری مخدر است که چنین گمانی را به سرکشان و منحرفان و غافلین تلقین می‌کند که با وجود کوتاهی در انجام واجبات، همچنان در راه خیر گام بر می‌دارند و مادام که در درونشان به وحدانیت خدا معتقد باشند و با زبان جمله‌ی «لا اله الا الله» را تکرار کنند، هیچ خطری ایمان آن‌ها را تهدید نمی‌کند.

***

بعد از تفکر مرجئه، استبداد سیاسی پا به عرصه میدان گذاشت، تا او هم قسمت دیگری از مقتضیات «لا اله الا الله» را اشغال کند؛ استبدادی که در حیات امت اسلامی چیز جدیدی بود.[۱]

حکمت شمولیّت مقتضیات «لا اله الا الله» که در رسالت محمدی جلوه‌گر می‌باشد، در منهج ربّانی بسیار روشن است. این رسالت با مقتضیّات منهج ربّانی در تمام زمینه‌ها بر زمین حکومت خواهد کرد تا:

﴿لِيَقُومَ ٱلنَّاسُ بِٱلْقِسْطِ﴾ (حدید؛۲۵)

«مردمان برابر آن دادگرانه رفتار کنند».

خداوند به خوبی می‌داند که عدالت سیاسی در زمین تنها از طرف حکّام محقق نمی‌شود؛ زیرا قدرت صاحبش را دچار طغیان می‌کند، مگر آن که خدا به او رحم کند، به همین دلیل است که این امر (عدالت سیاسی) را به حاکم واگذار نکرده است که اگر خواست عدالت بورزد و اگر خواست طغیان کند، بلکه ملت را در این امر به طور مستقیم مسئول قرار داده است، در حدیث آمده که ـ

(لاَ وَ ٱلَّذِی نَفْسِی بِيَدِهِ حَتَّى تَأْطُرُوهُمْ عَلَى ٱلْحَقِّ أَطْراً). *(ابوداود رحمه الله و ترمذی رحمه الله)*

«نه، سوگند به کسی که جانم در دست اوست [وظیفه شما تمام نمی‌شود] تا این که آن‌ها (حکام) را بر التزام به حق وادار کنید».

این درست است که رسول خدا ﷺ به شدت نهی کرده است از این که انسان در مقابل حاکمی که بر اساس شریعت خداوند حکم می‌کند، گرچه از او ستمی دیده شود، مسلحانه قیام کند؛ اما این نهی به خاطر ترس از ایجاد فتنه است؛ فتنه‌ای که صف مسلمانان را از هم بگسلد و وحدت آن‌ها را از بین ببرد و آن‌ها را از رسالت و دینشان و هدایت بشری منصرف کند. پیامبر ﷺ مردم را به سکوت در برابر ظلم

۱ـ کتاب «کیف نکتب التاریخ الاسلامی» را مطالعه کنید.

امر نکرده است، بلکه به آن‌ها هشدار می‌دهد که اگر در برابر ظلم سکوت کنند عذاب خداوند آن‌ها را در بر می‌گیرد. برای قیام در برابر ظلم راه‌های دیگری غیر از قیام مسلحانه وجود دارد که نتایج مفیدی را هم در بردارد؛ یکی از این راه‌ها، ایستادگی علما به عنوان وارثان پیامبرﷺ، در مقابل ظلم و برگرداندن حاکمان ظالم به سوی حق و ملتزم کردن آن‌ها بر حق است، گرچه در این راه دچار عذاب و شکنجه‌هایی شوند همانند آن‌چه امام احمد بن حنبل و ابن تیمیه و عزّ بن عبدالسلام و... دچار آن شدند.

امویان بر مخالفانشان بسیار سخت می‌گرفتند و آن‌ها را با بهانه‌های مختلف زیر شکنجه و فشار قرار می‌دادند، و از این می‌ترسیدند که مردم در مسایل سیاسی آگاه شوند و به آن بپردازند.

بهانه‌های بنی امیّه هر چه بود، شکافی را در مقتضیات «لا اله الا الله» بوجود آورد که آثار بسیار خطرناکی را در مسیر حرکت امت اسلامی در طول تاریخ برجای گذاشت. وقتی حکومت به استبداد تبدیل شد، وضعیت چنان شد که گویی این استبداد در زندگی حاکمان یک اصل است و باید همیشه بدان پایبند بود.(۱)

بعد از امویان، این استبداد در زمان عباسیان نیز دنبال شد، و بعد از آن به حکومت عثمانیان رسید، و هر روز این استبداد بیشتر و بیشتر گردید و امت چنان از مقتضیات «لا اله الا الله» فاصله گرفت که مفهوم دین در میان آن‌ها به تدریج از امور عام به امور خاص منحصر شد، و مفهوم شامل و فراگیر عبادت، تنها در شعایر عبادی چون نماز و روزه و... منحصر شد. درست است که در آموزه‌های دینی تأکید بسیار بر شعایر عبادی شده است اما این را باید دانست که چنین تأکیدی بر این اساس است که این عبادت‌ها پایه و اساس دین و مظهر عملی آن هستند.

تفکر ارجائی و استبداد سیاسی توأماً متعهد شدند که مساحت حقیقی دین را تصرف و آن را در بسیاری از مسایل زندگی خارج کنند که با چنین کاری تأثیرش در زندگی عملی کم خواهد شد و عوامل فسادی که زمین را پوشانده زندگی مسلمانان را نیز در بر خواهد گرفت.

علی‌رغم تمام این فعالیت‌های منفی دین را در میان امت همچنان باقی و

۱- خلافت عمر ابن عبدالعزیز خارج از این چاچوب است.

جاوید می‌بینیم و آثار آن همچنان به چشم می‌خورد و این به اجرا در آمدن و عملی شدن کامل آن در زمان نزولش برمی‌گردد.

با وجود تمام انحرافات به وجود آمده در میان امت و با وجود فعالیت‌های منفی که به منظور محو دین و آثار آن در عرصه‌ی زندگی انجام گرفته و می‌گیرد، خواست خداوند این است که این دین تا روز قیامت باقی بماند، و امّتی که حامل آن است نیز با وجود سستی و کوتاهی‌هایی که در این راه از خود نشان می‌دهد، همچنان باقی بماند. خداوند در هر قرن افرادی را مبعوث می‌کند که دین او را حفظ کنند، و مردم را به سوی آن دعوت نمایند. آثاری که از دین باقی مانده است، مانع شده است که درصد غالب مسلمانان دچار سستی و کوتاهی ناامید کننده‌ای شوند. این آثار بیشتر از این هم نقش داشته است به ویژه در مسایل اجتماعی که تهاجم فکری بعدها آن را استثمار کرد تا به مردم بگوید: این است آن دینی که به اجرا در آمد؟! این چه دینی است که با وجود به اجرا در آمدنش همچنان زمین پُر از فساد و ظلم است. به دین توجه نکنید، و امیدی به آن برای اصلاح اوضاع و احوالتان و رسیدن خیری از آن نداشته باشید.

امّتی که خداوند امانت خود را به آن‌ها واگذار کرد و آن‌ها را برای حمل آن برگزید، از همان روز نخست، «لا اله الا الله» را به زندگیشان مرتبط داد. امّا این امت با اهمال در مقتضیات «لا اله الا الله» و فاصله گرفتن از مقتضیات آن، دچار کوتاهی شدند، و نتیجه‌ی این کوتاهی ـ آنگاه که به خس و خاشاک تبدیل شدند ـ خسران و زیان بزرگی بود که نه تنها دامنگیر زندگی آن‌ها شد، بلکه کل بشریت را نیز در بر گرفت.



سپس ـ و در مرحله‌ی سوم ـ تصوف آمد، تا دایره را تکمیل کند؛ دایره‌ی افت و کوتاهی نسبت به مقتضیات «لا اله الا الله».

تفکّر تصوف نیز همچون تفکر مرجئه، وارداتی بود. واردات به دین اسلام؛ دینی که در زندگی، دین عمل و حرکت و دین مبارزه و جهاد در عالم واقع به منظور و با هدف اقامه‌ی آنچه خداوند نازل فرموده است، می‌باشد.

اسلام در حقیقت مردم را به «زهد» نسبت به متاع دنیایی دعوت می‌کند، و

سیّد زاهدان خود پیامبرﷺ بود؛ پیامبری که اگر می‌خواست تمام متاع دنیایی را در خدمت گیرد، می‌توانست، اما تنها به مقداری از آن که قوام دهنده‌ی او در امر عبادت باشد، اکتفا کرد. پیامبری که همسر مهربانش حضرت عایشه (رضی الله عنها) وقتی می‌بیند همسر مهربانشﷺ عبایش را فرش خود می‌کند. عبا را برایش دولا کرده تا مقداری از سفتی زمین که بر آن می‌نشیند کم کند. اما حضرتﷺ ناراحت می‌شود و دستور می‌دهد که عبا را به حالت اول برگرداند.

زاهد نسبت به مسایل دنیایی و اکتفا کردن به کمترین متاع دنیایی از اصیل‌ترین اخلاقیات اسلامی است؛ اما کمتر از این مقدار، هیچ ارتباطی با زهد و تصوف مورد نظر دین ندارد!

پیامبرﷺ زاهد بود، اما آیا از مردم فاصله گرفت، تا در صومعه‌ای دور از مردم و دور از میدان زندگی حیات را به سر ببرد؟!

پیامبرﷺ زاهد بود، امّا آیا به خود گفت که خلق را به خالق واگذار، اگر خواست آن‌ها را هدایت می‌دهد و اگر... وظیفه‌ی تو تنها هدایت خود است؟!

پیامبرﷺ زاهد بود، اما آیا لحظه‌ای از جهاد و مبارزه برای اعلای کلمه‌ی الله و دین او آسود، لحظه‌ای از دعوت و تربیت افراد و لحظه‌ای از مبارزه و حکومت دارای و مسایل مربوط به آن دست کشید؟! آیا از برنامه‌ریزی و تلاش و کوشش با تمام نیرو و توانائیش دست کشید؟ حتی کتاب‌های سیره می‌گویند: پیامبرﷺ چنان با جدیت راه می‌رفت که گویی همیشه در پی انجام کاری می‌رود.

اعمال و روش‌های منفی تصوف و مسئله‌ی عزلت، چقدر از نکات مثبت زهد و کشش و حرکات آن در جهت تغییر واقعیت‌های موجود و رشد مطلوب، فاصله دارد.

تفکر «فناء» که صوفی برای رسیدن به آن تلاش می‌کند، اساساً یک تفکر هندی است و ریشه‌ی اسلامی ندارد. تفکر رشد جنبه روحی و تسلط آن بر جسم است. اهمال در رسیدن به خواسته‌های جسم نیز، تفکری است که ریشه اسلامی ندارد.

تفکر «رها کردن واقعیت‌های موجود» با این ذهنیت که واقعیت‌های پستی هستند و دوری گرفتن از آن‌ها مایه‌ی نجات از پستی‌ها می‌شود، و تفکر «طهارت روح از پلیدی‌های جسمی با از بین بردن غرایز شهوانی» به منظور رهایی از آن‌ها و

رسیدن به سعادت در آخرت، تمرینات راهبان مسیحی است که در اسلام هیچ جایگاهی ندارد.

این افکار وارداتی چگونه وارد زندگی مسلمانان شد و با تفکر اسلامی آمیخته شد؟

در تصوف هندی انسان سعی می‌کند به جاودانگی برسد. این امر هم تنها و تنها با فنای خود (حلول) در «نیروانا» (نرفانا) یعنی «روح الارواح» و متحد شدن با او صورت می‌گیرد. - به نظر آنان - این حلول هم تنها و تنها با شکنجه‌ی جسم و پست کردن آن صورت می‌پذیرد، تا از این طریق روح از موانع و بازدارنده‌های رشدش آزاد شده و در جهان نورانی به پرواز درآید. با این کار انگیزه‌های زندگی تعطیل می‌شوند. این امر زیان و خسارت و از بین بردن و نابود کردن نیرو و توانایی نیست؛ زیرا زندگی دنیا از طرفی پلید و از طرف دیگر دارای قید و بندهای است که از رها شدن روح جلوگیری می‌کنند. اینجاست که باید این پلیدی‌ها را خنثی کرد یا حتی آن را نابود کرد، تا انسان به جاودانگی برسد و با «نیروانا» متحد گردد.

در دین مسیحی انسان این را می‌داند که فطرتاً گناهکار است، و مادامی که غرایز حیوانی او فعال باشند هیچ امیدی به اصلاح او نیست، پس آن غرایز جایگاه شیطان هستند، و جنبه‌های روحانی او در زندگی دنیایی امکان ندارد رشد کنند - مادامی که انسان بر این طبیعت خطاکار بودنش باقی بماند -؛ بنابراین واجب است غرایز جسمی و حیوانیش را از بین ببرد تا مغلوب شیطان نشود و روحش خالص خدا گردد و در آخرت با جاودانگی با پیامبران و قدیسین در عالم پاکی که شهوات آن را مکدّر نکرده‌اند، به سر ببرد.

چنین تفکراتی در اسلام هیچ جایگاهی ندارند.

جاودانگی در بهشت بزرگترین آرزوی انسان مسلمان است که با «ایمان» و «عمل صالح» و «جهاد» در جهت اعلای نام خدا و دین او به دست می‌آید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ ٱلْفِرْدَوْسِ نُزُلاً. خَالِدِينَ فِيهَا لاَيَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلاً﴾ (کهف:۱۰۸-۱۰۷)

«بی‌گمان کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، باغهای بهشت جایگاه پذیرایی از آن‌هاست. جاودانه در آنجا می‌مانند و تقاضای نقل مکان از آنجا را نمی‌نمایند».

﴿فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّی لاأُضِیعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَی بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِینَ هَاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیَارِهِمْ وَ أُوذُوا فِی سَبِیلِی وَ قَاتَلُوا وَ قُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَیِّئَاتِهِمْ وَ لَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَاباً مِنْ عِنْدِ اللهِ وَ اللهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ﴾ (آل عمران؛ ۱۹۵)

«پس پروردگارشان دعای ایشان را پذیرفت و پاسخشان داد که من عمل هیچ کس از شما را؛ خواه زن باشد یا مرد، ضایع نخواهم کرد. پاره‌ای از شما از پاره دیگر هستید [و همگی همنوع و همجنس می‌باشید]. آنان که هجرت کردند و از خانه‌هایشان رانده شدند و در راه من اذیّت و آزارشان رساندند و جنگیدند و کشته شدند، هر آینه گناهانشان را می‌بخشم و به بهشتشان در می‌آوردم. بهشتی که رودخانه‌ها در زیر آن روان است. این پاداش از سوی خدا است و پاداش نیکو تنها نزد خداست».

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا یَعْلَمِ اللهُ الَّذِینَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَ یَعْلَمَ الصَّابِرِینَ﴾ (آل عمران؛ ۱۴۲)

«آیا پنداشته‌اید که شما به بهشت در خواهید آمد، بدون آنکه خداوند کسانی از شما را مشخص سازد که به تلاش و پیکار برخاسته‌اند، و بدون آنکه خداوند بردباران را متمایز گرداند».

این که جسم انسان مکان شهوت است و شیطان در خون انسان جاری می‌شود و شهوت مرکبی است که انسان را اغوا کرده و او را دچار گناه و انحراف از راه خدا می‌کند، شکی نیست؛ اما علاج و درمان این مسایل در اسلام هرگز با کشتن و از بین بردن این شهوت و مصدر آن و تحقیر و تعذیب جسم نخواهد بود. خداوند این غرایز را در انسان خلق کرده است تا مشوق او و جهت آبادانی زمین باشد و به تحقق امر خلافت در زمین به او کمک کند. پس اگر انسان آن‌ها را نابود کند، دیگر چه مشوق و چه عاملی وجود خواهد داشت؟ و چه کسی زمین را آباد خواهد کرد؟

درمان چنین مسایلی در اسلام دارای چارچوب مشخصی است که آن‌ها را بدون زندانی کردن کنترل می‌کند:

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّیِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ، قُلْ هِیَ لِلَّذِینَ ءَامَنُوا فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا خَالِصَةً یَوْمَ الْقِیَامَةِ﴾ (اعراف؛ ۳۲)

«بگو: چه کسی زینتهای الهی راکه برای بندگانش آفریده است و همچنین مواهب

و روزیهای پاکیزه را تحریم کرده است؟ بگو: این چیزهای پاکیزه برای افراد باایمان در این جهان آفریده شده است. ولی در روز قیامت اینها در اختیار مؤمنان قرار می‌گیرد (خاص مؤمنان است)».

این چارچوب عبارتند از: مسایل حلال و حرام و مباح و غیرمباحی که خداوند در کتاب و سنت رسولش ﷺ مقرر فرموده است. هرگاه نفس به اوامر خدا ملتزم می‌گردد، انگیزه‌ها و غرایزش ـ که ملتزم به چارچوب ربّانی هستند ـ نه تنها مباح نمی‌باشند، بلکه در پاسخگویی به آن‌ها اجر و پاداش نیز موجود است:

(قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: وَإِنَّ فِي بُضْعِ أَحَدِكُمْ صَدَقَةٌ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ! إِنَّ أَحَدَنَا لَيَأْتِي زَوْجَهُ شَهْوَةً مِنْهُ ثُمَّ يَكُونُ لَهُ عَلَيْهَا أَجْرٌ؟ قَالَ: أَرَأَيْتُمْ لَوْ وَضَعَهَا فِي حَرَامٍ، أَكَانَ عَلَيْهِ فِيهَا وِزْرٌ؟ فَإِذَا وَضَعَهَا فِي حَلَالٍ فَلَهُ عَلَيْهَا أَجْرٌ). (مسلم رحمه‌الله)

رسول خدا ﷺ فرمود: «همانا در همبستری شما با همسرانتان اجر و پاداش است گفتند: یا رسول الله! یکی از ما با همسرش همبستر می‌شود و خود را ارضا می‌کند، اجر و پاداش دارد؟! فرمود: اگر شهوت خود را در راه حرام ارضا کند، آیا بر او گناهی نیست؟ پس اگر در راه حلال ارضا کند دارای اجر و پاداش است».

غرایز اصلاً پلید و منفور نیستند؛ زیرا پیامبر ﷺ می فرماید:

(حُبِّبَ إِلَيَّ مِنَ ٱلدُّنْيَا ٱلنِّسَاءُ وَٱلطِّيبُ وَجُعِلَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي ٱلصَّلَاةِ). (امام احمد رحمه‌الله و نسائی رحمه‌الله)

«از دنیا سه چیز محبوب من گردیده‌اند: بوی خوش و زنان و قرار داده شده است روشنی و نور چشم من در نماز».

آن‌چه پلید است، اعمال فاحشه یعنی تجاوز از حد و حدود و مقررات است.

بر این اساس انسان مسلمان برای راندن شیطان از خود هرگز سعی در از بین بردن غرایزش نمی‌کند. او به اوامر خدا و به آن‌چه برایش حلال کرده ملتزم است؛ بنابراین شیطان هرگز نمی‌تواند در امور او نفوذ کند و او را گمراه کند. در این هنگام است که جنبه‌های خدایی انسان رشد می‌کنند.

این که انسان خطاکار است، در این شکی نیست چراکه «هر بنی آدمی خطاکار است»؛ ولی این مانع نمی‌شود که انسان برای دستیابی به صفات خدایی یعنی التزام به اوامر خدا، در زندگی دنیایی تلاش نکند. انسان با این که دچار انحراف و اشتباه

می‌شود امّا خداوند او را گرامی داشته و او را بر بسیاری از مخلوقاتش برتری بخشیده است:

﴿وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي ءَادَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي ٱلْبَرِّ وَ ٱلْبَحرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ ٱلطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً﴾ (اسراء؛ ۷۰)

«ما آدمیزادگان را گرامی داشته‌ایم و آنان را در خشکی و دریا حمل کرده‌ایم، و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه روزیشان نموده‌ایم، و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتریشان داده‌ایم».

با توجه به نعمت‌هایی که خدا به انسان بخشیده و او را نسبت به علم و دانشش آگاه کرده و آن‌ها را به او آموزش داده، و نیروهای آسمانی و زمینی را مسخر او نموده، او را مکلّف کرده است که در زمین جانشینش باشد یعنی اوامر و منهج او را اجرا کند و مطیع او باشد و تنها او را عبادت کند و بس:

﴿قُلْنَا ٱهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً فَأَمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدىً فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاَ هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (بقره؛ ۳۸)

«گفتیم همگی از آنجا فرود آیید و چنانچه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی بر آنان خواهد بود و نه غمگین خواهند شد».

کسانی که پیرو هدایت خداوندی هستند و می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم، همان کسانی هستند که اوامر خدا را در زمین اجرا می‌کنند، و بهشت به آنان تعلق دارد.

﴿وَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ ٱلنَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (بقره؛ ۳۹)

«و کسانی که کافر شوند و آیه‌های ما را تکذیب کنند، اهل دوزخند و همیشه در آنجا خواهند ماند».

این مؤمنانی که منهج خداوند را در زمین اجرا می‌کنند. هرگز از بشریت و صفات انسانی خود خارج نشده و هرگز به ملایکه تبدیل نشده و با تمام این اوصاف آن‌ها نیز چون دیگران خطاکارند و دچار اشتباه و معصیت می‌شوند. تنها فرقی که در اینجا با دیگران دارند این است که بعد از ارتکاب معصیت توبه کرده و به سوی پروردگارشان بر می‌گردند.

﴿وَ ٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرُ

ٱلذُّنُوبَ إِلَّا اللهَ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ. أُولٰئِکَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعْمَ أَجْرُ ٱلْعَامِلِينَ﴾ (آل عمران؛۱۳۶-۱۳۵)

«و کسانی که چون دچار گناه شدند و یا بر خویشتن ستم کردند، به یاد خدا می‌افتند و آمرزش گناهانشان را خواستار می‌شوند و بجز خداکیست که گناهان را بیامرزد؟ و با علم و آگاهی بر چیزی که انجام داده‌اند پافشاری نمی‌کنند. آن چنان پرهیزگاران پاداششان آمرزش خدایشان و باغهایی است که در زیر درختان آن‌ها جویبارها روان است. و جاودان در آنجا ماندگارند و این چه پاداشی نیکو است که بهره‌ی کسانی می‌گردد که اهل عملند».

این فضل خدا بر بندگانش است که وقتی گناه می‌کنند و بعد استغفار و توبه می‌نمایند آن‌ها را از رحمت خود نمی‌راند، و هرگز به آن‌ها نمی‌گوید شما به سبب گناهانتان شایستگی خلافت خداوند در زمین را ندارید بلکه از آن‌ها راضی می‌شود:

﴿رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذٰلِکَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ﴾ (بینه؛۸)

«خدا از ایشان راضی و ایشان هم از خدا راضی و خشنودند این از آن کسی است که از پروردگارش بترسد».

داستان انسان در زمین بر اساس منهج ربّانی چیزی است که بیان شد. این منهج به اندازه‌ی وسع و توانائی انسان تلاش برای تحقق خلافت خداوند و جهاد دائم در جهت رفع شرّ را از او می‌طلبد و هرگز از او عزلت و گوشه‌گیری و نابود کردن غرایزش را نمی‌خواهد. پس تصوف با این افکار چگونه و از کجا آمده است؟ و بر چه اساسی گمان می‌کند که اعمال او آن‌ها را به خدا نزدیک می‌کند؟!

تفکر دوری گرفتن از مردم و رها کردن آن‌ها به خالقشان که اگر خواست آن‌ها را هدایت می‌دهد[1]، و مغلوب کردن غرایز جسمانی به منظور رهایی روح از جسم و

۱ـ خداوند به پیامبرش می‌فرماید: (إِنَّکَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لٰكِنَّ اللهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ...) (قصص؛۵۶) «تو هر که را دوست داشته باشی نمی‌توانی هدایتش کنی، بلکه این خداست که هر که را بخواهد هدایت می‌دهد».

و نیز می‌فرماید: ﴿لَيْسَ عَلَيْکَ هُدَاهُمْ﴾ (بقره؛ ۲۷۲) «هدایت آن‌ها بر تو نیست». اما با این وجود به پیامبر می‌فرماید: تو موظف هستی که تمام تلاشت را در جهت رساندن هدایت به آن‌ها و دعوتشان به سوی این هدایت به کار گیری و هرگز به او نگفته است که تو بنشین، هرکس راکه خواستم هدایت می‌دهم.

رها کردن تمام اسباب و توکل محض بر خدا[۱]، و قرار دادن «ناتوانی» به عنوان فضیلتی که امید به برکت آن می‌رود، همه‌ی این تفکرات از کجا سرچشمه گرفته و وارد تفکر اسلامی شده‌اند؟!

تمام این تفکرات در تعالیم اسلامی تفکرات ناشناخته‌ای هستند و به عنوان تفکرات وارداتی در اسلام شناخته شده‌اند.

وقتی مصیبت و مشکلاتی که امّت اسلامی به آن گرفتار شده است و عبارت است از: انحطاط تدریجی از مقتضیات «لا اله الا الله» به ویژه در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی، و نیز وقتی که به جای توجه به تمام مسایل بیشتر به مسایل شخصی و شعایر عبادی اهتمام داده می‌شود، در این حال و وضعیت تصوف پا به میدان می‌گذارد تا مصیبت را دوچندان کند و این کار را هم کرد. وقتی آمد به دو بخش فردی و شعایر عبادی «لا اله الا الله» تأکید بسیار ورزید و نگاهش را به تمام از مقتضیات سیاسی «لا اله الا الله» و مسئله‌ی جهاد به طور عام؛ خواه در زمینه‌ی مبارزه با دشمنان اسلام و خواه در زمینه‌ی امر به معروف و نهی از منکر در جامعه‌ی اسلامی، برتافت.

«تصوف» وقتی آمد که تفکر مخدر دیگری به نام «مرجئه» قبل از او ظهور کرده بود؛ تفکری که پیروانش چنین گمان می‌کردند که بدون عمل و جهاد و تنها با اوراد و اذکار و توسل به بارگاه صالحین و بهره‌مند شدن از برکات شیوخ و نیز به وسیله‌ی کراماتی که بر اولیاء و صالحان الهام می‌شود، به اهدافشان که همانا رضایت خداست می‌رسند.

***

در پایان این قسمت می‌خواهیم درباره‌ی تهاجم فکری و آثار آن در مقتضیات «لا اله الا الله» بحث کنیم.

۱ـ عدم اعتماد انسان به قدرت خودش و برگرداندن امور به قدرت و فضل و مشیت خداوند و طلب کمک از او، تمام اینها فضیلت هستند، اما صوفیه سعی می‌کند که اخذ اسباب نکند و بدون عمل از خداوند درخواست تحقق مرادش را بکند و تنها دلیلش ناتوانی است، در حالی که خداوند بندگانش را دستور به توکل بر او می‌دهد و در همان حال دستور به اخذ اسباب هم می‌دهد: ﴿وَ قُلْ اَعْمَلُوا﴾ «بگو کار کنند و فعالیت کنند» ﴿وَ أَعِدُّوا﴾ «آماده کنید».
البته این را نباید فراموش کرد که زاهدانی هستند که دارای عقیده سالم می‌باشند هر چند در میان مردم به صوفی مشهورند.

لازم و ضروری است یادآور شویم که تهاجم فکری در زندگی امّت اسلامی تأثیراتی را بر جای گذاشت.

تهاجم فکری وقتی بر امّت اسلامی وارد شد که امّت در اوایل جوانی به سر می‌برد. علت این امر هم به اشتباهی بر می‌گردد که گروهی از روشنفکران امّت بدان گرفتار شده بودند که فلسفه و منطق یونانی ابزار و وسایلی هستند که می‌توان آن‌ها را به خدمت اسلام در آورد.

این گمان، مسئله‌ای بسیار عجیب و شگفت‌آور بود، اما به هر حال اتفاق افتاد. می‌گویم عجیب است؛ زیرا امّت در یک وضعیت و بیداری و آگاهی قرار داشت که می‌توانست تشخیص دهد که کدامیک از سنت‌های یونانی به نفع اوست و کدام به نفع او نیست و می‌توانست آن‌چه را که می‌خواهد تصفیه کند. دلیل این امر هم به این مسئله برمی‌گردد که علی‌رغم مطالبی که از یونانی ترجمه می‌کردند، افسانه‌های مشهورشان را ترجمه نمی‌کردند؛ زیرا این افسانه‌ها که حاوی افکار بت‌پرستی بود با عقیده‌ی توحیدی که به آن ایمان داشتند متناسب و سازگار نبود. افسانه‌های بی‌هدفی که در آن‌ها خدایانی ذکر می‌شد که شایسته‌ی خدایی نبودند و با خداوند بزرگواری که این امّت به او ایمان داشت، سازگار نبود. پس به آن افسانه‌ها هرگز توجه نکردند و تنها به نقل علوم یونانی اکتفا کردند.

گروهی از روشنفکران فریفته و شیفته‌ی منطق و فلسفه‌ی یونانی شدند، با این گمان که اینها وسایلی و ابزاری نیرومند هستند که تنها در خدمت بت‌پرستی نیستند و می‌توانند در خدمت اسلام نیز بکار گرفته شوند.

خلفای عباسی یاری دهندگان چنین فکری شدند و با این کار بدعت پستی را پایه گذاری کردند که عبارت بود از: فراخواندن متکلمین یهودی و مسیحی برای مناظره با روشنفکران اسلامی. نتیجه‌ی این امر این شد که متکلمان مسیحی و یهودی هر آن‌چه بر علیه اسلام می‌خواستند بگویند، در این مناظره‌ها گفتند. سپس خلفای عباسی از مسلمانان خواستند که به آن‌ها پاسخ دهند. وقتی علمایان یهودی و مسیحی از منطق و فلسفه‌ی یونانی در شرح عقایدشان استفاده می‌کردند، روشنفکران مسلمان هم دیدند که بناچار باید آن‌ها نیز منطق و فلسفه را بیاموزند تا در مناظره‌ها از آن استفاده کنند و موفق شوند.

به نظر ما این فعالیت‌ها فعالیتهای بیهوده و باطلی بود که اسلام و مسلمین از آن‌ها بی‌نیاز بودند و بی نیاز هستند. دین خدا چقدر بی‌نیاز است از وسایلی که آن را شرح و توضیح دهد، آن هم شرح و توضیحی خلاف قرآن و سنت؛ قرآن و سنتی که پیامبرﷺ درباره‌ی آن‌ها می‌فرماید:

(تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا؛ كِتَابَ اللهِ وَ سُنَّةَ نَبِيِّهِ). *(امام مالک رحمه الله)*

پیامبر خداﷺ فرمود: «در میان شما دو چیز را بر جای گذاشته‌ام که اگر به آن‌ها چنگ زنید، گمراه نخواهید شد، این دو چیز عبارتند از: کتاب خدا (قرآن) و سنّت پیامبرش».

به هر صورت مصیبتی که عقیده‌ی «لا اله الا الله» را هدف قرار داد و منشأش از این بیهوده گویی‌ها سرچشمه می‌گرفت، عبارت بود از: «علم کلام». همین علم در میان مسلمانان فرقه‌های مختلفی را به وجود آورد؛ فرقه‌ها و گروههایی که شرح‌ها و تفسیرهای فلسفی ـ یونانی از «لا اله الا الله» کردند؛ تفسیرهایی که فاقد هرگونه دلیلی از طرف خداوند بود.

این مصیبت در میان گروهی از روشنفکران باقی ماند؛ اما بقیه‌ی امّت اسلامی همچنان بر فطرت سلیم خود باقی ماند تا این که کم کم فساد در میان امت بوجود آمد، و به تدریج مقتضیات «لا اله الا الله» را از میدان به در کرد. این امر باعث شد که در میان مسلمانان گروه‌هایی رشد کنند که هر کدام سعی در جذب افراد به سوی خود کنند تا از آن‌ها در برابر نقدهای موجهی که از طرف علمایانی که بر دین حق و فطرت سلیم باقی مانده بودند، دفاع کنند. در این زمینه تفکر «مرجئه» از بدترین تفکراتی بود که از آن جدایی و تفرق سرچشمه گرفت و مردمانی را به سوی خود جذب کرد.



امّا بدترین حادثه‌ای که در تاریخ امّت اسلامی به وقوع پیوست «تهاجم فکری معاصر» است. این تهاجم وقتی متوجه مسلمانان شد که امّت چنان فاصله‌ای از دین گرفته بود که قبلاً به خود ندیده بود، و چنان سرگرم زندگی و مسایل دنیایی شده بود که هرگز چنین سرگرم نشده بود.

تهاجم شروع شد، و به تدریج مقتضیات اولیه‌ی «لا اله الا الله» را از امّت جدا

کرد. کار به جایی رسید که جز چیزهای پراکنده‌ای از مقتضیات باقی نماند که آن‌ها هم نه عقیده بودند و نه عبادت صحیح و نه اعمال درست، بلکه بیشتر به سنت‌ها و عرف‌ها یا بقایای سنت‌هایی بی‌روح شبیه بودند.

حتی اعمال و واجبات دینی ـ همچون نماز و... ـ که دین به صورت مشخص آن‌ها را بیان کرده است به مجموعه اعمال عرفی تبدیل شدند و علی‌رغم تمسک مردم به این اعمال، فاقد آن روح محرکی بودند که روزی دین حقیقی و زنده و حیات بخش از آن بهره‌مند بود.

با وجود چنین تنزلی در زندگی مسلمانان، دو امر همچنان باقی ماند که عبارتند از: تطبیق شریعت خدا در زندگی و اقامه نماز یا حداقل انجام شعایر عبادی.

بر ماست که این مسئله را فراموش نکنیم که تهاجم بعد از انحطاط و تنزل از مقتضیات «لا اله الا الله» وارد میدان شد. این تهاجم خواه تهاجم نظامی باشد یا سیاسی و اقتصادی یا فکری.

اگر چه این انحطاط بر دشمنان جرأت داد که بر جهان اسلامی بشورند و حمله کنند؛ اما آن‌ها شکست مفتضحانه‌ای را در نخستین جنگ‌های صلیبی تجربه کردند. ولی بعد از این شکست، همچنان در کمین مسلمانان ماندند تا از فرصت‌های دیگر استفاده کنند و آن‌ها را نابود نمایند.

وقتی دشمنان، امّت اسلامی را در اثر تسلط تفکر مرجئه و صوفیه بر آن‌ها، در خواب دیدند و دیدند که از مقتضیات دینشان غفلت کرده‌اند و در مقابل دشمنانشان خود را با نیرو و قدرتی که خداوند آن‌ها را به مجهز شدن به آن دستور داده بود، مهیا نمی‌کنند، و در جهت آبادانی زمین که خداوند به آن‌ها امر فرموده بود، فعالیت نمی‌کنند، و در جهت کسب علم گام بر نمی‌دارد، و به منظور کسب روزی خداوند به اطراف و اکناف زمین سفر نمی‌کنند، و برای به دست آوردن قدرت در زمین مطابق دستورات خداوند اخذ اسباب نمی‌نمایند، و اصل برادری را در بین یکدیگر رعایت نمی‌کنند، و در جهت رشد این برادری گام بر نمی‌دارند، و در جهت برقراری عدالت خداوند در زندگیشان مطابق فرمان او عمل نمی‌کنند، فرصت را مناسب و مساعد دیدند و با تمام قدرت به جوامع اسلامی حمله‌ور شده و در سرزمین‌های اسلامی شروع به ایجاد فساد و ترویج آن کردند.

تمام آن‌چه از اسلام باقی مانده بود، همان بقایا و آثار پراکنده‌ای از مقتضیاتی بود که قبلاً به آن اشاره کردیم. اما دشمنان از این آثار و بقایای پراکنده نیز احساس امنیت و آرامش نمی‌کردند؛ زیرا آن‌ها این دین را خوب شناخته بودند و خوب می‌دانستند که اگر قسمت بسیار کمی از آن باقی بماند و در زمین فعال باشد، چه اتفاقی خواهد افتاد:

﴿ٱلَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ ٱلْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾ (بقره، ۱۴۶)

«آنان که بدیشان کتاب آسمانی دادیم، او را می‌شناسند، بدانگونه که پسران خود را می‌شناسند».

بیشترین ترس آن‌ها از دین اسلام همان چیزی بود که یکی از مستشرقین آن‌ها به نام «گپ» به آن اشاره می‌کند و به آن اعتراف می‌نماید و می‌گوید: «توانایی این دین در برانگیختن افراد به طور ناگهانی به گونه‌ای است که کسی آن را گمان نمی‌کند. اگر دین خدا اجرا شود و شعایر عبادی در میان مسلمانان باقی بماند، این باقی ماندن همچون باقی ماندن میکروبی خواهد بود در بدن بیمار که بدون هشدار قبلی ممکن است دوباره شروع به فعالیت کند»؛ بنابراین باید تمام بقایای این دین را نابود کرد، حتی اگر سایه‌ی دروغینی از این دین هم باشد. دشمنان با تمام مکر و حیله و تلاش، در جهت از بین بردن بقایای این دین از طریق تهاجم فکری در قاهره و استانبول فعالیت خود را شروع کردند. در همان وقت نیز حرص شدیدی نسبت به از بین بردن دولتی که مسلمانان به اعتبار این که دولتی اسلامی است وگرد آن جمع شده بودند، از خود نشان می‌دادند.

هر چند از بین بردن بقایای دین برای دشمنان کار آسانی نبود، اما اگر امت همچون گذشته بیدار می‌بود و چون گذشته شناخت حقیقی از دینش را می‌داشت و به طور صحیح امور دین را در زندگی اجرا می‌کرد، تهاجم فکری دشمنان به آن آسانی هم انجام نمی‌گرفت.

اگر امّت همچون سابق بیدار می‌بود، صلیبیان و یهودیان با وجود تمام نقشه‌ها و مکرهایی که انجام دادند تا به هدف مورد نظرشان برسند، محال بود که بدان دست یابند، هر چند که پشتیبان یکدیگر هم بودند؛ زیرا خداوند در کتابش به این مسئله اشاره کرده و می‌فرماید:

﴿وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لاٰيَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً. إِنَّ اللهَ بِمَايَعْمَلُونَ مُحِيطٌ﴾ *(آل عمران؛ ۱۲۰)*

«اگر بردباری کنید و بپرهیزید، حیله گری آنان به شما هیچ زیانی نمی‌رساند، [چرا که] شکی نیست که خداوند بدانچه انجام می‌دهند احاطه دارد».

امّا دشمنان توانستند در مدت تنها یک قرن، تمام آن‌چه در مدت ۱۲ قرن از انجامش عاجز و ناتوان بودند، بر این امّت وارد کنند. **سبب چنین امری هم فاصله گرفتن این امّت از حقیقت اسلام و از مقتضیات «لا اله الا الله» بود.**

تهاجم دشمن بسیارکوبنده و سیل آسا در تمام زمینه‌ها بود. موفقیت آن‌ها در این تهاجم نیز به صورت سیل آسا در تمام زمینه‌ها صورت گرفت.

انسان وقتی به قرن گذشته مراجعه می‌کند، بسیار متعجب می‌شود که چگونه این امت در طول یک قرن این چنین تغییر وحشتناکی کرد؛ چنان تغییری که گویی این امت، امت دیگری است که قبلاً وجود نداشته است، و دیگر آن امت سابق نیست. اما وقتی به وضعیت این امت قبل از مسخ شدنش می‌نگری و مقایسه‌ای انجام می‌دهی، مقداری از این تعجب و شگفتی کاسته خواهد شد. در این مقایسه می‌بینی که این امت آن امّت برگزیده و آن امّتی که خداوند آن را در میان مردم انتخاب کرده بود نیست. این امت بقایای آن امت است و در حقیقت مثالش همچون مرد بیماری است که اطرافیانش گرد او جمع شده و هر آن منتظر نفس‌های آخرش هستند.

این واقعیت تلخ و دردناک (وضعیت امّت) خود سندی است در دست مهاجمان فکری که مردم را به وسیله‌ی آن گمراه کنند، به آن‌ها چنین می‌گویند: دین، شما را به این وضعیت و موقعیت نامطلوب کشانده است، پس آن را رها کنید تا آزاد شوید و در تمام زمینه‌ها پیشرفت نمایید.

اینها دروغ می‌گویند. دین خدا جز عزّت، سربلندی، کرامت، دانش، اخلاق، پیشرفت و به دست آوردن قدرتِ در زمین را به دنبال ندارد.

واقعیت این است که دین موجود در زمین که اسلام نام دارد، دینی است که مردم خود آن را از دین خدا انتزاع کرده‌اند؛ بنابراین جای تعجب نیست که این دین عقب مانده و ضعیف و شکست خورده باشد. باکمال تأسف مردم نمی‌دانند که در اطرافشان چه می‌گذرد، و نمی‌دانند دینی که بر آن حریص هستند و بدان تمسک

می‌جویند دین حق و دین خدا نیست. آن‌ها بر این آگاه نیستند که آن‌چه بدان فراخوانده می‌شوند عبارت است از: نقشه‌های دشمنانشان برای از بین بردن دینشان، نه دعوت به سوی نجات از مرگ و نابودی و هلاکتی که نزدیک است دچار آن شوند.

نخستین دعوتگران به اتخاذ راه غربیان، خواه مخلص بوده باشند یا غیر مخلص، نتیجه‌ی اقدامات آن‌ها عملاً یکی بوده است[۱] و آن این که به دشمنان دین غیر عمد و از روی غفلت خدماتی کرده‌اند که هیچ خائن اجیری آن را نمی‌کند. چنین افرادی اگر خطرشان از افراد خائن اجیر شده بیشتر نباشد، کمتر نیست؛ زیرا مردم فریب ظاهر پاکشان را می‌خورند، وگمان می‌کنند آن‌چه آن‌ها را به سوی آن دعوت می‌کنند، راه درست و صحیح است. چنین دعوتگرانی، مردم را به تغییر در تمام مسایل؛ از جمله: عادات و سنت‌ها و افکار و حکومت‌ها فرامی‌خوانند، حتی به سوی تغییر ظاهر و... این افراد در آغاز جرأت این را نداشتند که به صورت آشکار به اسلام حمله کنند؛ زیرا جمهور مردم متمسک به بقایای دینی بودند و این امکان وجود داشت که اگر به طور آشکار به دین حمله کنند، مردم دست به ترور آن‌ها بزنند.

اما هجوم بر سنت‌های کهن و نیز هجوم بر عقب ماندگی و ارتجاع و جهل و بیماری امری ممکن بود که آن‌ها آن را انجام دادند و آن را به اعمال دینی ربط دادند.

نقطه‌ی آغازین هجوم اینجا بود. اما این تنها نقطه‌ای نبود که به آن بسنده کنند و دست از مسلمانان بردارند، بلکه بعد از این، کار را به هجوم آشکار و در برخی موارد به حمله‌های زشت و ناسزاگویی کشاندند.[۲]

دعوت با شعار آزادی زنان به معنی بی‌بند و باری و کشف حجاب آغاز شد. دعوت به کنار گذاشتن شریعت و محدود کردن آن در دستورات فردی و شخصی،

۱ـ *تمام دعوتگران، نوکران اجیر شده نبودند؛ خواه اجیر مالی یا شهرت یا منصب و یا شهوت ـ بلکه برخی از این دعوتگران افراد مخلصی بودند که گمان می‌کردند با کارهای که انجام می‌دهند به اسلام و سرزمینشان خدمت می‌کنند؛ اما همه‌ی آن‌ها در برابر برتری مادی غربی‌ها دچار شکست روحی شده بودند و می‌خواستند اسلام را خاضع مفاهیم غربی کنند.*

۲ـ *در اوایل دهه‌ی شصت میلادی، «صلاح جاهین» در روزنامه «الاهرام المصریه» کاریکاتوری را چاپ کرد که شامل مردی بود که در جهت عکس بر الاغی سوار بود که رمز رجعت و ارتجاعی بود. در پایین این کاریکاتور یک خروس و نه مرغ وجود داشت. نام رسم «محمد افندی و نه همسرش» بود، که کنایه از رسول خدا ﷺ و همسرانش بود. با وجود این توهین زشت، با حمایت حکومت آن روزکار به آسانی پیش رفت و هیچ اعتراضی صورت نگرفت.*

دعوت به لغو آموزش‌های دینی یا محدود کردن آن‌ها در پایین‌ترین سطح ممکن، دعوت به استقرار «ربا» به عنوان اصل اولیه‌ی بانک‌ها و دعوت به تغییر ظاهر مردان و زنان در پوشیدن و... دعوت به از بین بردن تمام مظاهر زندگی اسلامی و اتخاذ تمام مظاهر زندگی غربی، آغاز شد.

امّا مظاهر زندگی اسلامی که در اغلب موارد تنها مظهری بی‌روح و توخالی بود و بی بهره از حقیقتی که بتواند انسان را از سقوط نجات دهد، کار را بر این داعیان برای تغییر آن آسان کرد. از طرف دیگر مظاهر فریبنده‌ی زندگی غربی کار را بر مدعوین و تقلید محض از آن مظاهر بدون هیچگونه رنگی از حقیقت، آسان کرد.

آن‌چه آن‌ها در پی نابودی آن بودند، حقیقت اسلام بود، نه به دست آوردن آن‌چه در غرب بود.

در غرب فساد در بسیاری از زمینه‌های زندگی وجود دارد، اما با این وجود پیشرفت‌های علمی، تکنولوژی، نظم، جدیّت درکار و پشتکار برای دست یافتن به اهداف مطلوب نیز وجود دارد. آیا داعیان به سوی غرب چیزی از پیشرفت را یاد گرفته‌اند یا توانایی این کار را دارند؟ آیا آن‌ها قادر به یاد دادن آن به دیگران هستند؟ مسلماً خیر. در غرب تنها پیشرفت علمی نیست در آنجا فساد بدون هیچ مانعی و با تمام قدرت، همه جا را در برگرفته است. هان! لعنت خدا بر بردگان و نوکران. چقدر همتشان ضعیف است. نهضت و حرکتی که آن‌ها برپا می‌کنند تا بیماری‌های جهان اسلام را مداوا کند چقدر ناتوان است.

جهان امروز نیازمند بیداری اسلامی است، نیازمند این است که مردم در دینشان تجدید نظر کنند، و آن را به مسیری برگردانند که رها کرده و گم کرده‌اند.
مسلمانان امروز ـ جز آن‌هایی که خدا به آن‌ها رحم کند ـ بر این کار توانا نیستند. اینها یا مسلمانانی هستند که در زمینه‌ی مقتضیات «لا اله الا الله» دچار آن انحرافاتی شده‌اند که توصیف کردیم، یا کسانی هستند که لباس دین را از تن بیرون آورده و مجذوب جریانات غرب گرایی شده و به جهتی سیر می‌کنند که خسران و نابودی، آن‌ها را می‌بلعد و از بین می‌برد:

﴿وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ (اعراف: ۳۰)

«در حالی که گمان می‌کنند که راه یافتگانند».

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعمَالاً. اَلَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي اَلْحَيَاةِ اَلدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً. أُولئِکَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلاَنُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ اَلْقِيَامَةِ وَزْناً﴾ (کهف:۱۰۵-۱۰۳)

«بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم بیاگاهانم آنان کسانیند که تلاش و تکاپویشان در زندگی دنیا هدر می‌رود و خود گمان می‌برند که به بهترین وجه کار نیک می‌کنند. آنان کسانی هستند که به آیات پررودگارشان و ملاقات او بی‌باور و کافرند، و نتیجه اعمالشان باطل و هدر می‌رود، و در روز رستاخیز ارزشی برای ایشان قایل نمی‌شویم».

***

در جریان غرب گرایی تمام وسایل ممکن بکارگرفته شد؛ روش‌های آموزشی، وسایل تبلیغاتی و به ویژه روزنامه و مجلات، سپس سینما و تئاتر و زنان آزاد و مدارس تبشیری، بازیگران و خوانندگان و رقاصان و ترجمه آثار غربی، نشر افکار تطور منسوب به داروین، دعوت به سوی خلوت با زنان بیگانه، دعوت به سوی ناسیونالیسم و وطن پرستی به جای تجمع و اتحاد زیر پرچم اسلام.

در طول یک قرن کار به جایی رسید که نمی‌توانستی بین مسلمان و غیر مسلمان کوچکترین فرقی قایل شوی، نه در ظاهر و نه در....، جز در یک چیز آن هم پیشرفت و عدم پیشرفت در تکنولوژی، که مسلمان مقلد و غیر مسلمان مخترع بود.

از آنجاکه محور بحث ما در این فرصت کم درباره‌ی «لا اله الا الله» و مقتضیات آن است و گفتیم که مقتضیات «لا اله الا الله» در دل مسلمانان معاصر تنزل زیادی کرده است و چنان دستخوش دگرگونی شده که به سنت‌های بی‌روح تبدیل گشته، امّا علی‌رغم تمام این تنزلات همچنان حفاظی باقی مانده است که امّت اسلامی باید به آن توجه کند و آن چیزی نیست جز: «تطبیق شریعت خداوند و اقامه‌ی نماز».[1] به نظر ما این همان چیزی است که دشمنان در پی از بین بردن آن و محو کردنش در زندگی مسلمانان هستند، تا دچار شکست شوند و بعد از آن دیگر حکومت اسلامی در زمین اقامه نشود.

۱- منظور استاد از تطبیق شریعت، اسلامی بودن قوانین جوامع و کشورهای اسلامی است گرچه در عمل و در بسیاری از موارد اجرا نمی‌شوند.

دشمنان برای از بین بردن و محو کردن شریعت اسلام در زندگی مسلمانان، وسایل زیادی را بکار گرفته‌اند. قبل از هر چیز جریاناتی را به وجود آوردند که شریعت عملاً نفوذش را از دست بدهد و از میدان عمل خارج شود.

آن‌ها دادگاه‌های که بر اساس شریعت اسلامی در مسایل مدنی و جنایی عمل می‌کردند را لغو کردند، و هیچ دادگاهی جز دادگاه‌های مخصوص مسایل شخصی را باقی نگذاشتند و آن‌ها را دادگاه‌های شرعی و اسلامی نامگذاری کردند. دادگاه‌هایی بوجود آوردند که به جای حکم در مسایل مدنی و جنایی، بر اساس شریعت اسلام، بر اساس قوانین بشری حکم کردند، و با قدرت نظامی، این دادگاه‌ها و حکم آن‌ها را بر مردم تحمیل نمودند. به این هم اکتفا نکردند و از یک طرف صداهای اعتراض آمیز مردم را سرکوب کردند و از طرف دیگر به مردم چنان وانمود کردند که این همان پیشرفتی است که ما را چون اروپا می‌گرداند. آیا این شکست خوردگان این را می‌دانستند که از این که همچون اروپا شوند بسیار فاصله دارند؟ و بعد از این باز هم شریعت اسلامی را به نقض و جمود در پیوستن به پیشرفت‌های عصر جدید متهم کردند.

چیزهایی را بر مردم حاکم کردند که بیش از پیش از این شعایر فاصله بگیرند.

مسخره کردن دائمی این شعایر در داستانها و نمایشنامه‌ها و سینما و مسخره کردن دینداران و ملتزمین به این شعایر، و متهم کردن آن‌ها به غافل و ساده بودن و گاهی به تحجّر فکری و گاهی هم به منافق و فاسد بودن یکی از آن کارهایی بود که در این راستا انجام دادند.

و با انتشار فسادهای اخلاقی با استفاده از تمام وسایل و رسانه‌های گروهی از جمله: روزنامه و مجلات در قالب داستان و سینما و... و اصرار دائم بر ضرورت و پیشرفت و آزادی و محو کردن سنت‌های کهن و رها شدن از قید و بندهای آن و تربیّت دادن نسل‌هایی که نماز را از ویژگی و خصوصیات اقوام گذشته بدانند، در این مسیر گام‌هایی برداشتند.

وقتی این مسایل در طی یک قرن در میان امت اسلامی به سادگی محقق می‌شود پس دیگر چه چیزی از مقتضیات «لا اله الا الله» باقی می‌ماند و چه انتظاری در این زمینه می‌توان داشت؟!

پیامبرﷺ راست فرمود، آنگاه که فرمود:

(لَيُنْقَضَنَّ عُرَى هَذَا ٱلدِّينِ عُرْوَةً فَكُلَّمَا نَقَضَتْ عُرْوَةٌ تَمَسَّکَ ٱلنَّاسُ بِالَّتِی بَـعْدَهَا، فَأَوَّلُهُنَّ نَقْضاً ٱلحُكْمُ وَ ءَاخِرُهُنَّ نَقْضاً ٱلصَّلاٰةُ). *(امام احمد رحمه‌الله)*

«احکام دین اسلام [در میان مردم] به تدریج کم رنگ می‌شوند. پس هرگاه حکمی کم رنگ شد و از بین رفت مردم به حکم دیگری تمسّک می‌کنند، اولین حکـمی کـه نقض می‌شود حکم بر اساس دین خداست و آخرین آن‌ها نماز است».

***

نواقض «لا اله الا الله»

نمی‌دانم چرا در مورد مبطلات وضو بسیار بحث می‌شود، امّا بـه آن انـدازه درباره‌ی مبطلات «لا اله الا الله» بحث نمی‌شود.

علت چنین امری هر چه باشد، برماست که بدانیم عالمانی چون ابن تیمیه رحمه الله و ابن قیّم رحمه الله ازکسانی بوده‌اند که به صورت گسترده درباره‌ی مبطلات «لا اله الا الله» بحث‌هایی داشته‌اند؛ خواه در زمینه‌ی اعمال بیرون یا در زمینه‌ی مسایل مربوط به دل و درون. به هر حال این بزرگواران هیچ جنبه‌ای از جوانب مسئله را رها نکرده‌اند مگر این که آن را شرح داده‌اند.

علمایان قدیم با مشکلی که نسل امروز با آن مواجه هستند، روبرو نبوده‌اند؛ زیرا مبطلات «لا اله الا الله» در نسل‌های نخست کمتر اتفاق می‌افتاد.

از طرف دیگر گذشتگان با مرتدین با مجازات‌هایی که خداوند درباره‌ی چنین افرادی مقرر فرموده است، برخورد می‌کردند.

با کمال تأسف مسئله‌ی مبطلات و نواقض «لا اله الا الله» در قرون اخیر چنان شدت یافته که نیاز مبرم به شرح و بیان دارد.

قبلاً در کتاب‌های «واقعنا المعاصر» و «مفاهیم ینبغی ان تصحح» این را بـیان کرده‌ام که هدف ما از بحث درباره‌ی نواقض «لا اله الا الله» صدور حکم درباره‌ی کسی نیست؛ زیرا چنین کاری وظیفه‌ی ما نیست. وظیفه‌ی ما آگاه‌کردن مردم نسبت به مقتضیاتی است که درباره‌ی آن اطلاعات اندک دارند. اگر مردم این مقتضیات را به خوبی نفهمند، نمی‌توانند خود را چنان تغییر دهند که خداوند احوال آن‌ها را به وسیله‌ی خودشان تغییر دهد:

﴿إِنَّ اللهَ لاَيُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ (رعد؛ ۱۱)

«خداوند وضع هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد مگر این که آنان احوال خـود را تـغییر

دهند».

مردم اگر چنین گمان کنند که به خداوند ایمان دارند و با تکرار عبارت «لا اله الا الله» به مقتضیات آن عمل می‌کنند، هیچ گاه نمی‌توانند خود را تغییر دهند!!

آنان که از بحث و گفتگو درباره‌ی نواقض «لا اله الا الله» اکراه دارند، گروه واحدی از مردم نیستند.

آنان که در زمینه‌ی مقتضیات «لا اله الا الله» دچار کوتاهی می‌شوند، و از حقیقت آن سرپیچی می‌نمایند، از این می‌ترسند که خود یا مردم تمرّد آن‌ها از مقتضیات «لا اله الا الله» را درک کنند، پس از بحث در این باره اکراه دارند.

این خاطره را همیشه بازگو کرده‌ام، و بزرگترین مصیبت نیز آن است که انسان را به خنده وادارد، روزی که کتاب «هل نحن مسلمون» را برای اولین بار چاپ کردم، جوانی پیش من آمد و گفت: شنیده‌ام که کتابی را تحت عنوان «هل نحن مسلمون» چاپ کرده‌ای، دوست دارم آن را مطالعه کنم، ممکن است نسخه‌ای از آن را به امانت به من بدهی؟ به او گفتم: باکمال میل. نسخه‌ای ازکتاب را به او دادم. بعد از چند روز برگشت و آن را به من داد و گفت: برادر! کتابت را بگیر، نمی‌خواهم خواندن آن را ادامه دهم. قبل از خواندنش خیال می‌کردم که مسلمانم، اما وقتی چند صفحه‌ای از آن را خواندم، از مسلمان بودن خود شک کردم پس کتابت را بگیر و بگذار همچنان بر این خیال باشم که مسلمانم.

علی‌رغم سادگی و غافل بودن این جوان، و بعد از خودداری او از آگاه شدن و اطلاع بر راه حق، باید گفت: این جوان در این راه تنها نیست. صدها و هزاران مسلمان دیگر چنین فکر می‌کنند، و از روبرو شدن با واقعیتی که در آن قرار دارند فرار می‌کنند و از این که کسی آن‌ها را از این گمراهی و غفلت بیاگاهاند می‌ترسند و سرهایشان را در شن‌ها فرو می‌برند؛ در شن‌های تفکر مخدر ارجائی!

امّا بدتینتان و خبیثان، حقیقت موضع و موقف خود را نسبت به «لا اله الا الله» می‌دانند. می‌دانند که دشمنان «لا اله الا الله» هستند، و ازکسانی هستند که در جهت نابودی آن تلاش می‌کنند. اما از این که مردم حقیقت نیت و اعمال آن‌ها را درک کند و به آن پی ببرد، اکراه دارند. از این که مردم بدانند آن‌ها نوکرانِ اجیر شده‌ی دشمنان «لا اله الا الله» یعنی یهودیان و مسیحیان هستند، خودداری می‌کنند؛ بنابراین از

نورهایی که حقیقت و واقعیت و ماهیت آن‌ها را آشکار کند متنفرند، و در مقابل کسانی که بر اساس مقتضیات «لا اله الا الله» عمل می‌کنند و حامل آنند، چون سگ هار می‌ایستند و آن‌ها را افراطی یا با صفت‌های منفور و زشت دیگر متهم می‌کنند، به این امید که با این اتهامات، خود را همچنان در تاریکی گمراهی سرگرم کنند!!

﴿وَ مِنَ ٱلنَّاسِ مَنْ يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللهِ وَ بِالْيَوْمِ ٱلْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ. يُخَادِعُونَ اللهَ وَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ. فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللهُ مَرَضاً وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ. وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَاتُفْسِدُوا فِي ٱلْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ. أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ ٱلْمُفْسِدُونَ وَ لٰكِنْ لَايَشْعُرُونَ. وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا كَمَا ءَامَنَ ٱلنَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا ءَامَنَ ٱلسُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ ٱلسُّفَهَاءُ وَ لٰكِنْ لَايَعْلَمُونَ. وَ إِذَا لَقُوا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ. ٱللهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَ يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ. أُولٰئِكَ ٱلَّذِينَ ٱشْتَرَوُا ٱلضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ﴾ (بقره؛ ۱۶-۸)

«در میان مردم دسته‌ای هستند که می‌گویند: ما به خدا و روز آخرت باور داریم. در صورتی که باور ندارند و جزو مؤمنان نیستند. [اینان به نظرشان] خدا و کسانی را گول می‌زنند که ایمان آورده‌اند، در صورتی که جز خود را نمی‌فریبند ولی نمی‌فهمند. در دلهایشان بیماری است و خداوند بیماری ایشان را فزونی می‌بخشد و عذاب دردناکی به سبب دروغگویی و انکارشان در انتظارشان می‌باشد. هنگامی که به ایشان گفته می‌شود: در زمین فساد نکنید، می‌گویند: ما اصلاحگرانی بیش نیستیم. هان! ایشان بی‌گمان فساد کنندگانند و لیکن پی نمی‌برند. و هنگامی که به آن‌ها گفته می‌شود: ایمان بیاورید همانگونه که توده مردم ایمان آورده‌اند. می‌گویند: آیا همانند بی‌خردان ایمان بیاوریم؟ هان! ایشان بی‌خردند و لیکن نمی‌دانند. وقتی که با مؤمنان روبرو می‌شوند، می‌گویند: ما هم ایمان آورده‌ایم. و هنگامی که با رؤسای شیطان صفت خود به خلوت می‌نشینند، می‌گویند: ما با شمائیم و [مؤمنان را] مسخره می‌کنیم. خداوند ایشان را مسخره می‌نماید و آنان را رها ساخته تا کورکورانه به سرکشی خویش ادامه دهند. اینان رهنمودهای [پروردگار] را به [بهای] گمراهی فروخته‌اند و چنین بازرگانی و معامله آنان سودی در بر ندارد، و راه یافتگان به شمار نمی‌آیند».

بعد از این خبیثان گروه دیگری از علمایان سوء نیز وجود دارند که می‌خواهند

زندگی کنند و بخورند و از متاع دنیا بهره ببرند. این گروه از این می‌ترسند که دنیا را از دست بدهند، پس اگر کلامی در مورد حقایق «لا اله الا الله» بر زبان آورند، سرورانشان را به خشم خواهند آورد. اینان کسانی هستند که خداوند درباره‌ی آن‌ها چنین می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللهُ مِنَ ٱلْكِتَابِ وَ يَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً أُولَـٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلاَّ ٱلنَّارَ وَ لاَيُكَلِّمُهُمُ اللهُ يَوْمَ ٱلْقِيَامَةِ وَ لاَيُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (بقره؛ ۱۷۴)

«کسانی که آن‌چه را خدا از کتاب نازل کرده است پنهان میدارند و آن را به بهای کم می‌فروشند آنان جز آتش چیزی نمی‌خورند و روز رستاخیز خدا با ایشان سخن نمی‌گوید و آنان را پاکیزه نمی‌دارد، و ایشان را عذاب دردناکی است».

گروه سومی نیز وجود دارند که دوست ندارند با آگاه کردن مردم از حقایق اوضاع و احوالشان، موجب نارضایتی آن‌ها شوند، پس آن‌ها را در همان تاریکی نگه می‌دارند و چنین گمان می‌کنند که این روش بهترین روش در دعوت به سوی خداست و همان روش حکمت و موعظه حسنه‌ای است که خداوند پیامبرش را به آن امر کرده است:

﴿أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ ٱلْمَوْعِظَةِ ٱلْحَسَنَةِ﴾ (نحل؛ ۱۲۵)

«به سوی پروردگارت با حکمت (تبیین آیات آفاق و انفس) و موعظه‌ی نیکو (ترغیب و ترهیب) [مردم را] فراخوان».

این گروه فراموش کرده‌اند که پیامبرﷺ که داناترین انسان‌ها به مراد خداوند و عابدترین و مطیع‌ترین آن‌ها بود، به مردم قریش چیزهایی می‌فرمود که آن‌ها بر او ایراد می‌گرفتند و می‌گفتند: محمّد خدایان ما را عیب می‌گیرد و افکار ما را دیوانه می‌خواند. و...

به هر حال، ما، همانطور که قبلاً گفتیم، در صدد صدور حکم نسبت به کسی در این زمینه نیستیم. اصلاً هدف ما این نیست. ما چنین معتقدیم که امانت و واجبی بر دوش ماست و خداوند روز قیامت درباره‌ی آن از ما سؤال خواهد کرد، پس اگر در راه ادای آن گام بر نداریم، درباره‌ی آن مورد بازخواست قرار خواهیم گرفت. این امانت و واجب چیزی نیست جز این که مردم را نسبت به حقایقی که در آن قرار

دارند، آگاه کنیم تا بدانند که چقدر با دین خدا فاصله دارند، و تا موضع خود را تصحیح کنند و خداوند هر که را خواست، به راه راست هدایت دهد.

***

بسیاری از کسانی که تحت تأثیر تفکر مرجئه قرار گرفته‌اند چنین گمان می‌کنند که هرگاه عبارت «لا اله الا الله» را با زبان بگویند تا آخر عمر هر چه بگویند و هر چه انجام دهند اگر چه مخالف آن هم باشد باز هم مسلمان و موحد هستند مگر این که نسبت به خدا و پیامبرﷺ و قرآنی که بر محمدﷺ نازل شده است، اعلان کفر کنند.

طبیعی است که هیچ انسان عاقلی با وجود کفر و الحادش در عقیده، با صراحت اعلان کفر نمی‌کند مگر این که جامعه چنین فضایی را برایش به وجود آورده باشد. پس چنین فردی وقتی کلمه‌ی کفر را بر زبان نمی‌آورد (اعلان کفر نمی‌کند) او مؤمن است و هرگاه معصیتی مرتکب شد، بر اساس تفکر مرجئه، مغفور درگاه حق است؛ زیرا بر اساس چنین تفکری گناه و معصیت هیچ ضربه و ضرری به ایمان نمی‌زند.

در اینجا درباره‌ی بی ارتباط بودن عمل به مسمّای ایمان در تفکر مرجئه که صددرصد با اقوال سلف که می‌گویند: ایمان عبارت است از قول و عمل، منافات دارد، بحث نمی‌کنیم. ما می‌خواهیم درباره‌ی چیزی بدتر از این بحث کنیم و آن این که می‌گویند: جز نطق به کفر، «لا اله الا الله» را نقض نمی‌کند.

امام حسن البناء رحمه الله در پاراگراف آخر «رساله‌ی تعالیم» چنین آورده است: «ما هیچ مسلمانی را که اقرار به شهادتین کند و طبق مقتضیات آن عمل نماید و واجبات را انجام دهد، به واسطه داشتن نظر ویژه یا انجام معصیتی تکفیر نمی‌کنیم، مگر این که اقرار به کفر کند، یا آن (شهادتین) را به گونه‌ای تفسیر کند که مطابق هیچ اسلوبی از اسلوب‌های لغت عرب نباشد، یا عملی را انجام دهد که هیچ تأویلی و برداشتی غیر از کفر نداشته باشد».

امام بناء رحمه الله در این رساله به قول سلف در تعریف ایمان ملتزم است. در گفتار ایشان لزوم عمل به مقتضیات «لا اله الا الله» ذکر شده است. به این مطلب هم اشاره شده که «لا اله الا الله» دارای نواقضی است که ممکن است آن را نقض کنند، اگرچه انسان با زبانش به آن اقرار کند و چنان ادعا کند که مؤمن‌ترین مردمان است.

ایمان آنگونه که برخی یا اکثر مردم گمان می‌کنند نه تنها برای آخرت بلکه در زندگی دنیا نیز با ادّعا به دست نمی‌آید.

امّا حدیث (أَفَلاشَقَقْتَ عَنْ قَلْبِهِ). «تو که قلبش را نشکافتی»[1] که مرجئه به آن تمسک می‌کنند هیچ گاه دلیل بر آن چیزی نیست که آنان به آن معتقدند، بلکه همانطورکه درکتاب «مفاهیم ینبغی أن تصحح» گفته‌ام، اگرکسی آن را بر زبان بیاورد (لفظ لا اله الا الله) کشته نمی‌شود؛ خواه در گفتارش صادق باشد یا کاذب. کشتن هیچ انسانی که کلمه‌ی شهادتین را بر زبان بیاورد جایز نیست. اگرچه آن را تنها به خاطر پناه بردن ازکشته شدن هم بگوید. بعد از گفتن شهادتین جایز نیست چنین فردی کشته شود اگرچه مطمئن باشیم که به شهادتین ایمان ندارد. اما چنین فردی تا زمانی که به مقتضیات شهادتین عمل نکند مسلمان محسوب نمی‌شود. اختلاف با کسی که چنین گمان می‌کند فردی با گفتن شهادتین مؤمن می‌شود اگر چه به مقتضیات آن هم عمل نکند، از اینجا شروع می‌شود.

طرح یک سؤال:

اگر فردی شهادتین را بگوید، و ازکشته شدن در امان بماند، و مسلمان شناخته شود سپس صدای اذان و وقت نماز فرا رسد، و به ادای نماز دعوت شود اما خودداری کند، در این صورت حکم چنین فردی چیست؟

اگر حکم مرتد که حکم خداست بر او اجرا شود،[2] و او در هنگام اجرای حکم بگوید: من شهادتین را قبلاً گفته‌ام آیا گفتن این جمله هیچ سودی به حال او خواهد داشت؟ آیا بار دیگر ازکشتن معاف می‌شود، جز آن که به مقتضیّات «لا اله الا الله» ملتزم شود و نماز را بر پای دارد اگرچه از روی نفاق هم باشد؟!

این همان چیزی است که جنگ حضرت ابوبکر رضی الله عنه با مرتدینی که شهادتین را می‌گفتند و در همان حال نماز و روزه و حج را نیز ادا می‌کردند، اما نسبت به یکی از

۱ـ اشاره به جریانی است که اسامه یکی از مشرکین راکشت در حالی که شهادتین را بر زبان می‌آورد. خبر به پیامبر رسید، ایشان به اسامه گفتند: چرا این کار راکردی. جواب داد: او از ترس، شهادتین راگفت. پیامبر فرمود:....

۲ـ نسبت به تارک نماز یک اختلاف فقهی قدیمی وجود دارد. اختلاف در این است که آیا کشتن تارک نماز به خاطر کفر اوست یا اجرای حدّ. ابن تیمیه رحمه الله می‌فرماید: هیچ تارک نمازی که ذرّه‌ای ایمان در قلبش باشد وجود ندارد که بعد از سه روز زندانی و طلب توبه از او، محکوم به اعدام شود اما باز هم بر ترک نماز مصّر باشد مگر این که کافر باشد.

مقتضیات «لا اله الا الله» که دادن «زکات» بود کوتاهی می‌کردند، آن را تفسیر می‌کند.

در این جریان وقتی حضرت عمرؓ از او پرسید: «چگونه با گروهی جنگ می‌کنی که شهادتین را بر زبان می‌آورند، در حالی که پیامبرﷺ فرمود: «کسی که شهادتین را بگوید خون و مالش در امان است مگر به حق اسلام»؟ حضرت ابوبکرؓ فرمود: «زکات حق مال است. به خدا سوگند کسی که بین نماز و زکات فرقی قایل شود با او می‌جنگم». حضرت عمرؓ فرمود: «سوگند به خدا ندیدم که خدا دل ابوبکر را برای جنگ بگشاید مگر این که دانستم که حق با اوست».

چنین افرادی تنها یکی از مقتضیات «لا اله الا الله» را نقض کردند که جزئی از ضروریات دین است، و مسلمان بودن و در روز حداقل پنج بار نماز خواندنشان هیچ سودی به آن‌ها نرساند.

به نواقض «لا اله الا الله» بر می‌گردیم.

نطق به کلمه‌ی کفر به عنوان نقض کننده‌ی «لا اله الا الله» هیچ نیازی به گفتن ندارد، و هیچ کسی حتی مرجئه نیز در این امر شکی ندارند، اگرچه مرجئه در این زمینه نیز معتقدند که اگر کسی پیدا شود و کلمه‌ی کفر را بر زبان آورد باید [کار او را توجیه کرد و] به او گفت: نه برادرا! منظور شما گفتن کلمه‌ی کفر آمیز نیست. شما قصد دیگری دارید که کفر نیست.

امّا نقض «لا اله الا الله» به وسیله‌ی عمل نیز موجب کفر انسان می‌شود. برخی از علمایان گفته‌اند: اعمالی که منجر به کفر فاعلش می‌شود عبارتند از: سجده بر بت، دشنام بر پیامبرﷺ و اهانت به قرآن، حلال کردن محرمات و حرام کردن چیزهای حلال بدون هیچ دلیلی از طرف خدا.

تمام نواقض ذکر شده، در قدیم و جدید، مورد اتفاق همه بوده؛ زیرا بسی روشن‌تر از آن هستند که جای شک و شبهه و جای بحث و مجادله‌ای داشته باشند، جز مسئله‌ی اخیر یعنی حلال کردن و تحریم امور بدون دلیل و اجازه از طرف خدا. مسئله‌ی حلال کردن محرمات و بالعکس، بدون اخذ اجازه از خدا مسئله‌ای است که بحث و مناقشه درباره‌ی آن آفت عصر حاضر است.

سخن ابن عباسؓ را دلیل بر کفر بودن این امر می‌آورند که فرمود: «این امر کفر است، اما نه آن کفری که انسان را از دین خارج کند».

در کتاب‌های «واقعنا المعاصر» و «مفاهیم ینبغی أن تصحح» در این خصوص بحث کرده‌ام. در اینجا بیان یک نکته لازم است و آن این که: وقتی مردم به ابن عباس رضی الله عنه گفتند: امویان برخلاف امر خدا حکم می‌کنند، این سخن مشهور را گفت: عمل آن‌ها کفر است اما کفری نیست که شما می‌پندارید بلکه کفری است که انسان را از دین خارج نمی‌کند.

ابن عباس رضی الله عنه کلام و سخن حقی را گفت. هیچ کس نمی‌گوید امویان به سبب ظلم و ستمی که می‌کردند کافر شده‌اند. اما سرّ این سخن هر چه باشد، مصداق این آیه را نقض نمی‌کند که می‌فرماید:

﴿وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فَأُلَئِكَ هُمُ ٱلْكَافِرونَ﴾ (مائده:۴۴)

«هرکس برابر آن چیزی که خداوند نازل کرده است حکم نکند، او و امثال او بی‌گمان کافرند».

پناه بر خدا که ابن عباس رضی الله عنه چیزی خلاف آیه‌ی مذکور گفته باشد. این آیه تنها در حق بنی اسرائیل نازل نشد؛ زیرا لفظ آیه عام و شامل است. ﴿وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ﴾ یعنی هر که بر اساس فرمان خدا حکم نکند. حال چه دلیلی باعث شده که این آیه با این معنای واضح تغییر داده شود و نادیده گرفته شود؟!

اصل مطلب این است که بنی امیه عمل به شریعت را ممنوع نکرده بودند و درباره‌ی شریعت خدا هیچ مناقشه‌ای نداشتند، و هرگز آن را نقض نمی‌کردند و نمی‌گفتند: «مخالفت‌هایی که نسبت به شریعت خداوند انجام می‌گیرد همانند شریعت یا بر شریعت خدا مقدم هستند، یا این مخالفت‌ها بیشتر از شریعت خدا با زمان و مکان موجود تناسب دارند».

بنی امیه تنها با اجرای عملی شریعت خداوند مخالفت می‌کردند. کار آن‌ها همچون کار یک فرد زانی یا دزد است که با اعمالش دچار مخالفت با اوامر و دستورات خداوند می‌شود. دزد یا فرد زانی با این اعمال کافر نشده؛ زیرا دزدی و زنا را مباح نکرده‌است و نگفته‌است: دزدی یا زنا مجازاتی ندارد یا مجازاتی غیر از مجازاتی دارد که خداوند مقرر کرده است. اگر فردی چنین چیزی را بگوید، مرتکب کفر شده، اگرچه در طول زندگیش یک بار هم سرقت یا مرتکب زنا نشود.

بنابراین مسئله مسئله‌ی تکفیر فردی که بر خلاف حکم خدا عمل کند یا عملی

را انجام دهد که مخالف اوامر خداوند است، نیست؛ زیرا چنین اعمالی گاهی معصیت و گاهی کفر به شمار می‌آیند. مسئله مربوط به حلال کردن محرمات و تحریم چیزهای حلالی است که خداوند حلال کرده است، یعنی مربوط به مسایل قانونگذاری و حلال کردن و تحریم امور بدون اذن خداست:

﴿وَ قَالَ ٱلَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَ لاَ ءَابَاؤُنَا وَ لاَ حَرَّمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ﴾ (نحل؛ ۳۵)

«کافران می‌گویند: اگر خداوند می‌خواست نه ما و نه پدران ما، چیزی جز خدا را نمی‌توانستیم بپرستیم، و چیزی را بدون اجازه ی او نمی‌توانستیم حرام کنیم».

همانطور که قبلاً گفتیم، کسی که مشرکان را مشرک می‌نامد، به خاطر عملی نیست که مرتکب می‌شوند، بلکه به خاطر تشریع قانونی است که خدا به آن امر نکرده است؛ یعنی آنان چیزی را مباح کرده‌اند که خداوند آن را حرام کرده، یا چیزی را حرام کرده‌اند که خداوند آن را حلال کرده است. آن‌ها برای خویش و به گمان خویش شریکانی برای خدا قرار داده‌اند و با این کار گویی گفته‌اند: خداوند چنین گفته است، و ما غیر آن را می‌گوییم، یا بدون دستور خدا در مسئله‌ای دخالت می‌کنیم. این همان چیزی است که انجام دهنده‌ی آن کافر می‌شود؛ خواه در عالم واقع آن را انجام دهد یا انجام ندهد. اصل این است که به آن معتقد باشد.

پس از روشن شدن مطلب، تلاش آنان که می‌خواهند کلام ابن عباس رضی الله عنه را بر تشریع امری بدون اذن خدا سرایت دهند، باطل است؛ زیرا این امری است محال و غیرممکن که از ابن عباس صادر شده باشد چرا که مخالف با کتاب خدا است:

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ ٱلدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللهُ﴾ (شوری؛ ۲۱)

«شاید آنان انبازها و معبودهایی دارند که برای ایشان دینی را پدید آورده‌اند که خدا بدان اجازه نداده است».

وقتی انجام برخی از اعمال توسط بنی امیه که مخالف اوامر خداوند است بر برخی از مسلمانان مشتبه می‌شود و آن‌ها را دچار نگرانی می‌کند و در نتیجه چنین گمان می‌کنند که این اعمال موجب اخراج بنی امیه از دایره و محدوده‌ی اسلام شده است، ابن عباس این مسئله را برایشان توضیح می‌دهد که کار بنی امیه به حدی نرسیده که آن‌ها را از اسلام خارج کند؛ زیرا آن‌ها قانونی مخالف قانون خدا را وضع

نکرده‌اند تا به وسیله‌ی آن کافر شده و از دین خارج شوند. آن‌ها تنها با تأویلاتشان یا بدون هیچ تأویلی، با امر خداوند مخالفت کرده‌اند، بنابراین با این کار دچار معصیت شده، اما همچنان مسلمان هستند. ـ به عبارت دیگر آن‌ها با تشریع و تدوین اوامری غیر از اوامر خداوند، «لا اله الا الله» را نقض نکرده، بلکه کار آن‌ها تنها گناه و معصیت است که ابن عباس آن را «کفر دون کفر» نامیده است، یعنی کفری غیر از آن کفر اصلی و معروف.

امّا اگر زمانی قانونی بدون امر خدا وضع شود،[1] وضعیت به گونه‌ای دیگر خواهد بود. ابن کثیر رحمه الله در مورد این آیه که می‌فرماید:

﴿أَفَحُكْمَ ٱلْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ (مائده: ۵۰)

«آیا [فاسقان] جویای حکم جاهلیت هستند؟ چه کسی برای افراد پرهیزگار بهتر از خداوند حکم می‌کند؟». می‌گوید: «خداوند مردم را از این که از دایره‌ی حکم و دستورات او که شامل تمام خیرات است، خارج شوند نهی می‌کند و آن‌ها را از هر شر و بدی باز می‌دارد. و نیز افراد را از میل کردن به سوی آراء و نظراتی که بدون استمداد از کتاب او و شریعت او وضع شده باشند (قوانین جاهلیت) باز می‌دارد. قوانین جاهلیتی که بر اساس امیال و هوا و هوس جاهلان وضع شده است. جاهلیتی چون تاتار که بعد از تسلط بر «یاسق» بر اساس قوانینی حکومت کردند که آمیخته‌ای از احکام و دستورات ادیان مختلفی چون یهودی و مسیحی و اسلام و... بود. آن‌ها این قوانین را لازم الاتباع قرار داده بودند، و عمل به آن را بر کتاب خدا و سنت رسولش ﷺ مقدم می‌داشتند. هرکس بر اساس چنین قانونی حکم کند، کافر و قتلش واجب است، مگر به سوی حکم خدا و رسولش ﷺ بازگردد، و بر اساس آن بی کم و کاست حکم کند».[2]

عمل تاتار و بنی امیه یکی بود و هر دو مخالف امر خدا. فرق آن‌ها تنها در نوع مخالفت بود. مخالفت امیه در اجرا بود و مخالفت تاتار در اصل تشریع و وضع قانون.

***

1 یک بار این امر صورت گرفت و آن در زمان تاتار آنگاه که بر «یاسق» حکومت کردند اتفاق افتاد. آن‌ها قوانینی را وضع کردند که قوانین خدا نبود، بلکه مخالف آن بود.

۲ـ تفسیر ابن کثیر (۶۸/۲)

وقتی وضع قانون و قانونگذاری برخلاف اوامر خداوند، ناقض «لا اله الا الله» است، بیان این نکته نیز لازم و ضروری است که رضایت به تشریع و قانون غیر خدا، با علم و آگاهی به مسئله، ناقض «لا اله الا الله» است.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُم ءَامَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى ٱلطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَ يُرِيدُ ٱلشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلاَلاً بَعِيداً﴾ (نساء: ۶۰)

«[ای پیامبر!] آیا تعجب نمی‌کنی ازکسانی که می‌گویند که آنان بدانچه به تو نازل شده و بدانچه پیش از تو نازل شده ایمان دارند، [ولی] می‌خواهند داوری را به پیش طاغوت ببرند، و حال آنکه به ایشان فرمان داده شده است که به طاغوت ایمان نداشته باشند، و اهریمن می‌خواهد که ایشان را بسی گمراه کند».

﴿فَلاَ وَ رَبِّكَ لاَيُؤْمِنُونَ حَتىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَيَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً﴾ (نساء: ۶۵)

«اما نه... به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن به شمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته باشند و کاملاً تسلیم تو باشند».

در حدیثی که مسلم روایت کرده است، پیامبرﷺ فرمود:

«خداوند هیچ پیامبری را قبل از من برای هیچ قومی و ملتی مبعوث نکرده است مگر این که در میان قومشان یارانی داشته که راه و روش او را در پیش گرفته و مطیع اوامر او بوده‌اند. بعد از آنان نسل‌هایی آمدند که می‌گفتند آن‌چه را که عمل نمی‌کردند، و کارهایی را انجام می‌دادند که بدان امر نشده بودند. پس هر کس با چنین افرادی با دست (عملاً) مبارزه کند، مؤمن است، و هر کس با زبانش با آنان مبارزه کند، مؤمن است، و هر کس با قلبش با آنان مبارزه کند، او نیز مؤمن است. در غیر این صورت ذرّه‌ای از ایمان در قلبش نیست».

در حدیث دیگری که مسلم روایت کرده آمده است که پیامبرﷺ فرمود:

(يُسْتَعْمَلُ عَلَيْكُمْ أُمَرَاءُ فَتَعْرِفُونَ وَ تُنْكِرُونَ. فَمَنْ كَرِهَ فَقَدْ بَرِيءَ وَ مَنْ أَنْكَرَ فَقَدْ سَلِمَ وَ لٰكِنْ مَنْ رَضِيَ وَ تَابَعَ).

«امیرانی بر شما گمارده می‌شوند، از اعمال برخی راضی و از اعمال برخی دیگر

ناراضی هستید. پس هرکس از شما ازکار زشت آن‌ها متنفر باشد از گناه آن‌ها مبری شده است و هرکس آن‌ها را از اعمالشان نهی نکند محفوظ مانده است، اما هرکس از آن‌ها پیروی کند و بر اعمالشان راضی باشد...».[۱]

مسئله اگرچه دارای دو وجه است، اما صورت اصلی آن یکی است.

هرگاه افرادی بر خلاف اوامر نازل شده از طرف خداوند دست به وضع و تشریع قانون بزنند، «لا اله الا الله» را نقض کرده‌اند؛ زیرا بدون دلیل نسبت به خداوند قایل به شریک شده‌اند. خداوند دستوراتی را داده است اما آن‌ها دستوراتی بر خلاف آن تصویب می‌کنند. خداوند اموری را حلال یا حرام کرده، در حالی که آن‌ها برخلاف آن حکم می‌دهند. آنان حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال می‌کنند. وقتی چنین افرادی با این اعمال «لا اله الا الله» را نقض می‌کنند، پس آنان که به آن رضایت می‌دهند و از آن‌ها پیروی می‌کنند، به یقین وضع کنندگان و مشرعان قوانین را همتای خداوند قرار داده در نتیجه آن‌هانیز با چنین موضعگیری، «لا اله الا الله» را نقض می‌کنند؛ عبارتی که مقتضی ردّ هرگونه همتا و شریک برای خداوند است.

معمولاً تمام افرادی که به قوانین دیگران راضی هستند و از آن‌ها پیروی می‌کنند، با صراحت اعلان رضایت نمی‌کنند بلکه در توجیه اطاعت و پیروی از آن می‌گویند: ما معتقدیم هرگاه ظروف ایجاب کند، حاکم می‌تواند عمل به شریعت خداوند را باطل کند. برخی دیگر می‌گویند: ما معتقدیم که حاکم می‌تواند متناسب با شرایط، احکام خداوند را تغییر دهد؛ زیرا این عمل یک نوع اجتهاد و اجتهاد نیز برای او مباح می‌باشد. برخی دیگر می‌گویند: حاکم مجبور است که در شرایط ضروری احکام خدا را تغییر یا عمل به آن‌ها را لغو کند؛ زیرا او چندان قدرتی در دست ندارد که با دشمنان اسلام مبارزه کند (یعنی در این صورت باید طبق خواست آن‌ها عمل کند)، و...[۲]

***

ما درصدد بررسی و بیان این مسئله و این که در اطاعت از دستورات غیر خدا عذر چه کسی نزد او مقبول و چه کسی مردود است، نیستیم؛ زیرا ما در صدد صدور

۱ـ پیامبر ﷺ دیگر ادامه نداد، گویی که وضع چنین شخصی مشخص است.
۲ـ تمام این سخنانِ باطل را در کتاب «حول تطبیق الشریعه» بیان کرده‌ام.

حکم نیستیم. هدف و وظیفه‌ی ما بیان حقیقت است تا مردم زیر نور حقایق قرار گرفته و خود تکلیف خود را روشن کنند.

حقیقت هم، آنگونه که ازکتاب خدا و سنت رسولشﷺ بر می‌آید، این است که تشریع و تدوین قوانین، برخلاف آن‌چه خداوند نازل فرموده است، نقض کردن «لا اله الا الله» به حساب می‌آید. رضایت به قوانین غیر خدایی نیز نقض کننده‌ی «لا اله الا الله» است. ضعیف‌ترین درجه‌ی ایمان در راه مبارزه با این مسئله، مبارزه‌ی قلبی است. هرکس با قلبش با این مسئله مبارزه کند، مؤمن است. چنین فردی اگر توانایی مبارزه‌ی بیشتر را داشته باشد اما آن را انجام ندهد، دچار معصیت می‌شود. اما علی‌رغم این کوتاهی‌ها، مادامی که با قلبش مبارزه کند، از دایره‌ی ایمان خارج نمی‌شود. انکار با قلب که ضعیف‌ترین درجه‌ی ایمان است، به این معنی نیست که انسان دستانش را به سوی آسمان بالا برده و بگوید: خدایا! این کار زشت و این عمل ناپسند است و چون مورد رضایت تو نیست، پس آن را از بین ببر و در مبارزه تنها به این حد اکتفا کند. انکار با قلب آنگونه که امام غزالی‌رحمه‌الله می‌گوید عبارت است از این که: انسان در آن مکان هم حضور نیابد (یعنی مکان انجام معصیت).

امر دیگری که با مسئله‌ی تدوین قوانین بر اساس آن‌چه خدا نازل نکرده است و نقض کننده‌ی «لا اله الا الله» می‌باشد، مسئله‌ی پیروی کردن از تفکراتی است که در صدد محو کردن دین و آثار آن در زندگی یا محدود کردن آن می‌باشند؛ افکاری چون: کمونیستی، سوسیالیستی، لائیک یا ناسیونالیستی و... بعد از سقوط مفتضحانه‌ی کمونیست و سوسیالیست، در میدان عمل، امروز دیگر نیازی به شرح و نقد آن‌ها نیست، اما با این وجود هنوز هم از گفته‌ی آن مرد ساده لوح تعجب می‌کنم که روزی می‌گفت: کسی که «لا اله الا الله» را بر زبان آورد، تکفیر نمی‌کنم، اگر چه کمونیست هم باشد.(۱)

امّا تفکر لائیک و ناسیونالیست و خود دمکراسی نیاز به شرح و نقد دارند.

لائیک ادعا می‌کند که نه با دین مخالف است و نه با آن سر جنگ دارد، بلکه تنها آن را از سیاست جدا می‌داند. آن‌ها می‌گویند: «دین از سیاست و از قوانین سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جداست». شاید هر دینی این گونه باشد، اما دین

۱ـ به تفصیل درکتاب «مذاهب فکریة معاصرة» آراء این تفکرات را شرح داده‌ام.

محمدﷺ که از طرف خداوند نازل شده، این گونه نیست. دین محمدﷺ دینی است که خداوند درباره‌ی آن چنین می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنَّ صَلاَتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لاَشَرِيكَ لَهُ﴾ (انعام؛۱۶۳-۱۶۲)

«بگو: نماز و عبادت و زندگی و مردنم از آن خدا پروردگار جهانیان است. خدا را هیچ شریکی نیست».

این دین، دینی است که در برگیرنده‌ی ضروریات و مقتضیاتی است که در فصل گذشته آن‌ها را شرح داده‌ایم، و آن‌ها را مقتضیات ایمانی، عبادی یا اخلاقی، فکری، فرهنگی و بیانی نامیدیم. هر مذهبی که بخواهد دین را در چارچوب ایمانی یا عبادی یا اخلاقی و بدون ارتباط با چارچوب‌های دیگر زندگی و به ویژه چارچوب تشریعی و تدوین قوانین (قانونگذاری) محدود کند، «لا اله الا الله» را نقض کرده، و بدون شک چنین دینی، دین خدا نیست. می‌گوییم به ویژه چارچوب قانونگذای؛ زیرا مسئله‌ی وضع قوانین یکی از عوامل و پایه‌های سه گانه‌ی ایمان است؛ پایه‌های سه‌گانه‌ای که با نقض هر یک از آن‌ها، ایمان فرد دچار مشکل اساسی می‌شود و از بین می‌رود.

بی‌دینان (لائیک) خود می‌دانند که با جنگ و مبارزه با اجرای قوانین خداوند و تطبیق آن در جامعه، دین را از ریشه هدف قرار می‌دهند و آن را نقض می‌کنند، اگر چه بر روی مردم بخندند و بگویند: ما با دین نمی‌جنگیم. آن‌ها خوب می‌دانند که وقتی ریسمان و اساس شریعت را نقض کردند، بعد از آن به طور خودکار بقیه‌ی پایه‌های دین نقض می‌شود. اولین کار آن‌ها نقض حق قانونگذاری و حکومت خدایی و آخرین کار آن‌ها نقض نماز است.

امّا ناسیونالیست به ویژه ناسیونالیسم عربی (عربیسم)...

این نوع تفکر در دید گروهی زرق و برق‌های خاصی دارد. چنین افرادی می‌گویند: کسانی که در راه ملتشان تلاش می‌کنند، با کسانی که در راه دینشان تلاش می‌کنند، هیچ فرقی با هم ندارند.

عرب‌هایی که ناسیونالیست می‌باشند، دارای ادعاهای به ظاهر حق هستند، اما حقی که می‌خواهند به وسیله‌ی آن باطلی را به اثبات برسانند. عرب همان

کسانی بودند که اسلام را پذیرفتند و آن را در چهارگوشه‌ی جهان انتشار دادند، پس چه مشکلی است که انسان هم با دینش و هم با نژادش احساس عزت کند؟!

این که انسان عرب یا ترک یا یک فرد هندی یا اندونزیایی و یا متعلق به هر قومی باشد که خداوند برایش اراده کرده است که در میان آن قوم به دنیا بیاید و در زمینی معین سکونت کند، و دارای زبانی مشخص باشد، این‌ها مسایلی هستند که در اراده‌ی فرد نیستند و اسلام نیز در این مسایل هرگز دخالت نمی‌کند، و هرگز از کسی نمی‌خواهد که از یکی از این مسایل دست بردارد. در اسلام به سلمان گفته می‌شود، سلمان فارسی، به صهیب گفته می‌شود، صهیب رومی، و به بلال گفته می‌شود، بلال حبشی. این انتسابات به خودی خود دارای ارزش نیستند بلکه به وسیله‌ی اسلام ارزش پیدا می‌کنند. چنین افرادی علی‌رغم اختلاف در رنگ و زبان و فرهنگ، همگی اسلام آورده و با اسلام آوردنشان نسب هرگز مسلمانی را از مسلمانی دیگر جدا نمی‌کند یا چیزی را در دل یکی نسبت به دیگری بوجود نمی‌آورد تا بر او افتخار کند و تکبر ورزد.

﴿يَا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا ٱدْخُلُوا فِى ٱلسِّلْمِ كَافَّةً﴾ (بقره؛ ۲۰۸)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! همگی به اسلام در آیید».

یعنی همگی با تمام وجود وارد اسلام شوید. همگی مسلمان شوید، و زیر لوای اسلام قرار گیرید. همگی خود را منسوب به آن پرچم واحد کنید:

﴿إِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَٰحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ﴾ (انبیاء؛ ۹۲)

«این ملت یگانه‌ای بوده و من پروردگار همه‌ی شما هستم، پس تنها مرا بپرستید».

وقتی اسلام در میان اوس و خزرج ارتباط برادری ایجاد کرد، و آن مرد خبیث یهودی فتنه ایجاد کرد و می‌خواست آتش کینه و تفرقه را در بین آن‌ها بوجود آورد، پیامبر ﷺ با عصبانیت نزد آن‌ها آمد و فرمود: «آیا با احکام [و تفکرات] جاهلی می‌خواهید حکم کنید. در حالی که من در میان شما هستم؟ این تفکرات را رها کنید؛ زیرا این تفکرات، تفکراتی منفور و مضرّ هستند».

میزان واقعی سنجش و ارزشیابی این است.

جایگاه اقوام امروزی در این میزان کجاست؟ آیا آن‌ها در مسیر خدا و اسلام گام بر می‌دارند؟ یا در میانشان تفرقه بوجود آمده و نسبت به هم کینه ایجاد شده است؟

حکم خداوند نسبت به آن ناسیونالیستی که می‌گوید: مسیحی عرب از مسلمان پاکستانی به من نزدیک‌تر است، چیست؟

آیا مسلمانان نمی‌بینند که دشمنانشان برای ایجاد تفرقه در میانشان و گسستن اتحادشان، به منظور بلعیدن یکدیگر تلاش می‌کنند و وقتی از این کار ناتوان شدند، به برافروختن آتش ناسیونالیستی در بینشان دامن می‌زنند و از این تفرقه و جدایی سود می‌برند و هر آن‌چه که نسبت به آن‌ها بخواهند انجام می‌دهند؟ آیا بعد از این توطئه‌ها کسی در این شکی دارد که این ملی گرائی با این تفکرات و شعارها، «لا اله الا الله» را نقض می‌کند؟



امّا دمکراسی، خود فتنه بزرگی است؛ فتنه‌ای که بسیاری از داعیان امروز همچون برادرانشان که به فتنه‌ی ناسیونالیستی گرفتار شدند، بدان گرفتار شده‌اند. ما شکی در اخلاص چنین داعیانی نداریم، اما با این وجود می‌گوییم: آن‌ها در این زمینه فریب خورده‌اند. آن‌ها چنین گمان می‌کنند که از این طریق به اسلام خدمت می‌کنند. چنین امری به سبب تشابه ظاهری که بین دمکراسی و مسئله‌ی شورایی که خداوند امّت اسلامی را به التزام به آن دستور داده است، بر آن‌ها چنان مشتبه شده که گمان می‌کنند اسلام و دمکراسی یک چیز واحدی هستند، یا دو چیز هم جنس هستند که ممکن است درکنار هم چیز واحدی را تشکیل دهند.

به نظر من عاملی که آن‌ها را به دمکراسی جذب کرده این است که آن‌ها چنین گمان می‌کنند که دمکراسی شکل اجرایی روح اسلام است، بنابراین تلاش می‌نمایند که حکومت را در یک نظام دمکراسی به دست گیرند. عامل دیگر تضمین هایی است که دمکراسی برای افراد در مقابل دولت و حکومت تقبّل می‌کند. پس وقتی این داعیان خود را در یک نظام استبدای که آن‌ها را آواره و تعذیب و حتی به اعدام محکوم می‌کند، می‌بینند، می‌گویند: ای کاش نظامی دمکراسی می‌داشتیم که دعوت و داعیان را از ظلم و استبداد حمایت می‌کرد.

این درست، اما چنین مسئله‌ای فریب دمکراسی خوردن را توجیه نمی‌کند.

مسئله‌ی بسیار مهمی در زندگی مؤمن مطرح است؛ مسئله‌ای که از عقیده‌اش سرچشمه گرفته و از همانجا آغاز می‌شود و در فکر و رفتارش جریان می‌یابد. این

مسئله‌ی بزرگ این است: «معبود کیست»؟ «خدا، یا خدایان دیگر با او همکارند. یا غیر او معبودی نیست»؟ بعد از این مسئله و به دنبال آن، مسئله‌ی دیگری که ارتباط عمیقی با مسئله‌ی ایمان دارد بوجود می‌آید که مسئله‌ی «تشریع» یا تدوین قوانین می‌باشد که «قانونگذار کیست»؟

امّا مسئله‌ی اول در دمکراسی «الحاد» است که در لفاف شعار «آزادی بندگان» پیچیده شده است.

مسئله‌ی قانونگذاری در دمکراسی نیز مشخص است، و آن این که حق حلال و حرام کردن و مصدر تمام مسایل و قدرت‌ها امت و پارلمان نمایندگان امت است، صرف نظر از وجود ثروتمندانی که ثقل واقعی و قدرت اصلی جامعه در دست آن‌ها است و در پشت پرده‌ای زیبا قرار دارند؛ پرده‌ای که به نیابت از مردم و به نمایندگی از آن‌ها و به نمایندگی از آزادی اختیار و بیان آن‌ها عمل می‌کنند. وقتی بخواهیم نظریه‌ای را نقد کنیم (بر آن ایراد وارد کنیم)، در پارلمان یک کمیسیون عالی قانونگذار وجود دارد که هیچ معاقبه و سرزنشی متوجه آن‌ها نمی‌شود، اگر چه فساد را نیز مباح کنند ـ که مباح هم کرده‌اند ـ و اگرچه فسادهای نادر را نیز مباح کنند ـ که مباح هم کرده‌اند ـ و اگر چه...

داعیان مسلمانی که ادعای دمکراسی می‌کنند، وقتی با چنین نقدهایی مواجه می‌شوند می‌گویند: نه، نه، منظور ما شورای اسلامی است؛ شورایی که ملتزم به کتاب خدا و سنت رسولش ﷺ باشد، شورایی که در چارچوب مقاصد شریعت و مصالح امّت اجتهاد در آن صورت گیرد.

هیچ شکی نداریم که چنین داعیانی هدفشان از شورا همین است. اما خالصانه و دلسوزانه به آن‌ها می‌گوییم: آن‌چه شما ادعایش را می‌کنید، دمکراسی نیست، بلکه اسلام است، و هیچ اسم دیگری جز اسلام ندارد.

از حکومت‌های دمکراسی اصیل سؤال کنید که: ما می‌خواهیم دمکراسی را اجرا کنیم، اما می‌خواهیم شراب را حرام کنیم. فوراً خواهند گفت: این دخالت در آزادی‌های فردی است که قانون دمکراسی این اجازه را نمی‌دهد.

از آن‌ها بپرسید: ما می‌خواهیم دمکراسی را اجرا کنیم، اما می‌خواهیم زنان محجّب باشند. خواهند گفت: چنین حقی را ندارید. بر اساس قانون دمکراسی

آزادی‌های شخصی محفوظ است.

از آن‌ها بپرسید: می‌خواهیم دمکراسی را اجرا کنیم، و ملتزم به مسایل دینی باشیم و ربا و زنا را ممنوع کنیم، و وسایل اعلان جمعی را از نشر فساد و الحاد منع نماییم. خواهند گفت: تفکر تو تفکر دمکراسی نیست. آن‌چه بر دمکراسی حکومت می‌کند و حاکم است، اراده‌ی مردم است، و شما نمی‌توانید چیزی را بدون رضایت مردم بر آن‌ها تحمیل کنید. این در حالی است که خداوند می‌فرماید:

﴿وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لاٰ مُؤْمِنَةٍ إِذٰا قَضَى اللهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ ٱلْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ (احزاب؛ ۳۶)

«هیچ مرد و زن مؤمنی در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند، اختیاری از خود در آن ندارند».

به داعیان مسلمانی که ادعای دمکراسی می‌کنند، دلسوزانه و برادرانه می‌گوییم: **دمکراسی موجود هیچ ارتباطی با اسلام ندارد؛ زیرا اساساً مخالف هرگونه مصدر التزامی است؛ التزام به هر شکل و از طرف هر کسی که باشد، حتی خدا. اولین چیزی که این دمکراسی با آن مبارزه می‌کند، التزام به اوامر خداوند است.**

به آن‌ها می‌گوییم: دمکراسی هیچ ارتباطی با اسلام ندارد؛ زیرا سردمداران دمکراسی راه را برای هر فاسد و مفسدی در زمین گشوده‌اند؛ امّا برای اسلام و مسلمین هیچ راه و مسیری را باز نکرده‌اند. مسئله‌ی الجزایر برای همیشه در یادها خواهد ماند. هر گروهی در انتخابات اکثریت آراء را به دست آورد حق حضور در پارلمان را دارد، جز مسلمین.

با خودمان صادق باشیم و با مردم نیز. آن‌چه در پی آن هستیم اسلام است و هیچ نام دیگری غیر از اسلام ندارد.

این داعیان گمان می‌کنند که اگر هویت خود را پنهان کنند و لباس دمکراسی بپوشند، به آن‌ها اجازه خواهند داد که فعالیت و رشد کنند، هرگز، هرگز، همانا سگ شکاری حس بویایی قویی دارد که از فاصله‌های خیلی دور بوها را استشمام و احساس می‌کند.

﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ ٱلْمُشْرِكِينَ﴾ (حجر؛ ۹۴)

«آشکارا بیان کن آن‌چه که بدان دستور داده شدی و به مشرکان اعتنا مکن».

یکی دیگر از نواقض «لا اله الا الله» مسئله‌ی حامی و مدافع و یار و یاور و پیروی کردن از دشمنان خداست:

﴿لاٰ تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ ٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ يُوٰادُّونَ مَنْ حَادَّ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كَانُوا ءَابَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَائَهُمْ أَوْ إِخْوٰانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولٰئِکَ كَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ ٱلْإِيمَانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِیَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولٰئِکَ حِزْبُ اللهِ أَلاٰ إِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ﴾ (مجادله:۲۳)

«مردمانی نخواهی یافت که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشند، ولی کسانی را به دوستی بگیرند که با خدا و رسولش دشمنی ورزند. هر چند که آنان پدران یا پسران یا برادران و یا قوم و قبیله ایشان باشند، چراکه مؤمن هستند و خدا بر دلهایشان رقم ایمان زده است و با نفخه‌ی ربانی خود یاریشان داده است و تقویّتشان کرده است، و ایشان را به باغهای بهشتی داخل گردانیده که از زیر آن‌ها رودبارها روان است، و جاودانه در آن می‌مانند. خدا از آنان خشنود و ایشان هم از خدا خشنود، ایشان حزب خدایند. هان حزب خدا قطعاً پیروز و رستگارند».

علی‌رغم وضوح و روشنی نصّ قرآن و تأکیدش بر این مسئله، جاهلیّت معاصر از یک طرف و مکر و حیله‌ی دشمنان اسلام نسبت به امّت اسلامی از طرف دیگر، مسلمانان را نسبت به این تأکیدات تا جایی سست کرده که چنین گمان می‌کنند که این تأکید خاص گذشته بوده و امروز وضع و شرایط تغییر کرده است؛ بنابراین در جهان امروز و عصر حاضر هیچ ضرورتی بر عملی ساختن دستورات مذکور در آیه نیست.

جهانی شدن... بشریت... دهکده‌ی واحد...

هرگاه درباره‌ی دهکده‌ی واحد و یکپارچه چیزهایی را می‌شنوم، مسئله‌ی «بوسنی و هرزگوین» و «فسادها و جنایت‌هایی» که حتی وحشیان از انجام دادنش شرم دارند، از یک طرف، و موضع گیری جهانیان که فرصت کافی در اختیار جنایتکاران قرار می‌دادند تا با اعصاب آرام این جنایت‌ها را انجام دهند، و مسلمانان را بیشتر و بیشتر نابود کنند، از طرف دیگر، در ذهنم تداعی می‌شود. تمام این جنایت‌ها در یک دهکده‌ی واحد، تحت نظام نوین جهانی انجام می‌گرفت.

تمام ساکنان این روستای واحد مجازند که دارای ویژگی‌های خاص به خود

باشند، جز مسلمانان. مسلمانان بهتر است که در جمع ذوب شوند، و نسبت به تمام جهانیان حتی آن‌هایی که شکمهایشان را پاره پاره کرده و اجسادشان را تکه تکه و به ناموسشان تجاوز کرده‌اند، اظهار محبت و دوستی کنند؛ زیرا این وحشیان انسان‌های معصوم هستند.

فقرا، شکست خوردگان (کسانی که هویت خود را از دست داده‌اند)، و ذوب شدگان در ذلت، فریاد بر می‌آورند که: «دیگران را به تعصب نسبت به اعمال و تفکرات و حتی احساساتشان آگاه نکنید (دعوت نکنید)، چنین کاری عیب و ناپسند است؛ زیرا مردم همگی چون ساکنان روستای واحد هستند. مواظب باشید از این روستای واحد فاصله نگیرید، وگرنه متهم به متعصب و خشونت‌گرا خواهید شد، اسلام دین تسامح است، پس به جهانیان تسامح اسلامی عرضه کنید، امید که از اسلام راضی شوند».

﴿وَ لَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ ٱلْيَهُودُ وَ لَا ٱلنَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾ (بقره؛ ۱۲۰)

«یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خشنود نخواهند شد مگر این که از آن‌ها تبعیت کنی».

﴿وَ لَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ ٱسْتَطَاعُوا﴾ (بقره؛ ۲۱۷)

«مشرکان پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از دینتان برگردانند».

اسلام دین تسامح است، نه دین ذلت.

اسلام تنها دینی است که در تاریخ بشریت پیروان ادیان دیگر را محترم شمرده و به خاطر داشتن دینی دیگر به آن‌ها ظلم و ستم نکرده است. وقتی ابو عبیده رضی الله عنه داخل شام شد، ساکنانش که مسیحی بودند، به او گفتند: شما در حالی که هم کیش ما نیستید از هم کیشانمان نسبت به ما مهربان‌تر و رئوف‌ترید. وقتی اروپای مسیحی به یهودیان ظلم کردند و آن‌ها را فراری دادند، هیچ مکانی جز اندلس نیافتند که به آنجا پناه ببرند. وقتی اندلس سقوط کرد، یهودیان با مسلمانان از دست ظلم و فساد مسیحیان فرار کردند، دولت عثمانی به آن‌ها پناه داد و به منطقه‌ی «سلانیک» منتقل داده شدند. در آنجا زندگی کردند تا زمانی که دولت عثمانی پس از شکست دادن دولت و پیروزی بر آن‌ها، با شکلی زیبا و محترمانه به کشور خود برگرداند.

این که اسلام دین تسامح است، درست است، اما با عزّتی که از ایمان سرچشمه می‌گیرد.

مسلمانان افتخار می‌کنند که راه هدایت را شناخته و در چنان مسیری گام بر می‌دارند که پیرو و دنباله‌رو گمراهان نیستند.

اسلام رفتار نیکو و حسنه‌ای را با دیگران در پیش می‌گیرد، امّا به شرط این که با او دشمنی نکنند:

﴿لاٰ يَنْهَاكُمُ اللهُ عَنِ ٱلَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي ٱلدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ ٱلْمُقْسِطِينَ. إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللهُ عَنِ ٱلَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي ٱلدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولٰئِكَ هُمُ ٱلظَّالِمُونَ﴾ (ممتحنه؛ ۹-۸)

«خداوند شما را باز نمی‌دارد از این که نیکی و بخشش کنید به کسانی که به سبب دین با شما نجنگیده‌اند و از شهر و دیارتان نرانده‌اند. خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد. اما خداوند شما را باز می‌دارد از دوستی ورزیدن باکسانی که به خاطر دین با شما جنگیده‌اند و شما را از شهر و دیارتان بیرون رانده‌اند، و برای اخراج شما پشتیبانی کرده‌اند و یاری داده‌اند، کسانی که ایشان را به دوستی گیرند، ظالم و ستمگرند».

مسلمانان امروز انسان‌های ضعیفی هستند. در اکناف و اطراف زمین مردمان دیگر به گونه‌ای از آن‌ها باج می‌گیرند که نمی‌توانند خود را باز یابند. خداوند بر آن‌ها مباح کرده است که در حال ضعف با دشمنان اظهار دشمنی نکنند، اما در هیچ حالتی بر آن‌ها مباح نکرده که ولایت دشمن را بپذیرند. عدم اظهار دشمنی مسئله‌ای است و پذیرش ولایت مسئله‌ای دیگر. ولایت عبارت است از: دوستی قلبی، و یاری دادن و محبت ورزیدن نسبت به دیگری. اینها مسائلی هستند که مسلمانان تنها باید نسبت به یکدیگر داشته باشند:

﴿لاٰيَتَّخِذِ ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تَقَاةً وَ يُحَذِّرُكُمُ اللهُ نَفْسَهُ وَ إِلَى اللهِ ٱلْمَصِيرُ﴾ (آل عمران؛ ۲۸)

«مؤمنان نباید مؤمنان را رهاکنند و کافران را به جای ایشان به دوستی گیرند و هر که چنین کند [رابطه او با خدا گسسته است و] وی را در چیزی از [رحمت] خدا نیست، مگر آن که [ناچار شوید و] خویشتن را از [اذیت و آزار] ایشان مصون دارید و خداوند شما را از [نافرمانی] خود برحذر می‌دارد و بازگشت به سوی اوست».

بله، خداوند شما را از عذاب خود می‌ترساند و او بر دلهایتان آگاه است و بر

راههای نفوذ شیطان بهدرون دلها نیز آگاه است. شما را می‌ترساند از این که شیطان در حالت ترس و ضعف در دلهایتان نفوذ کند و به شما بگوید: تنها راه نجات شما پذیرش ولایت کفار است، پس آن را بپذیرید تا از آن‌ها و اعمال زشتشان در امان باشید.

در اسلام هیچ ولایتی پذیرفته نیست، حتی در حالت ضعف. تنها چیزی که مقبول است عدم اظهار دشمنی نسبت به دشمنان، و عدم تحریک آن‌ها به منظور جلوگیری از تجاوز، آن هم در حالتی که مسلمانان توانایی مقابله با آنان را نداشته باشند (در حالت ضعف).

امّا ولایت درونی یعنی اظهار محبت قلبی نسبت به غیر، جایز نیست؛ زیرا «لا اله الا الله» را نقض می‌کند. این محبت قلبی موانع درونی که تمییز مؤمن از غیر مؤمن است را از بین می‌برد، در نتیجه مؤمن به تدریج به سوی دشمنان خدا میل و گرایش پیدا می‌کند و نهایتاً دینش را فراموش کرده و مانند آن‌ها می‌گردد:

﴿ٱلَّذِينَ يَتَّخِذُونَ ٱلْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ ٱلْمُؤْمِنِينَ أَيَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ ٱلْعِزَّةَ فَإِنَّ ٱلْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعاً. وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِى ٱلْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ ءَايَاتِ اللهِ يُكْفَرُ بِهَا وَ يُسْتَهْزَأُ بِـهَا فَلَاتَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتّىٰ يَخُوضُوا فِى حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ إِنَّ اللهَ جَامِعُ ٱلْمُنَافِقِينَ وَ ٱلْكَافِرِينَ فِى جَهَنَّمَ جَمِيعاً﴾ (نساء: ۱۴۰-۱۳۹)

«این منافقان کسانی هستند که کافران را به جای مؤمنان به سرپرستی و دوستی می‌گیرند. آیا عزت را در پیش کافران می‌جویند؟ چراکه عزت و شوکت جملگی از آن خداست. خداوند کتاب بر شما نازل کرده است که چون شنیدید که به آیات خدا کفر ورزیده می‌شود و آیات خدا به بازی گرفته می‌شود، با چنین کسانی منشینید تا آنگاه که به سخن دیگری بپردازید. بی‌گمان در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود. شکی نیست که خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ گرد می‌آورد».

این در زمینه‌ی ولایت و محبت قلبی است. حال همکاری با آن‌ها نه بر اساس تقوا، بلکه با تمام شدن جنگ بر علیه اسلام و مسلمین چگونه خواهد بود؟!

***

تمام موارد ذکر شده، نواقض «لا اله الا الله» بودند که متأسفانه بسیاری از مردم غافلانه دچار آن‌ها شده‌اند. اگر به موارد مذکور، نواقض عقیدتی و عبادتی را اضافه

کنیم؛ مثلاً: خداوند در تدوین قوانینش پیشوایان و صالحانی را شریک خود قرار داده است یا امورات زمینی را به آن‌ها واگذار کرده که با عقل و فکرشان تدبیر امور کنند. یا مسئله‌ی دعا و استغاثه و نذر و ذبح و... که متوجه مردگانی می‌شود که مالک کوچکترین نفع و ضرری برای خود نیستند، حتی زمانی که زنده بودند. یا اعتقاد به این که جهان تصادفی و بدون هیچ هدف و برنامه‌ای مشخص آفریده شده است. یا طبیعت، خالق همه چیز است وکسی قدرت آفریدن آن را ندارد. یا این که تمام امور زندگی؛ بادها و باران و گرمی و سردی و آتشفشانها و زلزله‌ها بر اساس قوانین طبیعت اتفاق می‌افتند و اراده خداوند در این امور هیچ دخالتی ندارد و... در این صورت با توده ابر سیاه فشرده‌ای مواجه می‌شویم که «لا اله الا الله» را پوشانده است، و برای زدودنش تلاش دو چندان می‌طلبد تا «لا اله الا الله» نقش مؤثر و زنده‌ی خود را در زندگی ایفا کند و این اولین وظیفه‌ی «بیداری اسلامی» است.



وظایف بیداری اسلام

بیداری اسلامی، امروز با مسئولیت بسیار بزرگی روبرو است؛ مسئولیتی که قبلاً هیچ حرکت اصلاحی با آن روبرو نبوده است. مشکلاتی که امروز دامنگیر بیداری اسلامی است در هیچ برهه‌ای از زمان به این گستردگی و شمولیت نبوده است.

در گذشته انحرافات بسیاری به وجود آمده و بر اساس قوانین و سنتهای لایتغییر الهی که کسی توان مقابله با آن‌ها را ندارد، منجر به اثرات ناگواری در بافت جامعه اسلامی شده‌اند.

یک بار صلیبیان آمدند و در بخش‌هایی از جهان اسلام رخنه کردند. یک بار تاتار آمد و دولت اسلامی را نابود کرد و اندلس سقوط کرد و مسلمانان را از آن سرزمین بیرون راندند. امت اسلامی با تمام این مشکلات روبرو شده است؛ اما تمام این مشکلات نسبت به حوادث و مشکلات امروز بسیار جزئی و در سطح بسیار پایینی قرار دارند.

حوادث گذشته گاهی امت اسلامی را هدف قرار می‌داد و گاهی قسمتی از جهان اسلام را، اما حوادث امروز تمام امت اسلام و جهان اسلام را در بر می‌گیرد.

به نظر ما سبب این امر (مشکلات موجود) موضع‌گیری امت نسبت «لا اله الا الله» است.

«لا اله الا الله» و «محمّد رسول الله» ریشه‌های اصلی امّتی هستند که خداوند در زمین قدرت می‌بخشد:

﴿يُثَبِّتُ اللهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ ٱلثَّابِتِ فِى ٱلْحَيَاةِ ٱلدُّنْيَا وَ فِى ٱلْآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللهُ ٱلظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ﴾ *(ابراهیم: ۲۷)*

«خداوند مؤمنان را به خاطر گفتار استوار [و عقیده پایدارشان] هم در جهان و هم در

آخرت ماندگار می‌دارد و کافران را گمراه می‌سازد، و خداوند هر چه بخواهد انجام می‌دهد».

قول ثابت در این آیه به معنی شهادت بر وحدانیت خداوند یعنی «لا اله الا الله» و شهادت بر پیامبری محمدﷺ یعنی «محمّد رسول الله» است.

به هر اندازه که امت بر مدلولات «لا اله الا الله» آگاه باشد، به همان اندازه در اجرا و در میدان عمل به مقتضیات آن ملتزم خواهد بود و در نتیجه به همان اندازه در زمین قدرت می‌گیرد؛ زیرا مقتضیات «لا اله الا الله» دربردارنده ی تمام وسایل و عواملی است که خداوند به وسیله‌ی آن امّتی را که خود بخواهد در زمین قدرت می‌بخشد.

این قدرت بخشیدن، قدرتی مورد رضایت خداوند است. این قدرت قدرت استدراجی نیست که خداوند به کافران، آنگاه که اسباب آن را فراهم کنند، می‌بخشد. چنین قدرت استدارجی در اثر خشم خداوند است که در نهایت سبب نابودی و هلاکت می‌شود:

﴿كُلًّا نُمِدُّ هٰؤُلاءِ وَ هٰؤُلاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّکَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّکَ مَحْظُوراً﴾ *(اسراء: ۲۰)*

«ما هر یک از اینان (طالبان آخرت) و آنان (دنیاپرستان) را از بخشایش پروردگارت کمک می‌رسانیم و بخشایش پروردگارت هرگز ممنوع نگشته است».

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ ٱلْحَيَاةَ ٱلدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لاَيُبْخَسُونَ. أُولٰئِكَ ٱلَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِى ٱلْآخِرَةِ إِلَّا ٱلنَّارُ﴾ (هود: ۱۶-۱۵)

«کسانی که خواستار زندگی دنیا و زینت آن هستند، اعمالشان را در این جهان به تمام و کمال می‌دهیم. آنان کسانی هستند که در آخرت جز آتش دوزخ بهره و سهمی ندارند».

﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ. فَقُطِعَ دَابِرُ ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا وَ ٱلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ ٱلْعَالَمِينَ﴾ *(انعام: ۴۵-۴۴)*

«هنگامی که فراموش کردند آن‌چه که بدان متذکر شده بودند، درهای همه چیز را به رویشان گشودیم تا آنگاه که بدانچه به آن‌ها داده بودیم شاد شدند، ما به ناگاه آنان را گرفتیم و آنان مأیوس ماندند. نسل ستمکاران ریشه کن شد و ستایش تنها پروردگار جهانیان را سزاست».

امّا وضعیّت مسلمانان کاملاً فرق می‌کند:

﴿وَعَدَ اللهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ كَمَا ٱسْتَخْلَفَ ٱلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لاَيُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً﴾ (نور؛۵۵)

«خداوند به کسانی که ایمان آورده‌اند از شما و اعمال صالح انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً در زمین جایگزین خواهد کرد همانگونه که پیشنیان را جایگزین قبل از خود کرده است. همچنین آیین ایشان راکه برای آنان می‌پسندد حتماً پابر جا و برقرار خواهد ساخت و نیز خوف و هراس آنان را به آرامش و امنیت مبدل می‌سازد [آنچنان که] مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند».

﴿رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذٰلِکَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ﴾ (بینه؛۸)

«خدا از ایشان راضی و ایشان هم از خدا خشنودند، این از آن کسی است که از خداوندش بهراسد».



دلایل ضعف و عقب ماندگی و از دست دادن قدرت و ارزش واقعی در میزان مردم هر چه باشد، در نهایت به یک عامل بر می‌گردد و آن: کوتاهی کردن و عقب نشینی از مقتضیات «لا اله الا الله» است؛ زیرا هیچ دلیلی خارج از چارچوب این مقتضیات نیست.

می‌گویند: علت عقب افتادگی و ضعف به عقب افتادگی نیروهای نظامی بر می‌گردد (مشکل مشکل نظامی است).

می‌گویند: علت عقب افتادگی و ضعف به عقب افتادگی اقتصادی بر می‌گردد.

می‌گویند: علت عقب افتادگی و ضعف به عقب افتادگی علمی بر می‌گردد... به عقب افتادگی فرهنگی یا اخلاقی بر می‌گردد. آیا تمام این مسایل جزو مقتضیات «لا اله الا الله» نیستند که قبلاً به آن‌ها اشاره کردیم؟!

آیا مقتضیات «لا اله الا الله» تمام این جوانب و زمینه‌ها را شامل نمی‌شود خواه به صورت فرض عین یا به صورت فرض کفایه؟!

اما فروپاشی و نابودی سالهای اخیر در امت اسلامی به مشکلاتی بر می‌گردد که در خلال قرنهای متمادی آن را در بر گرفته و همین مشکلات مقتضیات «لا اله الا

الله» را پوشانده و ریشه‌های سه گانه و اصلی آن یعنی ریشه‌های ایمانی و بندگی و قانونگذاری را در بر گرفته است. در نتیجه چنین درختی سست شده و اگر لطف خدا نمی‌بود نزدیک بود که از ریشه کنده شود.

به لطف خداوند در بیداریی که آغاز شده است، امت به سوی حقیقت «لا اله الا الله» حرکت می‌کند. بیماری اینجاست... شفا و معالجه نیز در همین برگشت و بازگشت است. بیداری اسلامی - چنانچه گفتیم - با مسئولیت بسیار سنگینی مواجه است که باید قبل از هر چیز سنگینی آن را درک کند و مقدار تلاش و جدیت لازم برای رو به رو شدن با این مشکلات را بسنجد.

یکی از مقتضیات دچار مشکل نشده است که معالجه آسان باشد. تنها گروه کوچک و اندکی از امت اسلامی دچار مشکل نشده‌اند تا امت بدون توقف مشکل را حل کرده و این گروه کوچک نتواند حرکتش را به تعویق بیندازد. مشکل، یک مشکل فراگیری است که تمام مقتضیات را در بر گرفته است؛ مقتضیات فکری، اخلاقی و...

بیداری اسلامی در صدد اصلاح قسمتی از زندگی یا قسمت‌هایی از زندگی نیست، بلکه در صدد اعاده‌ی اصل و اساس از دست رفته است.

اقامه‌ی بنا و ساختمان دین، نخست تلاش طاقت فرسایی را می‌طلبید که رسول خداﷺ و یاران بزرگوارش آن را از خود نشان دادند. امّا برگرداندن اصل و اساس از دست رفته شاید کار بسیار سنگینی باشد. پیامبرﷺ به یارانش فرمود:

(إِنَّ مِنْ وَرَائِكُمْ أَيَّامَ ٱلصَّبْرِ، لِلْمُتَمَسِّكِ فِيهِنَّ يَوْمَئِذٍ بِمَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْكُمْ. قَالُوا: يَا نَبِيَّ اللهِ! أَوْ مِنْهُمْ؟ قَالَ بَلْ مِنْكُمْ). *(ابوداود رحمه الله و ترمذی رحمه الله)*

«بعد از شما روزگار محنت خواهد بود، هرکس در آن روزها به دین خدا متمسک باشد، اجر و پاداش پنجاه نفر از شما را دارد. گفتند: ای پیامبر خدا! اجر پنجاه نفر از ما یا از خودشان؟ فرمود: اجر پنجاه نفر از شما».

سختی و مشقّت هر چه باشد و هر چند هم بزرگ باشد، به فضل خدا بیداری صورت گرفته است و همچنان پیش می‌رود، تا به اذن خداوند به اهدافش دست یابد و وعده‌های خداوند در زمینه‌ی پیروزی و سلطه بخشیدن امّت بار دیگر محقق شود.

امّا بر امّت اسلامی و بیداری اسلامی است که در این حرکت، شتابزده عمل

نکند و راه را طولانی نگرداند و با این شتاب پیروزی را به تأخیر نیندازد، و فریب برخی بشارت‌ها را نخورد و چنان گمان کند زمان چیدن میوه فرا رسیده است.

بر اوست که همه‌ی تلاش خود را بکار گیرد و از جسم و اشک و خونش استمداد جوید، و تمام مشکلات راه را تحمل کند به امید خدا و اراده‌ی او، بعد از تلاش‌ها پیروزی خواهد آمد.

***

اولین وظیفه‌ی بیداری اسلامی بیان و تبیین مقتضیات «لا اله الا الله» است که به آن‌ها اشاره کردیم. بدون شک بیداری اسلامی در این زمینه تلاش‌های قابل توجه‌ای را انجام داده است. نتیجه این تلاش‌ها بیداریی است که به ویژه در میان قشر جوان به وجود آمده‌است.ویژگی های این بیداری این است که: «لا اله الا الله» تنها کلامی نیست که با زبان ادا شود، و ایمان عبارت است از قول و عمل؛ عمل به مقتضیات «لا اله الا الله».

اما چنین گمانی که وظیفه انجام گرفته و آن‌چه می‌بایستی ادا شود، اداء شده و اکنون نوبت انتقال به مسلئه‌ای دیگر و پرداختن به آن است، تنها گمانی است فریب دهنده که واقعیت‌های موجود آن را تکذیب می‌کنند.

وظیفه به طور کامل و به گونه‌ای که مردم نسبت به نواقض «لا اله الا الله» آگاهی کافی داشته باشند انجام نگرفته است:

﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَاانْفِصَامَ لَهَا وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ (بقره؛۲۵۶)

«کسی که به طاغوت کفر بورزد و به خدا ایمان بیاورد، به محکمترین دستاویزی در آویخته است که اصلاً گسستن ندارد، و خداوند شنوا و داناست».

حکمت بزرگی در تقدم ذکر «کفر» نسبت به «طاغوت» بر ذکر «ایمان» به «خدا» در آیه‌ی مذکور نهفته است؛ زیرا وقتی انسان طاغوت را نشناسد و ماهیّت آن را درک نکند و سپس آگاهانه نسبت به آن کفر نورزد و بدان پشت نکند، همچنان در ایمانش شکافهایی وجود دارند و ایمانش نسبت به خدا خالص نخواهد بود، و در نتیجه بنای سالمی بر آن اقامه نخواهد شد.

طاغوت به سه ریشه مهم و بزرگ مرتبط است: یا به جنبه‌ی اعتقادی یا به جنبه

بندگی (عبادی) و یا به جنبه تشریعی (قانونگذاری).

وقتی مردم به خوبی نواقض «لا اله الا الله» را در این زمینه‌های سه گانه، آن گونه که خدا بیان کرده، نشناسند، به طاغوت کفر نمی‌ورزند، و دینشان را برای او خالص نمی‌گردانند.

آیا آگاهی دادن به مردم در این زمینه‌ها به طور کامل صورت گرفته است؟ واقعیت می‌گوید: برخی از داعیان در بسیاری از این زمینه‌ها و زمینه‌های متعلق و مرتبط با آن همچنان مردد و مشکوک هستند و این مردد بودن یا با تحت تأثیر قرار گرفتن از تفکر ارجائی است یا با تحت تأثیر قرار گرفتن از تفکر تصوف و یا تفکر لائیک.

***

وقتی تبلیغ این مسایل و بیان و تبیین آن‌ها اولین وظیفه‌ی بیداری اسلامی است، بنابراین بیان آن‌ها به تنهایی کافی نیست.

درست است که بدون تبیین یک مسئله هیچ کاری روشن و مشخص نمی‌شود، و اولین وظیفه‌ی تمام پیامبران علیهم السلام بیان و تبلیغ بوده است:

﴿وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ﴾ (ابراهیم: ۴)

«ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قومش، تا برای آن‌ها [حقایق را] روشن سازد».

﴿وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (نحل: ۴۴)

«و قرآن را بر تو نازل کردیم تا چیزی را برای مردم روشن سازی که برای آنان فرستاده شده است و تا آنان بیندیشند».

امّا وظیفه‌ی پیامبران تنها در بیان و تبلیغ خلاصه نشد؛ زیرا خداوند خوب می‌داند که شناخت اگر همچنان در اذهان به صورت معلوماتی جمع شود و به دلها راه نیابد و تبدیل به وجدانی زنده نشود که دلها را بیدار کند و سپس از آنجا به اعضاء منتقل نشود و تبدیل به رفتارهای عملی نگردد، به تنهایی هیچ چیزی را در زندگی واقعی مردم اصلاح نمی‌کند.

حقیقت ایمان عبارت است از: اعتقاد، وجدان و عمل.

حرکت سازنده؛ حرکتی است که معلومات را از ذهن به قلب منتقل کند و

سپس آن‌ها را به رفتارهای واقعی و حقیقی تبدیل کند. اینجاست که نیاز به نوعی دیگر از بیان و تبلیغ می‌رود که انبیاء علیهم‌السلام بدان اقدام کرده‌اند و داعیان بعد از آن‌ها هم این کار را انجام داده‌اند و آن «تربیت» است.

در اینجا فرصت بیان برنامه‌ای تربیتی که رسول خدا ﷺ یارانش (رضی الله عنهم) را بر اساس آن تربیت کرده، نیست، و نیز فرصت بیان منهجی که داعیان امروز برای تربیت نیاز دارند نیست؛ زیرا بیان و ارائه‌ی چنین برنامه‌ای مجال و فرصت خاصی را می‌طلبد؛ امّا با این وجود در این فرصت کم به نکاتی چند اشاره می‌کنم.

نخست این که: تربیت احتیاج به الگو و اسوه دارد؛ زیرا بدون آن تربیت به طور مثبت و کامل انجام نمی‌گیرد.

پیامبر ﷺ هم برای یارانش و هم برای تمام امت الگو و اسوه بودند:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَاللهَ كَثِيراً﴾ (احزاب: ۲۱)

«در پیامبر خدا برای شما الگویی نمونه وجود دارد برای هر آن کس که به خدا و روز قیامت امیدوار است و بسیار خدا را یاد می‌کند».

خداوند، او ﷺ را با تمام صفات بشری که بزرگترین مربی تاریخ باید داشته باشد، آراسته کرد، اما الگو بودن پیامبر ﷺ خارج از چارچوب توانایی‌های بشری نبود:

﴿لا يُكَلِّفُ اللهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا﴾ (بقره: ۲۸۶)

«خداوند هیچ نفسی را بیش از اندازه وسعش مکلف نمی‌کند».

پایین‌ترین درجه از توانایی، پایین‌ترین درجه از مقتضیات «لا اله الا الله» است.

مسئله‌ی دیگر این که: تربیت در اولین گامهای سازنده خود ممکن نیست یکباره در یک چارچوب و فضای وسیعی صورت گیرد، بلکه نخست باید از افرادی شروع شود که پایه و اساس دعوت قرارگیرند تا این افراد بتوانند بار سنگین دعوت را تحمل کنند و بعدها برای سایرین الگو شوند. پس باید پایه و اساس چنین حرکتی به گونه‌ای و در سطحی باشد که شایستگی الگو شدن را داشته باشد؛ زیرا اگر در سطحی عادی باشد، کافی نیست، چون نمی‌تواند وظایفش را به خوبی انجام دهد،

یعنی تنها تربیت افراد معدود کفایت نمی‌کند بلکه باید آن‌ها تربیت شوند تا دیگران را تربیت کنند، پس بر آنان است که دارای صفات و ویژگی‌هایی باشند که شایستگی الگو شدن و تأثیرگذاری بر دیگران را داشته باشند.

این اشاره سریعی بود بر وظیفه‌ی بیداری اسلامی؛ وظیفه‌ی تبلیغ و تربیت.

بیداری اسلامی باید این را بداند که این دو وظیفه، وظایف ساده و سهلی نیستند، و باید در راه تحقق آن‌ها تعجیل کرد (دچار سهل انگاری نشد).

در زمینه‌ی تبلیغ باید گفت: مردم تحت تأثیر افکار مرجئه و تصوف و حتی لائیک در قرون اخیر، دچار مشکلات فکری شده‌اند و این مشکلات در ذهن و دل آن‌ها رسوب و نفوذ کرده است و به صورت حقایقی مسلم و قطعی در آمده است، پس وقتی بیداری اسلامی بخواهد آن مشکلات را از بین ببرد و مردم را به سوی حقایق کتاب خدا و سنت پیامبرش ﷺ ـ مطابق آن‌چه سلف صالح آن را درک کرده ـ دعوت کند، با تعجب بسیاری روبرو می‌شود و به او خواهند گفت: با این فکری که نابود کننده‌ی دین است از کجا آمده‌ای؟!

تنها موانع، این مشکلات و رسوبات نیستند، بلکه رسانه‌های گروهی با تمام پایگاهها و توانائی‌هایشان مشغول فعالیّت هستند؛ پایگاه ایجاد اغتشاش و پارازیت، پایگاه ایجاد تخریب، پایگاه ایجاد فساد و ترویج آن. اما پایگاه ایجاد اغتشاش و تخریب کار خود را بر اساس پارازیت بر علیه بیداری اسلامی و متهم کردن بیداری گاهی به تندروی و افراطی، زمانی به متعصب و ارتجاعی و زمانی به تفکری ایده آلیستی (تفکر خیالی و غیرقابل اجرا) پایه‌گذاری کرده است، و این شگرد و عادت همیشگی جاهلیّت در مقابل دعوت «لا اله الا الله» بوده است:

﴿وَ قَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَ لْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ﴾ (غافر: ۲۶)

«فرعون گفت: بگذارید من موسی را بکشم و او پروردگارش را به فریاد بخواند. من از این می‌ترسم که آیین شما را تغییر دهد یا در زمین فساد را گسترش دهد».

امّا پایگاه ایجاد فساد به گونه‌ای دیگر کار تخریب را انجام می‌دهد و آن سرگرم کردن مردم و منصرف کردن آن‌ها از ذکر خدا و یاد آخرت، و مشغول کردن آن‌ها به آن‌چه غرایز حیوانیشان را تحریک می‌کند. در نتیجه از رشد بی‌زاری می‌جویند و از

ماندن در گل سیاه گندیده لذت می‌برند و در برابر کسانی که بخواهند آن‌ها را از وضع موجودشان رها کنند، مقاومت می‌کنند چون کرمی که از بیرون آمدن از خاک بی‌زاری می‌جوید و در برابر کسی که بخواهد او را از گل گندیده نجات دهد مقاومت به خرج می‌دهد.

امّا در زمینه‌ی تربیت باید گفت: موانعی که در این زمینه وجود دارند عبارتند از: واقعیت موجودی که امت اسلامی قرن‌هاست با آن زندگی می‌کند؛ واقعیتی که تمام جوانب زندگی را در برگرفته است. بازگرداندن مردم به سوی رفتار اسلامی و ضرورت رشد حرکت از سطح عادی به سطح عالی، تلاش خستگی ناپذیری را می‌طلبد.

وضعیت موجود تنها مانع در برابر جریان تربیت نیست، بلکه مانعی در کنار موانع دیگر است. در جهان اسلامی ما، الگو بسیار کم است، به ویژه در پنجاه سال گذشته، اما با وجود این، حرکت اسلامی قبل از این که به تعداد کافی مربیانی را برای تربیت مردم آماده کند، با سرعت زیادی متوجه کار تربیت شده است.

امروز ما با پدیده‌ی کمبود مربیان از یک طرف و استقبال زیاد قشر جوان از دین از طرف دیگر مواجه هستیم. بر بیداری اسلامی است که جبران مافات کند و با جدیّت تمام بر تربیت مربیانی که می‌توانند نیازهای جوانانی که به اسلام روی می‌آورند را برآورده کنند، همت گمارد و گرنه در حرکت اسلامی کفهایی به وجود خواهند آمد که بر سطح آب آمده، سپس خلوص و پاکی حرکت از بین می‌رود و با جریان آب کفها دور انداخته می‌شوند:

﴿فَأَمَّا ٱلزَّبَدُ فَيَذۡهَبُ جُفَآءً وَأَمَّا مَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ فَيَمۡكُثُ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ (رعد:۱۷)

«اما کفها دور انداخته می‌شود، ولی آن‌چه برای مردم نافع است در زمین ماندگار می‌ماند».

با وجود کمبود مربی، خودِ مفهوم تربیت نیز در ذهن بسیاری از کسانی که کار تربیتی و تبلیغی می‌کنند، آنگونه که باید فهمیده شود، فهمیده نشده است.

برخی از گروه‌های اسلامی متهم به تربیت جهادی افراد و اهتمام به این جنبه و غفلت از سایر زمینه‌ها هستند؛ زیرا آن‌چه آن‌ها را به خود مشغول کرده است جنگهایی است که بر علیه حرکتهای اسلامی راه انداخته می‌شود، در نتیجه مسلح

شدن برای دفاع در برابر این اذیّت و آزارها را واجب می‌دانند.

صرف نظر از دیدگاهی که در این زمینه در کتاب «واقعنا المعاصر» ذکر کرده‌ام و همچنان هم بر آن معتقدم، اما می‌گویم: این نوع احزاب در ورود به مسئله مبارزات مسلحانه قبل از رسیدن زمانش بسیار عجله می‌کنند. من درباره‌ی منهج بحث می‌کنم و می‌گویم: کوتاهی کردن در هر زمینه‌ای از زمینه‌های تربیتی؛ خواه زمینه‌ی جهادی باشد یا هر زمینه دیگر، به جریان تربیت ضربه می‌زند و آن پایگاه و ستون محکمی که باید ساخته شود، به طور مطلوب ساخته نخواهد شد.

برخی از گروه‌ها و احزاب اسلامی متهم به تربیت روحی افراد و اهتمام دادن به این جنبه از جوانب تربیتی و غفلت از سایر جوانب به ویژه جنبه‌ی سیاسی هستند. بدون شک هر حرکتی بر اساس تربیت روحی افراد بنا نشده باشد، بنایش اگر چه بسیار هم خوب ساخته شده باشد، در نهایت منقرض خواهد شد. اما تربیت روحی هدف اصلی نیست، بلکه وسیله‌ای است برای تحکیم بنا و تقویّت ستون حرکت. اگر آن را هدف اصلی قرار دهیم و به مسایل دیگر نپردازیم، حرکتی که آغاز کرده‌ایم حرکتی مطلوب نیست و ناقص می‌باشد.

برخی از احزاب اسلامی متهم به تربیت علمی و اهتمام دادن به مسایل علمی افراد و غفلت از سایر جوانب تربیتی هستند. بدون شک توجه به مسایل علمی یکی از ضروریات هر حرکت اسلامی است. علم اساس و پایه و ستون دین است. خداوند پیامبرش را تعلیم می‌دهد که:

﴿إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ ٱلَّذِی خَلَقَ. خَلَقَ ٱلْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ. إِقْرَأْ وَ رَبُّکَ ٱلْأَکْرَمُ. ٱلَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ. عَلَّمَ ٱلْإِنْسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ﴾ (علق؛ ۵-۱)

«بخوان به نام پروردگارت، پروردگاری که آفرید. آفرید انسان را از خون بسته. بخوان، پروردگار تو بزرگوارتر و بخشنده‌تر است. همان خدایی که به وسیله قلم آموخت. به انسان چیزهایی را آموخت که نمی‌دانست».

﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ﴾ (محمد؛ ۱۹)

«بدان که جز او فرمانروا و فریادرسی نیست».

امّا علم به تنهایی و توجه محض به آن، چیزی را در عالم واقع نمی‌سازد، تنها کاری که در مسایل دینی می‌کند فارغ التحصیل کردن فقیهان و علمایانی است که به

مسایل حدیثی از لحاظ سقم و صحت آن، و به مسایل احکام موجود در کتاب و سنّت آگاه هستند و بس، وکتاب‌هایی راکه در این زمینه خواهند نوشت؛ کتاب‌هایی هستند که در قفسهای کتابخانه‌ها گذاشته می‌شود و هیچ حرکتی را در دنیا به وجود نخواهد آورد، اگر هم حرکتی را بوجود آورند، در یک چارچوب محدودی خواهد بود که فساد موجود در زمین را اصلاح نخواهد کرد.

برخی از گروه‌ها و احزاب اسلامی متهم به تربیت سیاسی افراد و غفلت از جوانب دیگر تربیت یا کم توجهی به آن جوانب هستند. بدون شک آگاهی سیاسی یکی از ضروریات و واجبات حرکت اسلامی است، و بسیاری از حرکت‌ها به سبب ضعف در این جنبه، اهداف و توطئه‌هایی که نسبت به آن‌ها انجام می‌گیرد را درک نمی‌کنند؛ توطئه‌هایی که می‌خواهند به تدریج نیرو و توانائی‌های حرکتهای اسلامی را از بین ببرند و آن‌ها را به مسایل جانبی مشغول کنند، تا از مسایل مهم تربیتی غافل شده و در نتیجه به یک حرکت مضطرب تبدیل شده و در نهایت ضربه بخورند و یا در دامی گرفتار شوند که دشمن برایش چیده است. امّا با وجود تمام این مسایل آگاهی سیاسی برای یک حرکت مطلوب، به تنهایی کافی نیست.

هرگاه بیداری سیاسی در یک حرکتی بر جوانب دیگر فایق آید، جوانب دیگر از جمله جنبه‌ی اخلاقی رشد نخواهد کرد یا اخلاصی که باید یک داعی و مربی داشته باشد در آن یافت نمی‌شود، یا افراد چنین حرکتهایی بر بلا و مصیبت وارده چندان صابر نیستند، یا دارای چندان قدرتی نیستند که حق مظلومان را از ظالمان بستانند، یا اموراتشان را بدون حکمت انجام خواهند داد. پس چنین آگاهی سیاسی چه فایده‌ای در بر خواهد داشت؟ آیا اساساً سایر ارکان حرکت می‌توانند بر چنین آگاهی سیاسی تکیه کنند؟!

بسیاری از جوانب تربیت در جریان یک تربیت اصیل، اصل و پایه هستند که برخی از حرکت‌ها از آن‌ها غفلت کرده‌اند. دلیل این غفلت یا به خاطر اهتمام بیش از حد به جوانب دیگر است یا به علت عدم احساس نیاز به آن می‌باشَد.

در کتاب «واقعنا المعاصر» به برخی از این جنبه‌ها که توجه کافی به آن‌ها نشده است اشاره کرده‌ام. علت این بی‌توجهی عدم احساس نیاز به آن‌ها بوده است. در اینجا به برخی از این جنبه‌ها که به مقتضیات «لا اله الا الله» مرتبط هستند، و بر

بیداری اسلامی است که به منظور زنده کردن آن‌ها در دل پیروانش به آن‌ها توجه کافی داشته باشد، اشاره می‌کنم.

اعتقاد راسخ به این که: تنها خداوند «روزی دهنده» و «صاحب قدرت» است و تنها او می‌تواند «جلب کننده‌ی نفع» و «دفع کننده‌ی هر ضرری» باشد. اعتقاد به این که: «مرگ و حیات تنها در دست اوست»، مسایلی هستند که در امر تربیت بسیار کم به آن‌ها توجه می‌شود. ما اغلب به اعتقاد نظری و یقین ذهنی که در اولین مراحل ایمان حاصل می‌شود اکتفا کرده‌ایم، اما این یقین ذهنی در زمان مشکلات دچار تزلزل می‌شود، در حالی که مصیبت و مشکلات یکی از سنت‌های خداوند است که همیشه متوجه مخلوقاتش می‌شود:

﴿الٓمٓ. أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ. وَ لَقَدْ فَتَنَّا ٱلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللهُ ٱلَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ ٱلْكَاذِبِينَ﴾ (عنکبوت؛۳-۱)

«الم. آیا مردمان گمان می‌کنند همین که بگویند ایمان آوردیم به حال خود رها می‌شوند و ایشان آزمایش نمی‌گردند؟ ماکسانی راکه قبل از ایشان بوده‌اند آزمایش کرده‌ایم، آخر باید خدا بداند چه کسانی راست می‌گویند و چه کسانی دروغ می‌گویند».

چقدر به رسوخ چنین ایمانی اهمیت داده‌ایم تا از یقین ذهنی به یقین قلبی تبدیل شود، و دل را چنان فرا گیرد که به «قَدر» خداوند مطمئن گردد و با یقین ثابت و گام‌های استواری که حوادث و مشکلات آن را متزلزل نکنند، با آن‌ها مواجه شود؟

وضعیت ناگوار سرزمین‌هایی که بیشتر مسلمانان در آن زندگی می‌کنند چیزی جز هرج و مرج و اضطراب شخصیّتی که گاهی شعله‌ور می‌شود و بعد از مدتی به سرعت خاموش می‌شود، نیست. در کتاب «واقعنا المعاصر» به تفصیل به این مطلب اشاره کرده‌ام. این در حالی است که اسلام مردم را با واقعیت‌های زندگی روبرو کرده و در میان آن‌ها بهترین امّت را به وجود می‌آورد. هرگاه نور اسلام در دل‌های مردم رو به ضعف نهاد، مردم به آن وضعیت ناگوار بر خواهند گشت.

ما مسلمانان برای علاج چنین مشکلی که به مشکلات فرهنگی مشهورند، چقدر تلاش کرده‌ایم؟

ما می‌گوییم: علاج این مشکلات در توجه به مقتضیات «لا اله الا الله» است و با آن مرتبط می‌باشد؛ زیرا یکی از مقتضیات «لا اله الا الله»، مقتضیات فرهنگی است.

بهتر است برخوردهای شدیدی که متوجه حرکت‌های اسلامی می‌شود، و نیز مکر و حیله‌هایی که مسیحیان و صهیونیست‌های جهانی و نوکران دست پرورده ی آنان در سرزمینهای اسلامی با هدف تنگ کردن فضا برای فعالیت حرکت‌های اسلامی بکار می‌گیرند را در لیست مشکلات و موانع موجود در مسیر تربیت قرار دهیم.

تمام موارد ذکر شده، موانع و مشکلاتی هستند که در مسیر تربیت قرار دارند. با وجود تمام این مشکلات و موانع، آیا باید دست روی دست گذاشت و هیچ کاری انجام نداد؟!

چه کسی از ما مسئولیت این سکوت را در روز قیامت در مقابل خداوند بر عهده خواهد گرفت؟!

هرگز نباید سکوت کرد. بر ماست که موانع را شناسایی کرده، تا تلاش و کوشش لازم را جهت مقابله با آن‌ها بکار گیریم، و پیروزی را به تأخیر نیندازیم. برماست که با شتاب گام بر نداریم، و از تلاش و کوشش خسته نشویم، و راه رسیدن به اهدافمان را طولانی نکنیم. این را نیز باید بدانیم و به آن معتقد باشیم که بشارت خداوند بزرگتر از هر مشکل و مانعی است.

با وجود تمام مشکلات و انحرافاتی که دچار امت اسلامی شده است، و با وجود تمام مکرها و حیله‌هایی که دشمنان ما نسبت به ما به کار گرفته‌اند و می‌گیرند، بیداری اسلامی یکی از نعمت‌های بزرگ خداوند و نشانه‌ای از قدرت اوست.

اگر فردی به وسعت انحرافاتی که امت دچار آن‌ها شده است خوب بنگرد و ببیند که «لا اله الا الله» چگونه از محتوای اصلی خود افول کرده و تنها به یک کلام خشک و بی‌روح تبدیل شده است؛ کلامی که تنها با زبان ادا می‌شود. و اگر به مکر و حیله‌هایی که دشمنان امت اسلامی در قرون اخیر و به ویژه در قرن اخیر نسبت به امت اسلامی به کار برده‌اند، نگاهی بیندازد، یقین پیدا می‌کند که امّت اسلامی و دین اسلام از بین رفته و دیگر بر نخواهد گشت. امّا آن‌چه در تقدیر خداوند است چیز دیگری است و بیداری اسلامی دلیلی بر این مطلب است. مسافتی که بیداری اسلامی طی کرده تا از مرگ تدریجی به یک حرکت زنده و پویا رسیده، مسافتی بس

طولانی بوده است.

اگر امروز پرسیده شود: آیا تا رسیدن به هدف فاصله‌ی زیادی داریم؟ در جواب خواهیم گفت: اهدافمان دورتر از حقیقتی نیست که به آن رسیده‌ایم.

تلاش برای بیدار کردن کسی که چرت زده، و راهنمایی او بر قرار گرفتن در مسیر صحیح، با تلاش در جهت راهنمایی فردی که بیدار است و تشویق او در جهت گام برداشتن مطلوب و تحریک او بر فعالیت بیشتر، با هم بسیار تفاوت دارد.

بشارت دیگر که شایسته‌ی توجه است، این که بیداری اسلامی زمانی شروع شده است که جاهلیت غربی در منتهی درجه‌ی خود قرار دارد، و تمام کره‌ی زمین در حال بیداری است و بیداری اسلامی صدای خود را به تمام جهانیان رسانده و دشمنانش مقهور او شده و در برابر او ذلیل و ناتوان شده‌اند. آن‌چه مسلم است این که امروز تغییر اوضاع بیشتر از قبل صورت می‌گیرد.

نصف جاهلیت سقوط کرده است. به فضل و قدرت خداوند ریشه‌ی این بیداری به اعتراف «نیکسون» در کتاب «اغتنموا الفرصة»[1] در جهاد افغانستان[2] می‌باشد که یکی از عوامل مهم در سقوط این نصف از جاهلیت بوده است، اگر چه رسانه‌های غربی متأسفانه به طور کامل آن را بیان نکرده، بلکه در سانسور کردن جهانی مسئله نیز شرکت کردند؛ اما با این وجود قسمت دیگر این جاهلیت همچنان فعال است و راهی به سوی فروپاشی و سقوط طی می‌کند. علت این سقوط هم عوامل فسادی است که با خود حمل می‌کند که بر اساس سنت خداوند غیر ممکن است که زیاد دوام بیاورد.

جاهلیت در مقابل قدرت غالب و چیره‌ی خداوند متعال چیزی نیست و مغلوب است.

دشمنان اسلام نمی‌توانند مانع تحقق قدرت خداوند شوند و هرگز نمی‌توانند آثار قدرت خداوند و واقعیت اسلام را محو کنند.

مسلمان شدن صدها هزار نفر در اروپا و آمریکا که اکثریت آن‌ها پزشکان و مهندسان و دانشمندان تحصیل کرده می‌باشند یکی دیگر از بشارتها و مژده‌ها است.

۱ـ Seize the moment

۲ـ *جهاد و تلاش خالصانه‌ی سالیان متمادی مجاهدین افغانی نتیجه‌ای تأسف بار به دنبال داشت.(م)*

ما نمی‌گوییم اوضاع و احوال امت اسلامی آن‌ها را به اسلام جذب کرده است؛ زیرا اوضاع کنونی امت اسلامی بیشتر تنفرزا است تا جذب کننده، بلکه آن‌چه آن‌ها را جذب اسلام کرده است، خود اسلام است، و آن هم به پاکی و واقع گرائیش بر می‌گردد. امروز که جاهلیت در تاریکی فرو رفته است، پاکی و واقع گرایی اسلام بیش از پیش نمایان است. جاهلیت معاصر از این که فرزندانش هر روز بیشتر از گذشته به دامن اسلام روی می‌آورند بسیار متعجب است و از این که در بدبین کردن آن‌ها از اسلام موفق نشده بسیار خشمگین است. آن‌ها علی‌رغم فشارهایی که بر فرزندانشان و به ویژه بر زنان وارد می‌کنند، نمی‌توانند از روی آوری به اسلام منعشان کنند. هر چند که زنان برای هر ادعای جاهلی بر ضد اسلام مهره‌ای تمام عیار می‌باشند.

ما نباید این بشارت عظیم را فراموش کنیم که تمام مکرهای وحشیانه؛ از کشتار و آواره کردن گرفته تا شکنجه و اذیت و آزاری که نسبت به اسلام بکار می‌گیرند، ثمره‌اش چیزی جز گسترش اسلام در تمام زمین نیست و نبوده است:

﴿وَ اللهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (یوسف: ۲۱)

«خدا بر کار خود چیره و مسلط است ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

***

اسلام در حال پیشروی و رشد است، و ما در این گفته تنها نیستیم، بلکه اروپا نیز به این مسئله اعتراف می‌کند.

غربیان این را از ترس می‌گویند اما ما از خوشحالی و دلیلی بر تحقق وعده‌های خداوند.

پیامبر ﷺ در حدیثی که مسلم روایت کرده است چنین می‌فرماید:

(**لَا تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ حَتَّىٰ يُقَاتِلَ ٱلْمُسْلِمُونَ ٱلْيَهُودَ فَيَقْتُلُهُمُ ٱلْمُسْلِمُونَ حَتَّى يَخْتَبِىءَ ٱليهوديُّ مِنْ وَرَاءِ ٱلْحَجَرِ وَ ٱلشَّجَرِ فَيَقُولُ ٱلْحَجَرُ وَ ٱلشَّجَرُ : يَا مُسْلِمُ يَا عَبْدَ اللهِ! هَـٰذَا يَهُودِيٌّ خَلْفِي فَتَعَالَ فَاقْتُلْهُ**).

«قیامت برپا نمی‌شود مگر این که مسلمانان و یهود با هم جنگ می‌کنند، پس مسلمانان یهودیان را [به حدی] می‌کشند که فرد یهودی خود را زیر سنگ و درخت پنهان می‌کند و سنگ و درخت می‌گویند: ای مسلمان! ای بنده ی خدا! این یهودی

است که پشت من خودش را مخفی کرده است، بیا و او را بکش».

و نیز در حدیثی که امام احمد روایت می‌کند، آمده است که:

(تَكُونُ فِيكُمْ ٱلنُّبُوَّةُ، فَتَبْقَى فِي ٱلْأَرْضِ مَا شَاءَ اللهُ أَنْ تَبْقَى ثُمَّ تُرْفَعُ. ثُمَّ تَكُونُ خِلَافَةٌ رَاشِدَةٌ فَتَبْقَى فِي الْأَرْضِ مَا شَاءَ اللهُ لَهَا أَنْ تَبْقَى ثُمَّ تُرْفَعُ. ثُمَّ مُلْكاً عَاضّاً فَيَبْقَى فِي الْأَرْضِ مَا شَاءَ اللهُ أَنْ يَبْقَى ثُمَّ يُرْفَعُ. ثُمَّ تَكُونُ مُلْكاً جَبْرِيَّةً، فَيَبْقَى فِي الْأَرْضِ مَا شَاءَ اللهُ أَنْ يَبْقَى ثُمَّ يُرْفَعُ. ثُمَّ تَكُونُ خِلَافَةٌ رَاشِدَةٌ عَلَى مِنْهَاجِ ٱلنُّبُوَّةِ).

«در میان شما نبوت خواهد ماند تا زمانی که خدا بخواهد، سپس بعد از آن از میان شما می‌رود (دیگر پیامبرﷺ میان شما نمی‌ماند)، و خلفای راشده خواهند آمد. آن‌ها نیز در میان شما خواهند بود تا زمانی که خداوند بخواهد، بعد آن‌ها نیز می‌روند (دوران خلافت راشده تمام خواهد شد)، سپس حکومتی که به رعیت ظلم می‌کند می‌آید و تا زمانی که خداوند بخواهد در زمین باقی خواهد ماند، و بعد از مدتی می‌روند و در آخر خلافت راشده بر اساس منهج پیامبران بر سر کار خواهد آمد».

با وجود چنین بشارت‌هایی بیداری اسلامی دارای مسئولیت سنگینی است. بر اوست که مفهوم زنده‌ی «لا اله الا الله» را به دلهای مردم برگرداند؛ مفهومی که روزی در زمین مؤثر بود.

بر بیداری اسلامی است که توده ابرهای سیاهی که «لا اله الا الله» را در طول قرن‌ها در اثر کوتاهی‌ها و سستی‌ها و انحرافات پوشانده است، کنار بزند و انوار نورانی آن را مشاهده کند و به مردم بنمایاند.

بر بیداری اسلامی است که امروز خود را چون روزهای آغازین نهضت اسلامی نشان دهد؛ روزی که با تمام مقتضیاتش در زندگی امت اسلامی تأثیر گذاشت، و برای بشریت نوری شد که آن‌ها را ازگمراهی نجات داد، حتی کسانی که بر دین خود باقی مانده بودند، از این نور استفاده‌ها بردند.

این دین چون روز نزولش از طرف خداوند محفوظ است، و خداوند حفظ آن را خود متعهد شده است.

برماست که دلهایمان را بر روی «لا اله الا الله» بگشائیم و به مقتضیات آن عمل نماییم. تنها در این صورت است که دلها شعله‌هایی از نور را دریافت خواهند کرد و مشعلهای راه مردم و هدایتگر آن‌ها خواهند شد.

واجبات و وظایف بیداری اسلامی همان چیزی است که ذکر و بیان شد.

برخی که قادر به طی کردن مسیر درست و صحیح نمی‌باشند می‌گویند: آیا زمان انتقال و پرداختن به موضوع دیگر فرا نرسیده است؟ بحث در مورد «لا اله الا الله» تا کی باید ادامه داشته باشد؟

هدف از نگارش این کتاب این بود که با تأکید بگویيم: هنوز فرصت پرداختن به موضوع دیگر نیست. هر آن‌چه مردم آن را موضوع دیگر می‌دانند، جزو مقتضیات «لا اله الا الله» است، اگر چه در آغاز بسیار دور به نظر برسد.

کسانی که روند حرکت بیداری را کُند می‌بینند می‌گویند: ما را از بحث درباره‌ی «لا اله الا الله» رها کنید، از این بحث‌ها خسته شدیم. به آن‌ها می‌گوییم: ما شما را از کار و دعوت باز نمی‌داریم. هر طور که دوست دارید کار و فعالیت کنید. هر روشی که به نظرتان شما را به اهدافتان زودتر می‌رساند، بکارگیرید. اما ما یقین داریم که بر خواهید گشت و در نهایت خواهید گفت: تمام تلاش‌ها و فعالیت‌هایمان به هدر رفت. مردم هیچ اخلاق و منهج صحیحی ندارند. آن‌ها دزدی می‌کنند و به مکر و حیله نسبت به یکدیگر دست می‌زنند، رشوه خواری می‌کنند، به یکدیگر ظلم می‌کنند، به یکدیگر تمت‌های ناروا می‌زنند، مصالح شخصی را بر مصالح جمعی ترجیح می‌دهند. تمام تلاش وکوشش ما به هدر رفت. اکنون می‌خواهیم به آغازکار برگردیم یا حتی به عقب و عقب‌تر از آن.

ای برادرانی که چنین فکر می‌کنید و چنین معتقدید![1] ما شما را باز نمی‌داریم و مانع کارتان نمی‌شویم. تنها چیزی که به شما می‌گوییم این است که: آن‌چه ازکتاب خدا و منهج پیامبرﷺ یاد گرفته‌ایم، این است که باید کار را با مقتضیات «لا اله الا الله» شروع کرد، و مردم را بر اساس این مقتضیات تربیت نمود. سپس باید هدفمان را هدفی ایمانی قرار دهیم؛ هدفی که از «لا اله الا الله» سرچشمه گرفته و با خون و پوست مردم عجین شده باشد. بعد از این بنگرید که کار و فعالیتی که در چارچوب «لا اله الا الله» انجام می‌گیرد با غیر آن‌چه تفاوت‌هایی دارد.

ما هرگز نمی‌گوییم: تا زمانی که ریشه‌ی «لا اله الا الله» را در دل‌های مردم نکاشته و آن را تحکیم نبخشیده‌اید، زمین را با تمام انحرافاتش رها کنید! **ما به شما**

۱ـ *اعتقاد به انتقال به موضوع دیگر غیر از «لا اله الا الله».*

واقعیت موجود را می‌گوییم که عبارت است از این که: دشمنان شما نمی‌خواهند زمین آباد شود، تا همچنان در برابرشان ذلیل و در برابر امیال و آرزوهایشان مطیع باشید.

شما از این دشمنان نجات نخواهید یافت مگر به «لا اله الا الله» برگردید، و خودتان را بر اساس مقتضیات آن تربیت نماید و برای جهاد تحت لوای آن آماده شوید. تنها در این صورت است که اوضاع و احوال زمین تغییر خواهد کرد. وقتی زمین آباد می‌گردد که اتخاذ اسباب کنید و دلهایتان به «لا اله الا الله» مؤمن گردد و سربازانی زیر پرچم آن گردید.

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ *(اعراف؛۹۶)*

«اگر مردمان این شهر و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و پرهیز می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر روی آن‌ها می‌گشودیم، ولی آنان به تکذیب پرداختند و ما هم ایشان را به کیفر اعمالشان گرفتار و مجازات نمودیم».



بر بیداری اسلامی است که وظیفه‌ی خود را بشناسد و به اظهارات کسانی که می‌خواهند با طرح سؤالاتی چون: برنامه‌ی عملی شما برای حل این مشکلات چیست؟ و... او را به تدریج از اهدافش غافل کنند، توجه نکنند.

تنها برنامه‌ی عملی این امت برگشت به اسلام است.

این که خداوند مقرر کرده است که اسلام در زمین منتشر شود و آن را در زمین به امانت گذاشته است، بزرگترین نعمت است. اما وقتی مسلمانان نسبت به مقتضیات «لا اله الا الله» کوتاه آمدند، این نعمت ضایع شد و از دست رفت و تنها زمانی می‌توانند این امانت را بازگردانند و حق آن را اداء نمایند که به سوی «لا اله الا الله» و مقتضیات آن برگردند و کار تربیتی خود را از مقتضیات ایمانی آن آغاز و به ترتیب یکی پس از دیگری پیش بروند و از هیچ یک از مقتضیات آن و به ویژه مقتضیات جهادی غفلت نکنند.

ما وقتی به مردم می‌گوییم به «لا اله الا الله» برگردید، در حقیقت آن‌ها را به یک برنامه‌ی عملی و واقعی که وجود و هویتشان را به آن‌ها بر می‌گرداند راهنمایی می‌کنیم. با این کار مشکلات را از دوش آن‌ها بر می‌داریم و قدرت واقعیشان را در

زمین به آن‌ها باز می‌گردانیم، به شرط این که به مقتضیات «لا اله الا الله» بر اساس منهج ربّانی عمل نمایند:

﴿وَعَدَ اللهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِـى ٱلْأَرْضِ كَـمَا ٱسْتَخْلَفَ ٱلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ ٱلَّذِى ٱرْتَضَى لَهُمْ، وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَـعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً. يَعْبُدُونَنِى لاَيُشْرِكُونَ بِى شَيْئاً﴾ (نور؛۵۵)

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انـجام داده‌انـد، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین در زمین خواهد کرد همانگونه که پیشینیان را جایگزین قبل از خود کرده است. همچنین آیـین (اسـلام) ایشـان را کـه بـرای آنـان می‌پسندد، حتماً پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدل می‌سازد، [آنچنان که] من را می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند».

آینده از آن اسلام است، خواه دشمنان را خوش آید یا ناخوش:

﴿إِنَّ اللهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللهُ لِكُلِّ شَىْءٍ قَدْراً﴾ (طلاق؛۳)

«خداوند فرمان خود را به انجام می‌رساند و او برای هر چیزی زمان و انـدازه‌ای را قرار داده است».

می‌خواهم بگویم: دشمنان یقین دارند کـه اسـلام بـرخـواهـد گشت. امّا آیـا مسلمانان نیز چنین یقینی دارند؟!

وظیفه‌ی بیداری اسلامی است که بذر این یقین را دل مـردم (مسـلمانان) بکارد تا به حقیقت تبدیل شود و تنها راه مردم ایـن است کـه بـذر را از نـو در دلهایشان بکارند؛ بذر «لا اله الا الله» و «محمد رسول الله».

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِى ٱلسَّمَاءِ. تُؤْتِى أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَ يَضْرِبُ اللهُ ٱلْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ (ابراهیم؛۲۵-۲۴)

«بنگر که خدا چگونه مثال می‌زند: سخن خوب به درخت خوبی می‌ماند که تنه آن استوار و شاخه‌هایش در فضا [پراکنده] باشد، که بنا به اراده و خواست خدا هر زمـانی میوه خود را بدهد. خداوند برای مردم مثالها می‌زند تا متذکر شوند».

حمد و سپاس تنها پروردگار جهانیان را سزاست.

ترجمه: پاوه، ۱۳۸۱/۹/۲۳

ویراستاری جدید: سنندج، ۱۳۸۶/۳/۱۴

تصویر ابو عبد الرحمن الكردي



آن چه مد نظر است و در این چند صفحه در صدد ارائه آن هستم عبارت است از: عدم انحصار «لا اله الا الله» در مسایلی که تاکنون به آن ها عادت کرده ایم؛ این مسایل خواه مسایلی اعتقادی باشند یا شعایر عبادی و یا ...

با تمام اهمیتی که خداوند به این مسایل می دهد و نقض آن ها یا یکی از آن ها را نقض در اصل «لا اله الا الله» می شمارد، می خواهم بگویم: این جمله در بردارنده تمام جوانب زندگی است؛ کوچک یا بزرگ، نهان یا آشکار و...

اگر از لحاظ اعتقادی مشکلی نداشته باشیم و از شرک در عبادت محفوظ باشیم و دوایر و مراکز ما بر اساس شریعت و اوامر خدا حکم کنند؛ اما با این وجود هم چنان در زمینه های علمی، اقتصادی، فرهنگی، اخلاقی و اجتماعی دچار انحراف باشیم و در مقابل انحرافات موجود سکوت کنیم و هیچ تلاش و کوششی در جهت حل آن ها از خود نشان ندهیم نمی توانیم بگوییم حق «لا اله الا الله» را به صورت کامل ادا کرده ایم؛ زیرا همه این امور از مقتضیات «لا اله الا الله» هستند و...



شابک : ۷-۱۸۸-۳۵۶-۹۶۴